فرهنگ اصطلاحات پارچه و پوشاک در ایران

(از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی)

نسیم کمپانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بسم الله الرحمن الرحيم

فرهنگ اصطلاحات پارچه و پوشاک در ایران

(از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی)

نسیم کمپانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۹۱

سرشناسه : کمپانی، نسیم، ۱۳۵۷ -
عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ اصطلاحات پارچه و پوشاک در ایران (از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی) / نسیم کمپانی .
مشخصات نشر : تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۱۴۷ص.
شابک : 978-964-426-565-5
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه .
موضوع : پوشاک -- ایران -- اصطلاح‌ها و تعبیرها
موضوع : پوشاک -- ایران -- تاریخ
شناسه افزوده : پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رده بندی کنگره : ۱۳۹۰ ۴ف۸ک/GT۱۴۲۰
رده بندی دیویی : ۳۹۱/۰۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۲۳۰۰۷

فرهنگ اصطلاحات پارچه و پوشاک در ایران
(از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی)

مؤلف: نسیم کمپانی
ویراستار: فاطمه رحمصیان کاشان
ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیر نشر: ناصر زعفرانچی
ناظر چاپ: مجید اسماعیلی‌زارع
نسخه‌پرداز: فرزانه صادقیان
آماده سازی: عرفان بهاردوست
حروف‌نگار و صفحه‌آرا: فرزانه صادقیان
طراح جلد: اعظم صادقیان
اجرای جلد: عطاا... کاویانی
چاپ اول: ۱۳۹۱
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: نهضت پویا
ردیف انتشار: ۹۳-۹۰
بها: ۴۵۰۰ تومان

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۵۶۵-۵ ISBN 978-964-426-565-5

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۴۱۹-۱۴۱۵۵، تلفن: ۳-۸۸۰۴۶۸۹۱، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

پیش‌گفتار

این کتاب تمامی اصطلاحات و کلماتی را ارائه می‌دهد که برای نامیدن انواع پارچه و پوشاک ــــ شامل کفش، کلاه، روجامه، زیرجامه، شال، روسری (هرچیزکه برروی سر قرار می‌گرفته) ــ در ایران قدیم تا شروع دوران پهلوی به‌کار می‌رفته است. منظور از ایران قدیم ــ بجز منطقهٔ فلات ایران ـ کشورهای آسیای میانه (تاجیکستان، آذربایجان، ازبکستان ترکمنستان، ارمنستان و گرجستان)، افغانستان، شبه قارهٔ هند (شامل کشورهای هند، پاکستان کنونی، بنگلادش) عراق، سوریه، لبنان ،کشورهای شمال افریقا شامل مراکش،تونس و مصر (که البته جزء ایران نبوده اما با ایران تبادلات تجاری داشته‌اند و نتیجهٔ آن تأثیرات فرهنگی متقابل بوده است)، اسپانیا (که حدود ۸۰۰ سال زیر سلطهٔ مسلمانان و ایرانیان بوده) می‌باشد.

هدف از تدوین این کتاب، علاوه بر گردآوری و معرفی اصطلاحات و واژه‌های کهن در مورد پوشاک به علاقه‌مندان، فراهم کردن منبعی برای پژوهشگران رشته‌های پوشاک، طراحی لباس، تاریخ لباس، صنایع دستی، باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی و جامعه شناسی می‌باشد؛ زیرا بسیاری از این اصطلاحات و واژه‌ها و مورد کاربردشان اکنون منسوخ شده یا در حال از بین رفتن است و فقط برخی از آنها هنوز در زبان‌های دیگر، مانند فارسی دری در افغانستان، فارسی تاجیکی، ترکی آذری، ترکی ازبکی، ترکی استانبولی، عربی، هندی، اردو در پاکستان و حتی صورت دگرگون شدهٔ آنها در زبان اسپانیایی و

عربی یافت می‌شود؛ چنان‌که واژهٔ **کرته** یا **کورته**، که در فارسی برای لباس بلند یا پیراهن بلند به‌کار می‌رود، امروزه، در زبان هندی، به «کورتا» تبدیل شده است. امری که نشان‌دهندهٔ گسترهٔ این ارتباط فرهنگی و زبانی در ایران کهن است.

در این کتاب، می‌توان ردّ زبان و فرهنگ دوران کهن ایران، به‌ویژه نحوهٔ آداب و رسوم پوشش و روش کار خیاطان و پارچه‌فروشان و تاجران پارچه را یافت.

در این میان، نیز می‌توان به توانایی شرقیان، به‌خصوص ایرانیان و ملل مرتبط با آنان در بافت و رنگ‌آمیزی پارچه و لباس و تنوع طرح‌ها و میزان و تعداد کارگاه‌هایی که در این صنعت در دوران کهن وجود داشته و همین‌طور به نحوهٔ تبادل فرهنگی ایران با دیگر کشورها پی برد. مسئلهٔ مهم اینکه، در کشورهای همسایهٔ ایران کنونی، مانند افغانستان، پاکستان، عراق و بیشتر کشورهای آسیای میانه، مردم هنوز لباس‌های سنتی خویش را حفظ کرده و از آن به عنوان یک پوشش معمول در کار و زندگی استفاده می‌کنند، در حالی‌که متأسفانه، در نزد ایرانیان، این سنت منسوخ شده و لباس‌های جدید اروپایی جای لباس‌های سنتی را، که با آداب و رسوم و نیز با آب و هوای سرزمین ما سازگاری داشته، گرفته است، چنان‌که حتی در روستاها و عشایر نیز مردم به جای لباس‌های محلی و سنتی خود از این‌گونه لباس‌ها (مثلاً، شلوار جین!) می‌پوشند؛ و بدین‌سان مشاهده می‌شود که نسل جدید بیشتر و بیشتر با سنت پوشاکی کهن خود بیگانه می‌شود. ذکر این نکته بس که زیبایی وتنوع طرح‌ها، رنگ‌آمیزی پوشاک و لباس‌های شرقیان همواره باعث شگفتی جهانگردان غربی بوده، چنان‌که در سفرنامه‌های خود به آن اشاره کرده و برخی نیز ترجیح می‌دادند لباس شرقی در بر کنند.

به امید آنکه طراحان لباس ایرانی با بازنگری در سنت پارچه و پوشاک خود و استفاده از آن در طرح‌های نوین بتوانند به حفظ این سنت مفید و زیبا کمک کنند.

در تنظیم و نگارش این فرهنگ، از فرهنگ‌های بسیار کهن و کتاب‌های تحقیقی در مورد لباس و پوشاک مردمان در عهد باستان استفاده شده است که

فهرست آنها در کتابنامهٔ پایان کتاب آمده است.

شایان ذکر است که تعریف مدخل‌ها عموماً از منابع مورد استفاده عیناً نقل شده و در برخی موارد، اندکی ساده یا کوتاه گردیده‌اند. در اعراب گذاری سرواژه‌ها نیز، حتی‌الامکان از *لغتنامهٔ دهخدا* به عنوان فرهنگ مادر استفاده شده و گاهی اوقات به سایر فرهنگ‌ها، ازجمله *آنندراج*، رجوع شده است.

از سرکار خانم فرزانه وزوایی سپاسگزارم که با بررسی مدخل‌ها و تعریف‌ها، نکات ویرایشی ارزشمندی را ارائه دادند و مرا در به‌ثمر رساندن این امر یاری کردند.

امید است که این کتاب مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد. بدیهی است که این کار خالی از ضعف و نقص نیست و نگارنده پذیرای نقد و نظرهای کاربرانِ این فرهنگ است.

با تشکر از خانم فرزانه وزوایی که مرا در ویراستاری این کتاب یاری نمودند.

نسیم کمپانی

آ

آبافت **پارچه** ستبر و سفت و گنده ← آبفت.

آب‌چین **حوله**، **جامه‌ای** که پس از غسل دادن تن و بدن را بدان خشک کنند، جامه‌ای که پس از حمام بدن را با آن خشک بکنند.

آبدست **جبهٔ** **آستین** کوتاه؛ **لباده**، نوعی جامه که قسمت بالای **سرآستین** بلندتر از قسمت زیرین آن است که بر روی آستین برگردانند زینت را.

آبشم نوعی ابریشم خشن و ناصاف که به آن ابریشم کج نیز گویند.

آبشن **پیراهنی** که داماد پوشد.

آبشیم ابریشم خام.

آتش **لباس** کنایه از سرخ‌پوش، همچنین: آتشین لباس.

آجیده **کردن** نوعی دوخت، نوعی بخیه، کوتاه‌تر از کوک و شلال.

آجیده نوعی **پای‌پوش** تابستانی.

آخی **کتان** پست بی‌کاره؛ جامه که دارای خطوط باشد.

آذری نام **جامه**، **پارچه‌ای** که در آذربایجان بافته می‌شد.

آزربانی نوعی **شال** زنانه که به رنگ سبز می‌باشد و زنان قوچان به سر می‌کنند.

آس جانوریست سفید که سر و دم او سیاه و از پوستش **پوستین** سازند قاقم نیز به آن گویند.

آستر جزء درونی **جامه**، پارچه درونی جامه.

آستر **طارونی** نوعی **آستر** برای **لباس** در زمان امویان.

آستن آستین. همچنین: آتی، آستیم

آستین آن جزء از **جامه** که

مخصوص پوشش دست است گاهی کوتاه و گاهی بلند.

آستین یک‌پارچه **آستین** سر خود.

آستینک **آستین** **لباس** زنان در سیستان و بلوچستان.

آسو **موزه**.

آغاری **پارچه** کرکی که تار و پودش هر دو کرک باشد و بهترین آن را ترکمن‌ها می‌بافند.

آغازه بند **کفش** و **پای‌پوش**.

آغرده **جامهٔ** نازک و تنگ، جامهٔ تنگ و پاره‌پاره.

آفتاب گردانی نوعی **چارقد** که در زمان ناصرالدین شاه در اندرونی پوشیده می‌شد.

آفتاب‌گردان قطعه‌ای از چرم به شکل نیم قرص ماه (هلالی) که در پیش **کلاه** نصب کنند برای محافظت چشم و صورت از اثر آفتاب.

آفتابی **لنگ**، زیرا لنگ‌ها را در آفتاب پهن می‌کنند در زبان مردم یزد.

آقا بانو **روسری** نازک زنان کرد که روی شانه می‌اندازند؛ **پارچه** نخی گلدار.

آگن هر چیزی که در **جامه** و بالش آکنده کنند، مثل پشم و پنبه و پر. همچنین: آگنجالین.

آگنه پنبه محلوجی (حلاجی‌شده) که در میان **آستر** و **ابرهٔ** جامه گذارند.

آلستر طرف درونی هر **لباس**، **پارچه** زیرین در **جامه**.

آمه **خرقه** که در آن کودک را می‌پیچند.

آنا کسی رید نوعی **لباس** بلند **دامن** خاص مردان ایران باستان که البته در اصل نوعی **شلوار** بوده که با بند بر کمر بسته می‌شده است و دارای چین‌های فراوان بوده است.

آورة البطانه **آستر** جبه (آوره یا ابره به‌معنی رویهٔ **لباس** و **قبا**، از انواع آن **ابرهٔ** رضایی است. و بطانه به معنی **آستر** می‌باشد).

الف

اَبره روی **جامه** دولا، آن چه در زیر بود، **آستر**، جامه دو تو مثل **قبا**، رویه جامه و **کلاه** از انواع آن **ابره** رضایی می‌باشد.

اَبطلان آستر کردن **جامه**.

اَبیاری نوعی **پارچه**، **جامه** بسیار نازک، منسوب به آبیار **دیبایی** راه‌راه لطیف و نازک بافته بهترین آن ابیاری کافوری آبیار نام مکانی است در مصر.

اَبیر پیراهن، قمیص به لغت زند و پازند.

اَپرنداخ تیماج، سختیان. همچنین: اَپیرنداخ.

اَتب **چادر** از میان چاک‌زده بی‌گریبان و **آستین** که زنان پوشند، **پیراهن** زنان؛ **شاماکچه**، هر **جامه** کوتاه که تا نصف ساق پا رسد، پیراهن **بی‌آستین**؛ **شلوار** بی‌پاچه.

اُتفی نوعی **تنبان** در استان خراسان برای مردان.

اَثواب **جامه‌های** پوشیدنی (مفرد آن ثوب می‌باشد به معنی جامه یا یک دست لباس).

اَجاص عمری نوعی **پارچه** و **جامه** که در شیراز تهیه می‌شده است.

اِحرام دو **چادر** نادوخته که در ایام حج که یکی را **لنگ** و ته بند کنند و دیگری را بر دوش پوشند، **اَزاری** که بر میان بندند و **ازار** دیگر را بر خود بپیچند یا بر دوش گیرند.

اِحرامی روفرش، نوعی از **پارچه** و حرمات پنبه‌ای یا پشمی که بر روی فرش گسترانند.

اَحمدی نوعی **پارچه** از پنبه خود

رنگ که در قصبه‌ای به همین نام در بین فارس و کرمان می‌بافند.

اَخصاب نوعی **جامه**.

اَخکوبه مادگی و حلقه‌ای که در آن **تکمه** را بند کنند. همچنین: اَخکونه.

اَخکوزه تکمه **کلاه** و **جامه**، گوی گریبان. همچنین: اَخکوژنه.

اَدره نوک **کلاهخود**.

اَذقچه پوشش، روپوش نقش‌دار، لفافه، نوعی از آرایش تخت خواب امرا و پادشاهان وآن **چادری** باشد سپید برابرآن تخت که چهار طرف آن **پارچه** رنگین به عرض نیم ذرع بطوری دوزند که وقت گستردن آن پایه تخت بدان پوشیده نشود و برآن پارچه‌ای رنگین گلابتون نقش و نگار دوزند و چون آن را بر تخت گسترند بالای آن تشک و **چادر** کشند، آن پارچه منقش را از هر طرف در میانه هر چهار پایه تخت متصل به فرش آویزان باشد.

اَدی جامه فراخ؛ جامه ستبر.

اَدیم پوست دباغی شده، **چرم**، پوست پیراسته، نوعی چرم خوشبو و موج‌دار که آن (چرم بلغار) نیز گویند، چرم سرخ، گویند از تابش ستاره سهیل رنگش درست می‌شود.

اَرخالق کلمه ترکی است و به معنی **قبایی** کوتاه که در زیر قبای مردان پوشیده می‌شده است و دارای **آستر** و رویه که قدری پنبه در میان آستر و رویه داشت و پنبه‌دوزی شده بود و مردان آن را زیر قبا و زنان بر روی **پیراهن** می‌پوشیدند. **ارخالق** را به تناسب فصل سال از **پارچه‌های** مختلف می‌دوختند، مردانه آن معمولاً دو جیب در دو طرف داشت و یک جیب بغل برای مهر و امثال آن. دارای **دو آستین** کوتاه نیز بود. جلوی **ارخالق** روی هم جمع می‌شد، دگمه و مادگی آن را با قیطان تعبیه می‌کردند. دو طرف ران‌ها چاک داشت. لبه‌ای که بر آن می‌دوختند پررنگ‌تر از متن بود. **لباسی** بود نازک و سبک و مناسب همه فصل. پاییز و زمستان روی **جامه‌های** دیگر می‌پوشیدند. این جامه از عهد

زندیه مرسوم شده بود. تفاوت **ارخالق** زمستانی و تابستانی این بود که زمستانی آن پنبه‌دوزی شده بود و تابستانیش دولایی دوخته می‌شد. طبقات مختلف مردم می‌پوشیدند و جنس آن و نوع مرغوبیت آن بسته به طبقه فرق می‌کرد چنان چه که علما در زمستان آرخالق قلمکار و امثال آن می‌پوشیدند و در تابستان **الجه** یا **الیجه** کاشی یا مازندرانی که نوعی **ارخالق** بود و از **پارچه** دستباف راه‌راه دو رنگ (معمولاً سیاه و سفید) تهیه می‌شد گاه **سرآستین‌ها** و یقه آرخالق را یراق‌دوزی و تربین می‌کردند. از دیگر انواع آن آرخالق **سَنبوسه** بوده که پنبه‌دوزی آن از یک‌رو صورت می‌گر فته است و رویه آن به شکل مجموعه‌ای از نقش‌های برجسته مثلثی بوده است و ظاهراً این نوع آن را افراد بی‌بضاعت می‌پوشیده‌اند. علاوه بر مردان زنان نیز **آرخلق** می‌پوشیده‌اند چنان که قرن دوازدهم (هجدهم میلادی) زنان بر روی **پیرهن** چاکدار یک آرخالق یا نیم‌تنه بلند بدون یقه بر تن می‌کرده‌اند که کمر آن چین‌های متعدد داشته. ابتدا این **جامه** بلند بوده و به تدریج کوتاه شده و به صورت نیم‌تنه در آمده بود و غالباً به زانو نمی‌رسید و در بین بین اعیان و اشراف تزیینات زیبا از مروارید و امثال آن داشته است. در قرن سیزدهم هجری این **لباس** جزء لباس زنان، علما، تجار و عمال در باری محسوب می‌شده است و بدین‌گونه‌این لباس پوشیده می‌شده که در خانه **آرخالق ترمه** کرمانی و **مخمل** کاشی و در دید و بازدیدها آرخالق **ترمه** کشمیری یا مخمل و **لباس** زنان طبقه متوسط را در خانه آرخالق ریسمانی، ابریشمی یا یزدی و در دید و بازدیدها آرخالق ختایی یا **اطلس** یا ترمه کرمانی و مخمل کاشی پوشیده می‌شده است. در دوره ناصرالدین شاه قاجار زنان روی پیراهن آرخالق برتن می‌کردند. آرخالق زنانه و تزیینات و یراق‌دوزی طلایی سر دست

آستین و جلو سینه و پشت داشته است. در میان عشایر هم آرخالق متداول بوده است از جمله عشایر فارس آرخالق بلند بر تن می‌کرده‌اند. در تهران آرخالق را به صورت‌های مختلف تلفظ می‌کردند از آن جمله آرخالق، الخالق، الخلق. آرخالقی نیزی کسبه دوره‌گردی را می‌گفتند که لباس‌های کهنه را از خانه‌ها و زنان خانه‌دار می‌خریدند. جامه که طلاب علوم دینی و کسبه در زیر **قبا** می‌پوشیده‌اند، نیم‌تنه رویی زنان، نوعی از قماش نازک، لباسی که معمولاً از **چیت‌های** رنگی دوخته می‌شد کاملاً چسبان و بدون یقه بود و آستین‌های آن تنگ و تا بالای آرنج می‌رسید. همچنین: ارخلق.

اَردن نوعی ابریشم؛ **خز** سرخ.

اَردنج **چرم** سیاه، چیزی مانند چرم سپید که بدان زین‌ها را می‌بندند و محکم کنند.

اَرزق پوش منظور صوفیان هستند که خرقه کبود می‌پوشیدند، کبودپوش.

اَرغاج تار و پود **جامه**. همچنین: ارغاج.

اُرمک **جامه** پشمینه، نوعی **پارچه** از پشم شتر.

اَرنبانی **جامه** **خز** مایل به سیاهی.

اُروسی نوعی **کفش** پاشنه‌دار، کفش چرمی پاشنه‌دار مردانه یا زنانه، کفش **ارسی** سیاه را عمال قدیم و مردم متوسط و زنان در خانه می‌پوشیده‌اند. همچنین: اُرسی.

اِزار بند بند **شلوار**.

اِزار دو معنی دارد ۱. **چادر** بزرگ یا روپوشی که زنان خود را با آن می‌پوشانند ۲. نوعی **شلوار** برای پوشاندن عورت و باسن، لنگ جامه که نیم‌تنه بدان پوشانند **دستار** و **عمامه** و یکی از انواع آن **ازار** رَشیدی است و از انواع دیگر ازار عَمانی، ازار کافوری.

اِزارپا **پای‌جامه**، **زیرجامه**، **شلوار**، **تنبان**، لباسی که پاها را بپوشاند. همچنین: ازارپای، اِزاره.

اِستبراق نوعی **اطلس**. همچنین: اِستبرق ← استبرق

اِستبرق **دیبای** با زربافته شده، اطلس، **کمخاب**. همچنین:

استبرک، نوعی **پارچه** ابریشمی، **دیبای** ستبر و ضخیم؛ دیبای زر دوزی شده؛ **جامه** که آستر آن حریر باشد. (معرب کلمه استبر یا ستبر).

اِستیم آستین جامه. همچنین: اوستیم.

اَسدی جامه بافته؛ تارجامه

اَسرنج ← **ضریح**

اَسکت جلیقه در بلوچستان.

اَشترابه نوعی **جامه** پشمین، جامه‌ایست گرانبها که از پشم شتر می‌سازند. همچنین: اَشتراوه اَشتربانه.

اَشتَروا جامه خوابی که از پشم شتر می‌سازند.

اُشتُک جامه‌ای که کودک نوزاد را در آن بپیچند و به آن (قنداق) و **(پازار)** هم می‌گویند.

اَشتیم اِزار، شلوار.

اَشمونی پارچه‌ای منسوب به شهری به نام اَشمون در بخارا.

اَصابه نوعی **عمامه** در زمان عباسیان و سپس در زمان ترکان و سلجوقیان که مردان بر سر می‌گذاشتند

اَصده پیراهن کوچک، پیراهن کوچکی که زیر جامه پوشند.

اَطلس نام **جامه (پارچه)**ایست ابریشمی که بیشتر از نگار و نقش ساده باشد، جامه ابریشمی پرزداری که روی آن پرزدار و پشتش بی‌پرز باشد و پرزش کمتر از پارچه **مخمل** بود یکی از انواع آن **اطلس** زرکش و دیگری اطلس قَطنی می‌باشد.

آطلس نظام الملکی نوعی **پارچه** که در زمان قاجاریه رواج داشته است.

اَفزار پا کفش.

اَفزار کفش.

آفسر تاج و کلاه پادشاهان.

اَفسریج نوعی **چادر** زرد رنگ، نوعی جامه زرد رنگ.

اَقمشه جامه‌های پشمینه، **رخت‌ها** و متاع‌ها، **پارچه** و کالا.

اَکسون نوعی **دیبای** سیاه باشد، **جامه** سیاه قیمتی که بزرگان جهت تفاخر پوشند.

اَکلیل تاج

اَکنان پرده، پوشش

اَگلیون پارچه ابریشمی هفت رنگ، **پارچه** ابریشمی گلدار مشقی (شاید مشقی یعنی رنگی مانند

مشکی).
اِلاچه **پارچه‌ای** باشد خطدار (راه راه) دو رنگ.
اَلباق نوعی **جامه** زمستانی، پارچه‌ای که در پس جامه دوزند و در سرما بندهای آن را بر پیشانی بندند تا گردن و گوش را گرم نگه داشته و حفظ نماید و به ترکی آن را الپاق می‌گویند. همچنین: الباغ.
اَلتگک نوعی بند **شلوار** ابریشمی که در ارمنستان تهیه می‌شده است.
اُلجک نوعی **دستکش** برای دفع سرما که در قوچان می‌پوشند.
اُلچه نوعی **پارچه** ابریشمی یا پشمی رنگارنگ. همچنین: اِلیچه.
اَلزرد زره.
اَلستِر **اَستر جامه**.
اَلوضعیه پنبه میان آستر **جبه**.
اَنخالق نوعی **لباس** که جنس آن از ابریشم و **اَستر** آن نخی بوده است و در جشن‌ها پوشیده می‌شده، در استان خراسان در قسمت‌های بیدخت و بجستان.
اَندامی **جامه** خوش‌اسلوب که بر بدن چست، درست و راست باشد.
اَندروَرد شلوار کوتاهی که زانو را بپوشاند و بالا تنبان پوشند، **تنبان** پاچه کوتاه.
اَندروردیه این کلمه فارسی است که عربان نیز آن را استعمال کرده‌اند به معنی شلوار پاچه کوتاه، اندرورد.
اَندرونه **پیراهن** و **چادر**، **لباسی** که در زیر قبا پوشند.
اَندرونی **پارچه** کتانی اعلا.
اَنگُله حلقه کوچک که گوی (تکمه) گریبان را در آن داخل کنند، تکمه کلاه، گوی گریبان. همچنین: انگل ← انگیل.
اَنگلیون نام **جامه**‌ایست هفت رنگ، دیبای هفت رنگ، چون مسیحیان شرقی انجیل را در قماش ابریشمین و ملون می‌پیچیده‌اند از این‌رو آن را نیز به این نام خوانده‌اند.
اَنگیبون **پارچه** ابریشمی رنگارنگ همچنین: انگیبون.
اُودرای نوعی **پارچه** و **جامه** که در زمان عباسیان بافته می‌شده است.
اُورمک **پارچه** پشمین؛ **کلاه**.
اورنگ زیبی یک نوع **پارچه**.
اورنگ شاهی نوعی ابریشم.
اَوره آبره **قبا** و **کلاه** و جزء آن در

مقابل **آستر**، بهترین طرف **جامه**، روی **قبا** و **کلاه**، رویه پنبه‌ای **جبه**.

أُوشانده تکمه. همچنین: اوشنونه.

أُوشن جامه بازگونه پوشیده یکی از مراسم ایرانیان قدیم پوشیدن جامه بازگونه بوده است به هنگام دعا.

اوشَنگ جامه؛ ازار، لنگی؛ رومال؛ قطیفه.

اون نخ پشمی در زبان دری. همچنین: هون.

آهاب پوست، پوست ناپیراسته.

اِیشی شلوار چرمی که پهلوانان و کشتی‌گیران می‌پوشند.

البُرجُد کسایی زبر و خشن و خطدار در زمان عباسیان.

ب

بابری کرباس سیاه که در سبزوار برای دوختن **شلوار** به کار می‌رفته است.

بادامه پارچه‌ایست نفیس، نوعی ابریشم کم‌بها که هنوز آن را از هم نگشاده باشند؛ **خرقه** مرقع درویشان که از پارچه‌های رنگارنگ دوخته شده باشد.

بادبان گریبان **قبا**، دو رویه قبا که در زیر بغل چپ و راست بسته می‌شود.

بادروزه جامه کهنه، لباسی که هر روز پوشند. که به تازی (عربی) به آن بَذله گویند، جامه که هر روزه برای کار پوشند. همچنین: با روزه.

بادروژه بادروزه.

بادره پارچه تنبان و شلوار. همچنین: بارنگ، بازرنگ.

بادگان پیش و پس گریبان **جامه.** همچنین: بادو بان.

بادنگ یک نوع **لباس** بلند و گشاد.

بادیج پوششی مانند **تنبان** که از **پارچه‌های** رنگارنگ درست شده باشد و زنان در قدیم به پا می‌کردند. شاطران (پیادگان چالاک) و پیاده‌روان نیز به پا می‌کردند و پشت پا را تا ساق می‌پوشانیده است. این پوشش را از **پارچه‌های** قلمی رنگین آجیده می‌کرده‌اند.

بارِ رنگ بند **قنداق** کودکان، **کمربند.**

بارانی نمد یا **سترلاتی** که از آن **جامه** و **کلاه** درست می‌کردند و در باران می‌پوشیدند، کلاهی که در باران بر سر گذارند.

باروزه جامه کهنه.

باز آفگن ژنده و پنبه‌ای که درویشان بر **جامه** و **خرقه** دوزند، مداخل

مانندی که برخی سپاهیان بر پشت گریبان جامه پنبه‌دار دوزند چنانچه سر مداخل در میان دو شانه افتد، **پارچه‌ای** که بر پشت گریبان دوزند (پینه، در پی) به عربی به آن رقعه گویند یعنی پاره.
همچنین: بازافکن.

بازِبکند نوعی سردوشی که بر روی دو کتف خود می‌زدند در زمان طاهریان، نوعی **پوشاک** نبرد
همچنین: بازکند، بازفکند.

باژَند **کمربند** و **سینه‌بند** زنان.
همچنین: باژرنگ.

باشامه **چادر** و **مقنعه** **معجری** که زنان بر سر اندازند. همچنین: باشومه، باشام، واشام، واشامه.

باشلُق کلمه‌ایست ترکی و آن **کلاهی** است که بر یقه **شنل** یا **جامه** دوخته باشند. این کلاه معمولاً یا از همان **پارچه** و جامه بود یا از جنسی کمی لطیف‌تر. در خراسان گاهی نیز به **کلاهی** می‌گفتند که از جنس **پارچه** و وقتی بر سر می‌نهادند دو طرف آن آویزان بود و حالت **شال**‌گردن بر روی گوش‌ها پیدا می‌کرد اما غالباً به معنی کلاه پیوسته به **جامه** بوده است.

باشماق کلمه‌ایست ترکی به معنی مطلق **کفش**.

باغِزیه نوعی **جامه** از **خز**؛ جامه‌ای مانند **حریر**.

بافته نوعی **پارچه** نخی؛ رسن، طناب؛ تکمه‌هایی که از پشم گوسفند ساخته باشند؛ نوعی پارچه پنبه‌ای.

باکیده نوعی **حریر** نقش‌دار، حریر تُنک‌باف و ریزباف.

بالآبند **عمامه**؛ **لباس** روی.

بالاپوش **لباس** رویی، هر **جامه‌ای** که بر روی دیگر جامه پوشند، نظیر **جبه** و امثال آن، نوع **بالاپوش** بسته به **پارچه** و دوخت و موقع و مقام پوشنده فرق می‌کرده است. جزء **خلعت‌های** فاخر دورهٔ صفوی از بالاپوش **مخمل** **زربفت** می‌توان یاد کرد، **روپوش**.

بالاس ابریشم نرم و صاف؛ نوعی **پارچه** صاف و کهنه، پارچه کلفت پشمین که در زیر پالان اسب باری یا شتر گذارند.

بالانی هر چیز که سر را بپوشاند.

بالش چه چیزی که زنان بر سرین ببندند تا بزرگ نماید.

بالواسه تار **جامه** و **پارچه**.

بالیک **کفش** چرمی.

بالیهِ قز نوعی ابریشم پست و کم‌بها.

باوَری نوعی **شال** زنان که دارای رنگ‌های خاکستری، نارنجی و زرد و در قوچان و کلات نادری زنان به سر می‌کنند.

باولی نوعی **جامه** ابریشمی خوب که در باول بافند، باول نام محلی است همان بابل است در عراق.

بای باف نوعی **جامه** و **پارچه** گلگون و گلدار، یعنی بافت بزرگان، پارچه مخصوص زنانه. همچنین: بی‌باف.

ببربیان **خفتانی** از پوست ببر، **جامه** که سپاهیان از پوست ببر سازند، **دیبای** نقش‌دار رومی، جامه‌ای که پادشاهان و امراء در روز جنگ می‌پوشیدند، نام جامه‌ای که رستم به هنگام جنگ بر می‌کرده است و از پوست ببر بوده است. ولی بر طبق نظریات جدید ببر بیان از پوست سمور بوده است.

بَبره روی **قبا** و **کلاه**؛ نوعی **کفش** بسیار ظریف وکوچک.

بَت گلیم ستبر از کرک یا پشم (معرب پَت) آن چه از کرک بافند.

بَترَسنگ نوعی **پارچه** کم‌رنگ.

بُته جِقه نقش سرو سرافکنده که نشان راستی و فروتنی ایرانیان است و بیشتر بر روی **پارچه** و **لباس** در قدیم می‌بافتند یا می‌دوختند، البته در شبه قاره هند و افغانستان و آسیای مرکزی نیز از این نقش در لباس‌های سنتی هنوز بسیار استفاده می‌شود.

بَجاد نوعی **پارچه** گلیم سیاه.

بخارایی نوعی **جامه** و**پوستین** که در بخارا تهیه می‌شده است یعنی **پوستین** بخارایی.

بُخاری نوعی **پارچه** پنبه‌ای که بافتی محکم و درشت داشت و بسیار مورد توجه اعراب بوده است و در بخارا تهیه می‌شده است در زمان سامانیان.

بَخنَق **خرقه‌ای** که زنان زیر **معجر** افکنند تا معجرشان چرب نشود، **برقع** کوتاه، پارچه‌ای که زنان آن را مقنعه کنند. (معرب کلمه بخیه)

پارچه دوخته شده.

بَخیاری لباس کهنه‌ای که به نوکر یا فقیری خلعت دهند.

بَداق پارچه تنبان، شلوار و ازار.

بـدره خریطه **جامه**، کیسه‌ای از پوست و مانند آن که چیزی در آن کنند و دهان آن را ببندند.

بَدله لباس هر روزه (لباسی که سر روز پوشند). همچنین: بذله.

بَدَن زره کوتاه؛ **جبه** کوتاه **بی‌آستین، تنه جامه.**

بِدنه خفتان؛ نوعی **اَرخالق** از جنس **کرباس**؛ نوعی **زره** کوتاه.

بَدنه نوعی تن‌پوش **جلیقه**مانند.

بَدیون پارچه نفیس ابریشمی.

بَر بهاری نوعی **جامه و پارچه.**

بَر جامه لباس‌های پربهای باشکوه. همچنین: **بِز جامه.**

بَر خوز جامه‌دان. همچنین: برفنده، بلغنده، بقچه.

بَراتی جامه کهنه که در وجه بَرات مواجب به مردم دهند.

بَراز پنبه‌ای که بر **جامه** دوزند.

بربیطاء سینه‌بند زنان و کودکان (معرب کلمه بربند).

بَرتاس پوستین پوست روباه که از ولایت برتاس می‌آورند (برتاس شهریست در ترکستان). همچنین: برتاتی.

بَرته یک نوع **کلاه** تاتاری که در زیر **عمامه** ترمه بر سر گذارند و **دستار** را بر دور آن بپیچند.

بُرجه خُله که نوعی **پارچه** است.

بُرد پارچه‌ای پشمی دراز و کلفتی است که روزها برای پوشاندن بدن و بیشتر شب‌ها به جای **جامه** خواب (رختخواب) به کار می‌رود و رنگ آن قهوه‌ای یا خاکستری می‌باشد و راه‌راه است و در یمن می‌بافته‌اند و از پشم شتر و از انواع آن **برد** یمانی، برد قطری، برد عدنی، و برد فندقی است.

بُرد فندقی نوعی **پارچه** و **جامه** که در بخارا تهیه می‌شده است، نوعی **لباس** راه راه **آستین** بلند در زمان سامانیان و رنگ آن سرخ و سفید و سبز بوده است و روی دیگر **لباس‌ها** پوشیده می‌شده است، نوعی **حریر.**

بُرد قطری نوعی **پارچه** ابریشمی.

بَرد نوعی **پارچه** کتانی.

بُرد یمانی نوعی **جامه** خط‌دار

(راه‌راه) که از یمن آورند.

بُردری تزیینات **پارچه** یا تن‌پوش مانند قلابدوزی، گلدوزی، ملیله‌دوزی.

بَرزه بَرز پارچه‌ای که از ابریشم و پشم ببافند.

بَرزه پارچه‌ای که از ابر، پشم و پنبه سازند.

بَرشَم برقع (معرب بَرشامه).

بَرطَل نوعی **سرپوش** و **کلاه**.

بَرطَله کلاه زیر **عمامه**.

بَرفان کرته چرمی.

بُرقع روبند زنان، پرده‌ایست که چهره را از نقطه مبدا بیضی می‌پوشاند و از پیرامون و روی پیشانی به سر بند متصل می‌شود و از یک تکه **پارچه** موسلین یا **کتان** سفید نازک به شکل چهره انسان درست شده است و تا زانوها آویزان می‌شود و پوشیدن این **لباس** برای زنان (در گذشته) بیرون از خانه اجباری بوده است، **پارچه** درازیست از موسلین سفید (یا سیاه) که تمام صورت را غیر از چشم‌های می‌پوشاند و تقریباً تا روی پاها می‌افتد حاشیه بالای آن پرده از دو جانب به نوار دیگری که به دور سر بسته شده دوخته می‌شود، ۲. نوعی **چادر** بزرگ یا روپوش است که زنان کاملاً خود را در آن می‌پوشانند و از **پارچه** ابریشمی درست می‌شود و در محل چشم‌ها شکاف کوچکی به شکل توری درست شده تا بیرون را بتوان دید (این قسم پوشش هنوز در افغانستان، پاکستان، هند و بنگلادش پوشیده می‌شود) (برقوع) که به آن در زبان هندی بورکا می‌گویند و در مصر به آن بورکو می‌گویند.

بَرَک ۱. **پارچه‌ای** که از پشم شتر می‌بافند و بیشتر درویشان از آن **قبا** و **کلاه** می‌سازند، ۲. **جامه‌ای** کوتاه تا کمر که مردم مازندارن و گیلان و طبرستان می‌پوشند، ۳. پارچه‌ای از کرک گوسفند که بسیار نفیس می‌باشد و از آن **جبه** و **سرداری** دوزند و **برک** باخزر و کرمان بهترین انواع آن است، نوعی پارچه ضخیم دست‌باف که از کرک بز در خراسان تهیه می‌شده است.

بَرکان نوعی **پارچه** تافته کـه در شیراز بافته می‌شده است در زمان آل‌بویـه، (معرب پرکانه) وصـله **جامـه**، گلـیم سیاه، جنسی از پارچه متقالی.

بَرکان نوعی **جامه** و **پارچـه** تافتـه؛ گلیم سیاه؛ وصله جامه؛ جنسـی از پارچه متقالی (معرب کلمه پرکانه). همچنـین: برکـانی، برنکـان، برنکانی، پرکاله، پرگاله، پرکاره.

بَرکوع برقع؛ حجاب.

بَرکی کلاه درازی که زاهدان بـر سـر گذارنـد، کـلاه نمـدین دراز. همچنین: برگی.

بـرگ بیـدی لبـاس قلندرانسـت از پوست و چرم.

بَرگُستوان پوششی که در روز جنگ پوشند و آن **جامه‌ای** بـوده اسـت که بـه جـای پنبـه در آن ابریشـم کم‌بها که کژ یا کج می‌نامیـده‌انـد، می‌گذاشـته و مـی‌دوختنـد و آن را کجیم وکجین هـم مـی‌گفتـه‌انـد، چون کژ یا غژ بـه معنـی ابریشـم است به این معنی قزاگنده یـا کـژا غنده نیز خوانند.

بَرگی پارچه‌ای باشد از پشم شتر که بیشتر لباس فقیران از آن باشد.

بَرمایون جبه‌ای کـه سـر و بـدن را تمام می‌پوشاند.

بُرنُس جامه که از پشم سیاه ببافند و به ندرت رنگ آن سفید باشد و آن **لبـاس** ترسـایان (مسـیحیان) و نصارایان باشـد، **کـلاه** درازی کـه کشیشان بر سر گذارند، کـه البتـه این لبـاس را در اسپانیا در زمـان تسـلط مسـلمانان همـه فرقـه‌هـا می‌پوشـیدند. در قـدیم بـه آن بـه معنی **شب‌کلاه** نیز دانسـته شـده است در دوره‌های بعـد بـه نـوعی **روپوش** بلنـد و **کـلاه‌دار** اطـلاق می‌شـده اسـت. **لنـگ، روسـری** زنـان. (معـرب کلمـه یونـانی بیروس). همچنین: برنوس.

بَرنک پارچه‌ای ابریشمی. همچنـین: پرنک.

بَرنـو دیبـای تنـگ، **حریـر** نـازک. همچنین: برنون.

بـرو دری دوزی نـوعی سـوزن‌دوزی و گلدوزی روی لباس با نخ‌های طلایـی و نقره‌ای که منشا ایرانی دارد.

بَـروان ۱. **دسـتمال** و **رومـال**، ۲. **حولـه**، ۳. سـرچه کـه روی شـانه افکنند، ۴. **قبـای** بلنـد، ۵. **کـلاه**

دراز.

بَرود جامه پرزدار.

برور سجاف **جامه** و **دامن**، سرهای **آستین پوستین**. همچنین: بروز.

بَروز سجاف **دامن جامه**.

بروفه دستار، مندیل؛ کمربند؛ رومال.

بُرهانج پارچه مثلثی از **جامه**. همچنین: چاپق.

بَرهون کمربند.

بَریون دیبای تنک، **حریر** نازک، (معرب کلمه بزیون) یک نوع **پارچه** گلابتون دوزی و **زربفت**، **کمخاب**. این کلمه از ترکیب واژه بز به معنی **کرباس** و یون یا گون که پسوند آن است می‌باشد.

بَز نوعی **پارچه** پنبه‌ای بسیار گرانقیمت در زمان عباسیان **بِز** نوعی پارچه پنبه‌ای، **جامه** و سلاح

بزشم کرک و پشم نرمی که از بن موی بز می‌روید و از آن **شال** و بیشتر **پارچه‌های** قیمتی ببافند.

بساک تاجی که از گل ها و ریاحین و برگ‌های مورد سازند و در روز عید یا دامادی کسی بر سر گذارند. همچنین: پساک.

بسته ابریشم رنگارنگ که در روی کارگاه جهت زردوزی گسترده شده باشد.

بِشگیر حوله، دستارچه، رومال.

بَطانه آستر جامه.

بِطیط کفش بی‌نوک، **نیم‌موزه.**

بُغماج نوعی **جامه** پرزدار مانند **مخمل**، **جامه‌ای** که میان آن پرز دارد و کناره‌های آن دارای نقش و نگار باشد.

بُغچه جامه‌بند، **پارچه** که در آن جامه، پارچه و دیگر چیزها گذارند و بپیچند.

بُغلتاق کلاه و **فرجی**، **برگستوان**، **قبا**، **طاقیه**. نوعی **لباس** بی‌**آستین** بسیار کوتاه که در زیر **فرجی** بر تن می‌کرده‌اند و از **پارچه** نخی بعلبکی به رنگ سفید یا از پوست سنجاب می‌دوختند. همچنین: بغلطاق.

بَغلک تریز **جامه.**

بَغند پوستی که از آن **کفش** دوزند.

بُفخم نوعی **پارچه** که بر سر چوب درازی ببندند و هرگاه نثار بپاشند نثارچیان بدان از هوا نثار را بربایند

(نثار مقصود پول و امثال آن می‌باشد).

بَقیار **لباس** بی‌کرک سیاه از پشم شتر. همچنین: بقیاز.

بَکخا **حریر** ساده.

بَگتر نوعی **لباس** آهنین که روی آن **مخمل** و **پارچه** **زربفت** کشیده در جنگ پوشند.

بُلاق **پارچه** **اِزار** و **شلوار**.

بُلبل‌َچشم نوعی ابریشم.

بُلبلی نوعی **چرم** بسیار لطیف و نازک که با رنگ‌های غیرمکرر رنگ کرده باشند.

بُلغار پوست دباغی شده خوشبوی موج‌دار که (تلاتین) نیز خوانند، **چرم** سرخ.

بَلون **دستمال**، **رومال**.

بَلیاد **لباس** ساده بی‌زینت؛ **جامه** سیاه.

بَلیار **لباس** ظریف و مزین.

بُن‌ِکش تکه مثلث زیر **آستین** (درغک) در **لباس** زنان سیستان و بلوچستان.

بِنارس **زَری** یک نوع **پارچه** زری اعلا که در شهر بنارس بافته می‌شود (بنارس شهری است در شمال کشور هند در ایالت اوترپرادش).

بَند‌ُتنبان بند **شلوار** یا **تنبان**.

بَند میان‌بند، **کمربند**، طناب ابریشمی و یا پنبه‌ای که به آن شمشیر حمایل کنند، **بافته‌ای** که از لیفه **تنبان** و **چاقچور** گذرانده و در کمر استوار بندند، بافته‌ای که با **قبا** و **ارخالق** وصل کرده گره زنند.

بَنداری جبه.

بَندقی **جامه** کتان گرانبها، **پارچه** نازک راه‌راه سفید که مصریان از آن **پیراهن** می‌دوخته‌اند.

بندمه تکمه، گوی گریبان. همچنین: بندنه، بندیمه، بندینه.

بَنک نوعی **پارچه** زمینه **اطلس** که بر آن گل‌های **زربفت** باشد.

بَنیان زیرپوش مردانه در زبان فارسی دری.

بَنیج **لباس** و **پوشاک**.

بَنیقه **خشتک** **پیراهن** یا گریبان (معرب کلمه بنیک) به معنی ابریشم فرومایه و پست که آن را قز می‌گویند.

بَنیک نوعی ابریشم فرومایه و پست

که آن را کج گویند.

بوالبَنات نوعی **پارچه** پشمی ظریف و گرانبها.

بُوش نوعی **پارچه** پشمی ظریف و گرانبها.

بُوش نوعی **پارچه** که در مصر بافته می‌شود.

بُوغ روپوش، لفافه چرمی.

بُوغبَنه **پارچه‌ای** که در آن چیزی می‌پیچند.

بُوقَلمون نوعی **دیبای** رومی که هر لحظه به رنگ دیگر نماید، **دیبای** رنگارنگ.

بُوم زمینه و تن **پارچه زربفت**.

بُوم طلا زمینه طلاکاری **پارچه** زردوزی شده.

بُوییی نوعی **دستمال** که در بغداد تهیه می‌شده است.

بَهرامن نوعی **بافته** ابریشمی هفت‌رنگ بسیار نازک و ظریف.

بَهرامه ابریشم؛ **جامه** سبز ابریشمی.

بَهرمان نوعی **بافته** ابریشمی، **حریر** هفت رنگ بسیار لطیف. همچنین: بهرامان.

بَیر لباس خواب؛ قسمتی از بند **کلاهخود**.

بِیرم نوعی **پارچه** باریک و ظریف ریسمانی شبیه **کتان** مثقالی که در عراق باریک‌تر نازک‌تر آن را می‌بافتند.

بیرونی **پیراهن** زنانه.

بِیضه **خود** آهنی که سپاهیان برنهند.

بِینی بَند نقاب، چیزی که بر روی بینی بندند (**پارچه‌ای** که تا روی بینی را بپوشاند) مانند زنان تازی. همچنین: بینی ور.

بِینی‌دار **چکمه**، **کفش** نوک‌دار.

پ

پااَفزار کفش، پاپوش. همچنین: پای‌افزار، پاو زار.
پاَبره شلوار بلند.
پاَبند قنداق کودک.
پاپاخ، همچنین: پاپاق. نوعی **کلاه** بزرگ پشمی یا پوستی.
پاپوش کفش راحتی **مخمل** مزین به یراق‌های طلایی و دانه‌های الماس بدلی که یک قرن پیش زنان ایرانی در داخل خانه به پا می‌کردند. کفش در عربی از این کلمه گرفته شده است. همچنین: بابوج، بابوش.
پاتابه بندهای بغلین و پاپیچ **کفش،** مچ پیچ ، نوعی پوشش که تا ساق پا را می‌پوشاند و بیشتر مسافران در پا می‌کنند. روستائیان نوع پشمی آن را در زمستان در پا می‌کنند. **پارچه‌ای** کلفت که به صورت نواری پهن چندبار از ساق پا به پایین را می‌پوشاند برای گرم نگه داشتن پا در سرما. همچنین: پا پیچ، پای تابه، پا فتابه، پا تاوه.
پاَتخته کفشی که از پوست دباغی نشده سازند.
پاُتوا یک نوع **کفش،** پاپیچ. همچنین: پاتوه.
پاتیس نوعی **پارچه** نازک و ریزباف.
پاجامه شلوار، تنبان، همان پیژامه اروپائیان. در زبان عربی به آن بیجامه گویند. در زبان هندی پویجامه و **شلواریست** گشاد که زنان هندی می‌پوشند ولی دراصل هندیان به آن پای جاما می گویند. همچنین: پاشامه، پای جامه.
پاَچنگ کفش. همچنین: پاژنگ،

پارنگ، پاشنگ، پاهنگ.

پاچوک نوعی دم‌پایی که تخت آن چوبی بود و در بیرجند درست می‌شده است.

پاچه بخشی از انتهای پایین **شلوار**.

پاچیله نوعی **کفش** مخصوص صوفیان و عارفان در زمان سلجوقیان که تنگ بوده است و روی فرش و بساط پوشیده می‌شده است، نوعی کفش که به شکل غربال بوده است وبر روی برف پیادگان بر پای می‌بستند و راه می‌رفتند تا برف زیر پایشان کوفته شود و قافله و دیگران به آسانی بگذرند. در زبان مردم افغانستان چپلک یا چپلی به معنی نوعی **پای‌افزار** به کار می‌رود.

پاچین دامن بلند و چین‌دار زنانه، در روستاها اغلب پاچین را از پارچه‌های گلدار درست می‌کنند وآن را طوری می‌دوزند که گشاد و برآمده است شبیه دامن‌های فنردار قدیم. رقاصه‌ها گاهی بر دامن پاچین خود زنگوله‌های کوچک می‌دوختند تا هنگام رقصیدن به صدا درآید.

پار چرم دباغی شده؛ **پارچه**.

پار زَدَنگ **پارچه‌ای** که زنان روستایی به دوش می‌بندند.

پارچه آذری نوعی پارچه پشمی.

پارچه بافته قماش، پارچه الیافی و هر چیزی که از الیاف ساخته شده باشد،**جامه**،**پوشاک**،تکه.

پارچه ٔپشت‌نما موسلین، چیت موصلی.

پارچه شوشتری نوعی **پارچه‌ای** نازک که در شوشتر بافته می‌شده و از نوعی ابریشم و **دیبا** تهیه می‌شده است، طرح این پارچه راه راه باریک و پهن و رنگ آن کبود است درزمان سامانیان تهیه می‌شده است.

پارچهٔ قلمکار نوعی **پارچه** از **کرباس** یا ابریشم یا **متقال** ظریف که روی آن نقش‌اندازی می‌کرده‌اند و بر ۴ نوع است ۱. **قلمکار** معمولی که با قالب چوبی نقش‌انداز می‌کنند، ۲. قلمکار قَلمی که در آن آیات قرآنی و دعا و احادیث با خط کوفی، نسخ، ثلث یا غبار می‌نوشتند ۳. قلمکار زرنگار نوعی نقاشی با زر که خیلی گران‌قیمت است و خاص

دربار صفویان، ۴. قلمکار هندی که نقوش الهام گرفته از نقش و نگارهای هند می‌بود.

پارچه هندی قصب

پارد نوعی **جامه** رویی که از پالتو تنگ‌تر است.

پاره پارچه.

پاره زرد پارچه زردی که یهودیان جهت امتیاز بر **دوش** جامه می‌دوخته‌اند تا از مسلمانان شناخته شوند.

پاشنه بخواب کفشی که دیواره پشتی آن و طرف پشتی آن را بخوابانند یعنی بتوان پشت آن را تا کرد نظیر **گیوه.**

پاشنه نخواب کفشی را گویند که دیواره پشت آن تانشدنی نباشد.

پالاس پوشاک پشمی دراویش، **جامه** پشمینه. همچنین: پلاس.

پالانچه جامه ضخیم و خشن وگرم.

پالک کفش، کفش جرکی، لفافه و **پای پیچ،** نوعی **پای افزار** از چرم گاو. همچنین: پالنگ، پالیک.

پالنگ پوش بالاپوش.

پالود جامه‌ای از پوست بره، اصلاً به معنی پوست بره می‌باشد. همچنین: پالودی.

پالیک کفش چرمی که با رشته‌هایی به پا بسته می‌شده است.

پای‌افزاری کم بها بوده. کفش چرمی. همچنین: پاپیچ، پاتابه، پالنگ.

پانچک نقش‌ها و حالت پایین **شلوار** زنان بلوچ.

پانمنده پارچه‌ای پنبه‌ای نقش‌دار

پاهنگه کفش.

پای دامن پایین **دامن،** آنجا که دامن که به زمین نزدیک باشد. همچنین: پا دامن.

پای‌افزار پای پوش، کفش. همچنین: پوزار، پای اوزار.

پای‌انداز کفشی که با تسمه روی پا بسته شود

پایدان کفش.

پایزار کفش.

پای‌موز پا افزار.

پایندار پارچه‌ای ابریشمی مانند که آن چه در کوچه‌ها جهت عبور پادشاه می‌گسترانند.

پیشتاخ فرجی، یک نوع **جامه** پیش باز که بیشتر زنان پوشند.

پیلی پا جامه و **قبای** کوتاه، **جامه** به

لغت زند و پازند.

پَت آهاری که بر کاغذ یا **جامه** دهند و یا پشم نرمی را گویند که بن بز بروید و آن را به شانه برآورند و از آن شال برآوردند و از آن **شال** بافند و بر **کلاه نمد** یا **کپنک** و امثال آن بمالند.

پَتک ساق‌بند مردان برای محافظت از سرما.

پَتو بافته پشمی که نوع خوب آن را در کرمانی بافتند، نوعی روانداز.

پَتوله بافته ابریشمی نقش‌دار کار هند.

پَته گُل پارچه رنگارنگ در زبان فارسی دری.

پَخته پنبه در زبان فارسی دری.

پَر گاره جامه‌دان.

پِراگی کلاهخود.

پَراَنداخ تیماج که از پوست بز یا گوسفند می‌سازند. همچنین: پرنداخ، پیرنداخ.

پَربَزیان دیبای چینی نقش‌دار نازک و تنک. همچنین: پربون.

پَربون نوعی از ابریشم رنگین و خوب که در چین می‌بافتند.

پَرتابی نوعی **تنبان** که در بالا گشاد است و به وسیله بند **تنبان** بسته می‌شود و از بالا تا پایین چین‌دار می‌باشد و چین‌ها به طور مرتب روی هم می‌افتد و در استان خراسان پوشیده می‌شود.

پَرتاله کمربند؛ عمامه، کلاه، آن چه سر را پوشاند. همچنین: پرتله.

پرده حجاب، برقع، نقاب، چادر.

پَرده زَنبور نوعی **برقع** مشبک و توری که زنان بر روی صورت آویزند.

پَرده زَنبوری پرده سوراخ‌دار که زنان در **برقع** دوخته پیش رو اندازند.

پَرزه پارچه کهنه.

پَرطلاس پارچه از موی جانورانی چون سنجاب و قاقم.

پَرفا دیبای نقش‌دار لطیف و نازک.

پَرند حریر ساده و نوعی **بافته** ابریشمی (بَرند در زبان عربی).

پرندیج نوعی کت کوتاه که زنان در افغانستان و تاجیکستان می‌پوشند و جزء لباس سنتی ایشان می‌باشد.

پَرندین هر چیز که از **حریر** درست شده باشد.

پرنگ ← **برنک**

پَرنو دیبای نقش‌دار نازک و لطیف. همچنین: پرنون.

پَرنه پیراهن فراخی است که از سر شانه‌ها تا جلوی سینه از

پارچه‌های گلدار و از سینه به پایین ترک ترک از **زری** و **تافته** و **اطلس** دوخته می‌شود و سر دست حاشیه‌اش با زنجیر و یراق آرایش می‌یابد.
پَرنیان **حریر** چینی نقش‌دار، **پارچه‌ای** ابریشمی ظریف نقش‌دار (بَرنیان در زبان عربی)پوششی که پادشاهان به فال نیک گرفته و در روز جشن می‌پوشیدند.
پَروز **جامه** پوشیدنی یا گستردنی، **دیبایی** که بر **جامه** نهند، سجاف **دامن** جامه و غیره، **فراویز**، پیرامون جامه، وصله‌ها که در اطراف جامه دوزند که از اصل **ابره** یارنگی دیگر، حاشیه **لباس**.
پَرونده **پارچه‌ای** که در آن پارچه و **جامه** در آن می‌پیچیند.
پَروه **چادر، چادرشب**.
پَره **دامن**.
پَرهه **پیراهن، پیراهنی** که زنان در شهر فردوس می‌پوشند (در استان خراسان).
پَریان ابریشم و **حریر** مخفف پرنیان.
پَرینان پوست شتر.
پَژوه **آستر جامه**. همچنین: پژه.
پَساک نوعی سربنداز **تاج** گل و گیاه، نوعی **دیهیم** که در زمان هخامنشیان مردان و در روز عید و یا مراسم رسمی بر سر می‌گذاشتند در زمان اردشیر نوع طلایی آن ساخته شد. همچنین: بساک.
پُشت‌دار **پارچه** بستر.
پُشتک یک نوع **جامه** کوتاه که مردم دارالمرز پوشند، **نیم‌تنه** کوتاه بدون **آستین**. همچنین: پستک.
پُشتمال پیش سنگ.
پُشتی **نیم‌تنه، کمرچین، جامه** کوتاهی تا کمرگاه که آن را غالباً مردم گیلان پوشند.
پَشمینه **لباس** پشمی، هر **جامه** که از **پارچه** پشمی خشن بدوزند، **خرقه** صوفی (چون درویشان و صوفیان به لحاظ قناعت و ریاضت این‌گونه لباس را می‌پوشیده‌اند.)
پَشمینه‌پُوش کسی که **لباس** پشمی بپوشد. همچنین: پشمینه دوش.
پَلاس پوش صوفیان که **لباس** آنان عموماً **پشمینه** شتری یا سفیدرنگ

بوده یا کبود رنگ و به این نام شهرت داشته‌اند در زمان سامانیان.

پَلاس نوعی **پارچه** پشمی کلفت و ستبر؛ نوعی **جامه** کم‌بها.

پَلنگ‌پوش نوعی **بالاپوش**.

پلنگیفه: یک نوع **لباس** چیکنی(چیکنی) مخصوص پادشاهان.

پَلنگینه جوشن یا **پوشاکی** که از پوست پلنگ بسازند، **جامه‌ای** است تیره رنگ دارای پر یا مو که در آتش نمی‌سوخته است و در آب تر نمی‌شده و هیچ سلاحی بر آن کارگر نبوده است. (ببر بیان). جامه پهلوانان، یک نوع **لباس** ازپوست مخصوص پادشاهان.

پَلوَت عمامه کوچک

پَنام پارچه چهارگوشی که در دو گوشه آن بندی دوخته باشند و در وقت خواندن زند و اوستا آن را بر روی خود بندند زرتشتیان. رسم این است که موبد در برابر آتش مقدس هنگام اجرای مراسم دینی آن را بر روی بندد که نفس و بخار دهان به آتش مقدس نرسد. زرتشتیان به آن **روبند** نیز گویند.

پَنبه‌پای نوعی **کفش**.

پَنبه‌قَبا کسی که **قبای** پنبه ای پوشیده باشد.

پَنج‌بَند عصابه و پیشانی‌بندی که زنان بر پیشانی بندند (پیچند).

پوپشمن خود آهنین که در روز جنگ بر سر گذارند.

پوتی کلاهی که از پوست بره و به رنگ سیاه است.

پودَنه پاشنه **کفش** در زبان فارسی دری.

پَوزار کفش در استان خراسان.

پوست پلنگی نوعی **جامه** و **پارچه** که خاص شراب‌فروشان در زمان عباسیان بوده است.

پوستیان نوعی **چرم**.

پوستین بید دیو **جامه**.

پوستین کابلی نوعی **پوستین** گرانبها که در شهر کابل ساخته می‌شده است.

پوستین لباسی جبه مانند که از پوست بز و گوسفند درست کنند و **جامه‌ای** است گرم و زمستانی که از پوست دیگر جانوران مثل سنجاب، خز و قاقم نیز تهیه می‌کردند و بهترین **پوستین** در خراسان در دره‌گز و نیز در کابل

درست می‌شد و گاهی اوقات بر پشت پوستین با ابریشم و نخ‌های رنگین نقش و نگار می‌انداختند.

پوش لباس، پوشاک، جامه، خرقه؛ زره، جوشن؛ پرده، نقاب، حجاب، سرپوش. همچنین: پوشش، پوشندگی، پوشنه، پوشیدنی.

پوشاک لباس و هر چیزکه بدن را بپوشاند.

پوشنه روی پوش. همچنین: پوشینه.

پوشوا لباسی که جلویش باز است و در استان خراسان پوشیده می‌شود.

پوشه پوشش، جامه.

پوشیدنی جامه و رخت.

پوشینه روی‌پوش.

پیچه نوعی **روبند** مشبک که از موی یال و دم اسب برنگ سیاه می‌بافتند و زنان آن را با پیرایه‌ای یا نواری مرقع زیر **چادر** بر سر می‌بستند.

پیرام پیراهن زنان بلوچ.

پیراهن بخارایی نوعی **لباس** که در شهر بخارا تهیه می‌شده و فلاسفه بر تن می‌کردند.

پیراهن پاچی نوعی **لباس** زنانه که بلند و چین‌دار است و در استان خراسان (بیرجند) پوشیده می‌شود.

پیراهن سیمابی پیراهن سفید.

پیراهن قاق‌دار پیراهن آهاری در زبان فارسی دری.

پیراهن کار نوعی **لباس** خاص آشپزان در زمان عباسیان.

پیراهن لباس نازکی چسبیده به بدن که در زیر سایر لباس‌ها پوشند. این لباس از **چیت، کتان،** پنبه یا **ابریشم** بوده است. **پیراهن** در طول تاریخ گاه بلند و گاه کوتاه بوده است و زمانی با یقه همراه با تزیینات **گلابتون** و **مخمل** و جواهرات و زمانی بدون یقه بوده است. بیشتر رنگ آن سفید یا شیری برای داخل خانه یا بیرون از خانه استفاده می‌شده است. ولی در زمان‌های بعد به هرگونه لباس یا پوشش نازک یا نسبتاً نازک گفته می‌شده است حال با **آستین** یا بی‌آستین، با یقه یا بی‌یقه، نقش‌دار یا ساده. همچنین: پیرهن، پیرهند.

پیراهن مراد پیراهنی که زنان روز ۲۷ رمضان با پول اعانه از این وآن **پارچه**‌اش را تهیه کنند و

بین دو نماز ظهر و عصر در مسجد آن را می‌دوزند و با آن برای برآورده شدن حاجت خویش دعا کرده و بر تن می‌کنند.

پیراهن نادعلی که این **پیراهن** را در جهت رفع بیماری و بلا بر تن می‌کرده‌اند و روی آن آیةالکرسی می‌نوشته‌اند.

پیراهن هراتی نوعی **پیراهن** که در شهر هرات(که اکنون در افغانستان می باشد) تهیه می‌شد و رنگ آن زرد بود.

پیرزَمی لباس کهنه.

پیرهن چه پیراهن کوتاه.

پیشانی‌بَند عصابه و آن چه زنان بدان زلف‌ها را بندند.

پیش‌لُنگ پارچه ای که قصابان، آشپزان و آهنگران آن را بر جلوی خود بندند تا از آلودگی محفوظ مانند. همچنین: پیش‌لنگی، پیش‌بند، پیش‌دامن

پَیشماگند پارچه خشن و کلفت پشمی که بر پشت چارپایان می‌اندازند. همچنین: پشماگند.

پیشوار لباس کوتاهی که قدری از زانو تجاوز کند.

پیشواز لباسی که از جلو باز باشد.

پیوزه لباس گشاد.

ت

تابشان نوعی **کلاه** کـه کلـه سـر را می‌پوشاند و دارای منگوله آویزانی است.

تاتاری یک نـوع **لباس** منسـوب بـه تاتارها (از اقوام مغول) که از پهلـو باز می‌شود.

تاج افسر، دیهیم، کلاهی که بـرای پادشـاهان از طـلا و جـواهر می‌سازند، نوعی کلاه بلنـد، کـلاه ترک ترک و قلابدوزی درویشـان که غالباً از **نمد** بوده و آن را **تـاج** مولوی و تاج پوسـت نیـز خواننـد. تاج فقر کلاهـی بـوده اسـت کـه کشتی‌گیـران پـس از رسـیدن بـه مرتبه پهلوانی از طـرف پیشـوایان طریقـت و اسـتادان اجـازه می‌یافته‌اند آن را بـر سـر گذارنـد. کلاه خاص پادشاهان که دربیشـتر موارد بلند بوده است.

تاج کُلاه نادری کلاهی استوانه‌ای شکل و تقریباً بلند کـه بـالای آن زیکزاگ بـود و در زمـان نادرشـاه بلند پایگان بر سر می‌گذاشتند.

تاج کیانی افسر پادشاهی.

تاخته نوعی **پارچـه** کـه در نیشـابور بافتـه مـی‌شـده در قـرون اولیـه اسلامی. همچنین: تاخنج.

تـارا نـوعی **لبـاس** مخصـوص کـه از **پارچـه** ابریشـمی کـه زنـان لُـر می‌پوشند و کـه هـم چنـین بـه ایـن لبـاس در زبـان دری سـاوا یـا سـاوه می‌گویند. همچنین: تاره.

تَارک کلاه پادشاهان ایران باستان.

تارکاری زری‌بافی.

تاژ چادر و خیمه.

تاس‌کلاه نـوعی **کـلاه** بـه صـورت نـیم‌دایـره کـه از طـلا و نقـره بـا نگـین‌هـای عقیـق و فیـروزه بـا

مشبک کاری که روی پیشانی قرار می‌گرفته است و در استان خراسان زنان می‌پوشیده‌اند.

تاسومه نوعی **کفش** (معرب کلمه تاسمه و تسمه) که به معنی موی شانه کرده بر پیشانی می‌باشد؛ چرم؛ دوال، دوال **کفش**.

تافته **پارچه** ابریشمی؛ **جامه** از **کتان**، نوعی پارچه ابریشمی که بهترین آن در یزد بافته می‌شود، **حریر**.

تای تای رشته رشته، نخ نخ.

تای جامه نوعی **قماش**.

تاییِ تشریف یک نوع **خلعت**.

تُبان **ازار** خرد که عورت را پوشاند و بیشتر ملاحان و کشتی‌گیران پوشند.

تَبت پشم نرمی که از بن بزبشانه آورند و از آن **شال** نفیس بافند.

تبی جامه درشت و کلفت بافته شده، جامه درشت و انبوه باف مانند **عرق‌چین** که به آن سوزنی گویند.

تِپه کلاه زنان که از گلابتون و مرواریددوزی و یا از طلا و نقره سازند و مرقع به جواهر کنند و بر کله و پیشانی نهند، **عرق‌چین** زنان و دختران.

تَجفاف **برگستوان**، **خفتان**، (معرب کلمه تن‌پناه) به معنی نگهبان.

تَجواز نوعی **چادر** نقش‌دار.

تَحت‌الحَنَک یک نوع **عمامه** است که مخصوص زاهدان و عابدان می‌باشد که یک پیچ **عمامه** را از تحت حنک (زیر چانه) گذرانده به سر پیچند.

تَحشیه آرایش کنار **جامه** مثل طراز. (تراز)

تَخت **پارچه**، قواره.

تَختدار **جامه** سیاه و سفید که پادشاهان ایران به ویژه دارا بر تخت خود می‌گستردانیدند.

تَختله کفش.

تَخته **کلاه** **کلاه** کاغذی زنگوله‌داری که بر سر مجرم گذارده و بر خر سوار کرده در شهر می‌گردانیدند و گاه میزنندش تا برقصد. همچنین: تخت‌کلاه.

تَخفیفه نوعی **سرپوش** که درواقع نوعی **دستار** یا **عمامه** کوچک بوده است در زمان عباسیان، نوعی **شب‌کلاه**، نوعی **عمامه** سبک در مقابل **عمامه** علما که بزرگ بوده است.

تَخله جفت **کفش** و **نعلین**.

تَخیه نوعی **کلاه** زنانه که زیر **چارقد** می‌پوشند به رنگ سرخ در استان خراسان.

تَراز نقوش **جامه**، زینت و آرایش جامه، سجاف جامه، آستین و گریبان و زینتی که بر روی آن کنند.

تَرایمان **کمربندی** که دور کمربندند.

تَربو **پارچه** سفید، سفت و نازک.

تَرغو **پارچه** ابریشمی سرخ‌رنگ.

تَرک نوعی **سرپوش**، نوعی **کلاهخود**. همچنین: بترک.

تَرکانی **جامه‌ای** مانند فرجی که زنان ترک پوشند.

تَرکه **خود** آهنین

تَرگ **کلاهخود** که از روز جنگ بر سر گذارند، میان بند **عمامه**. همچنین: ترک.

تِرلَک **قبای** پیش باز **آستین** کوتاه. همچنین: ترلیک، تلک، تیلیک.

تِرمه **پارچه** نفیسی که از کرک بافند، پارچه که از پشم لطیف و ابریشم بافته شود.

تِریز تکه‌ای از **جامه** و **قبا** که مثلث باشد، دو مثلث واقع در هر طرف دامن قبا، **خشتک** **پیراهن**، آن چه که بر زیر بغل دوخته شود. همچنین: تیریز، تخرص.

تِریش قطعه‌ای از **پارچه** و یا پوست و جزء آن که بلند و باریک باشد.

تِریو **پارچه** و **جامه** سبک و نازک.

تَشریف **خلعت**، پوششی که بزرگان، امرا و پادشاهان برای بزرگ گردانیدن کسی به وی دهند.

تَطواف **جامه‌ای** که با آن طواف کنند.

تَفسیله نوعی **پارچه** ابریشمی که از آن **جامه** دوزند.

تَفنین خطوط **پارچه** و **جامه**.

تَکبند **کمربندی** از ابریشم و یا پشم شتر و مانند آن که بر یک سر آن تکمه و یا مهره و بر سر دیگرش حلقه نصب کنند و چون خواهند آن را بر کمر بندند تکمه را در حلقه اندازند.

تَکمه ابریشم زردوزی.

تُکمه گوی گریبان، گوی هر چیز در **لباس** و **کفش** و **کلاه**.

تَکه **ازاربند**. همچنین: بند شلوار.

تَکه **پارچه**. همچنین: تیکه.

تَگل **پارچه** که بر **جامه** پنبه کنند.

تَلاتین چرم بلغار که از روسیه می‌آورند.

تَلاق پارچه **تنبان** و **شلوار**.

تَله‌شکن **کرباس** سیاه که در سبزوار مردان برای دوختن **شلوار** به کار می‌برند.

تَماج **چرمی** که از پوست بز سازند. همچنین: تیماج.

تُنبان **شلوار** و **پای‌جامه** باشد (**پای‌جامه** همان پیژامه است که در کشورهای غربی به کار می‌رود اما اصل این واژه فارسی است)، **زیر جامه**، پای جامه چرمی که کشتی‌گیران پوشند، نوعی **شلوار** کتانی که ملاحان پوشند. شلوار لیفه‌دار دهاتیان.

تَنبوَتنگ **شلوار** تنگی که زنان زیر **شلیته** می‌پوشیده‌اند در استان خراسان.

تُنبه نوعی **تنبان** در شهر فردوس استان خراسان که مردان می‌پوشند.

تَن‌پوش **جامه‌ای** است که پادشاه خود آن را پوشیده و به عنوان **خلعت** به کسی می‌داد.

تَن‌جامه **لباس**، **پوشاک**، **کرته**، زیر **قبایی**.

تَن‌زیب **آرخالق**، **جامه** که در زیر **قبا** پوشند، **پارچه** پنبه‌ای نازک و سفید شبیه به مخمل که در بنگاله بافند. همچنین: تن ژیب.

تَن‌زیب **جامه** کوچکی که زیر **قبا** پوشند، **پارچه** نازک سفید **پیراهنی**.

تُنکه **تنبان** چرمی که تا سر زانو باشد و کشتی‌گیران پوشند و بر آن نقش و نگارهایی قلابدوزی کنند. کمر آن محکم است و انواعی دارد از جمله **تنکه** آینه و آن تنکه‌ای است که بر سر زانوهای آن آینه‌هایی نصب شده بود و معنی آن این بود که هیچ کشتی‌گیری نمی‌تواند زانوانش را به خاک برساند، تنکه میخچه که زمینه آن با گل گره‌های سخت و درشت و با نخ‌های کلفت بافته شده بود و در موقع کشتی گرفتن اگر با بدن کشتی‌گیر تماس می‌یافت آن را آزرده می کرد. **تنبان** یک توی پهلوانان. همچنین: تنگه.

تَنوره **دامن**، **پوشاکی** که از کمرگاه تا روی دو گام را بپوشاند. **جوشن**، **زره** گشاد،**قبای** سفید

درویشان مولویه هنگام رقص که قد این **قبا** بلند می باشد،پوششی که قلندران مانند **لنگ** بر پای بندند.

تور پارچه نازک مشبک نقش‌دار.

توری پارچه نازک و زیبا که به طور آزاد بر روی سر انداخته آن را به وسیله رشته‌های مروارید با **نیم‌تاج** و **جقه** و پیشانی بند و پرهای زیبا تزیین کنند.

توز پارچه بسیار ظریف و لطیف از **کتان** منسوب به شهر توز در نزدیک اهواز.

توز پارچه کتانی برای تابستان که از الیاف درخت خدنگ بافته شده.

توزی نوعی **جامه** نفیس، نوعی **پارچه کتانی، قبا و جامه** تابستانی نازک که از کتان باشد، (نام شهری است در فارس به نام توز). همچنین: توجی.

توقه تکمه و حلقه **کمربند.**

ُتولبره کفش.

َته‌پوشی آن چیزی که زنان در زیر **شلوار** پوشند.

َته‌پیچ کلاهی که در زیر **عمامه** بر سر گذارند.

ِتیار تاجی گرد که پادشاهان برسرگذارند، **کلاهی** نمدی که به شکل تاجی مخروطی است در جلو و دنباله آن به صورت نواری در پشت گردن آویزان است. همچنین: تیارا.

ِتیر جامه و **کرباس** و موری که نوعی **پارچه** سفید است.

ِتیریز سجاف پهنی که در دوطرفه **قبا** یا **پیراهن** بود که روی دو طرف سینه را شامل می‌شد. همچنین: تریز، تریج.

ِتیماج پوست گوسفند دباغی شده یا بز دباغی شده.

ث

ثُبان دامن **جامه**، دامن ساختن در جامه.

ثِرقبی نوعی **جامه** سپید که از **کتان** بافند و در مصر درست می‌شود.

ثوب **جامه**، **لباس** (جمع آن اثواب است).

ثِیاب المُنادمه نوعی **جامه** که در زمان عباسیان برای مجالس لهو و لعب بالاخص نوشیدن شراب پوشیده می‌شده است و در دربار آنان مورد استفاده بوده است.

ثِیاب **جامه‌ های** پوشیدنی (ثیاب الوَشی **جامه** نقش‌دار).

ثِیاب کتان سینیزی **کتانی** است که در شهری در فارس (سینیز) بافته می‌شده است و با کتان مصر برابری می‌کرده است، نوعی **پارچه** که خاصیت **کتان** را داشته است.

ج

جاده‌وار **پارچه** آماده برای یک دست **لباس**

جامدانی یک نوع **پارچه** پنبه‌ای ظریف نقش‌دار.

جامَک **پیراهن** سنتی مردان بلوچ که گشاد و بلند است.

جامگی **جامه** کهنه،بهای **جامه**، یک قطعه از **پارچه** پنبه‌ای که برای یک جامه بس باشد، وجوهی که برای تهیه **لباس** به خدمت‌گزاران حکومت می‌پرداخته‌اند.

جامه آلمانی **رخت** کبودی که در ماتم پوشند.

جامه ببری **جامه** نقش‌دار که نقش‌های آن پولک مانند مثل پوست شیر و ببر.

جامه بُخارایی نوعی **جامه** خاص فلاسفه و دانشمندان که در زمان عباسیان پوشیده می‌شده است.

جامه بَغدادی نوعی **جامه** آجیده که بخیه‌های آن به فاصله سه انگشت باشد.

جامه حَلکاری **جامه‌ای** که از طلای محلول بر آن نقش شده باشد.

جامه خاص **پوشاک** مخصوص پادشاهان.

جامه خواب **رخت** خواب، **جامه** که بر تن کنند به وقت خواب.

جامه راه **لباس** سفر، لباسی که در سفر پوشند.

جامه سوسنی **رخت** ماتم.

جامه شَستی نوعی **رخت** پوشیدنی؛ (شستی نوعی دوخت می‌باشد)، نوعی **جامه** آجیده که بخیه آن به فاصله سه انگشت باشد.

جامه صُورت **جامه** که تصویرها در آن نقش شده باشد، **جامه** که در

آن تصویر حیوانات، پرندگان یا انسان‌ها نقش شده باشد.

جامه عسلی **جامه** مخصوص زرتشتیان در قدیم.

جامه عماری روپوش مخمل.

جامه عید رخت و لباس که در عید پوشند.

جامه عیدی **جامه** سرخ مانند گل‌ها و شکوفه‌ها در بهار.

جامه فانوس پوشش فانوس، **پارچه** موم اندود که دور فانوس می‌کشیدند تا باد آن را خاموش نکند.

جامه فتح **جامه** که در جنگ زیر **زره** پوشند و ادعیه و آیات بر آن نوشته شده باشد.

جامه فتحی نوعی **قبای** ابریشمی اعلا.

جامه قطران **جامه** سیاهی که در عزا پوشند.

جامه کاغذین **جامه‌ای** که مظلومان و فریادخواهان ماجرای دادخواهی خود را بر آن می‌نوشتند و بر تن می‌کردند.

جامه مومین **جامه** که به موم گداخته چرب سازند. همچنین: موم جامه.

جامه نأشسته کرباس ناشسته که در هندی به آن کوره گویند.

جامه نخجوانی سقرلات، لندره.

جامه هر چیز پوشیدنی یا گستردنی، **پوشاک** یا **لباس**، **پارچه**، پارچه نادوخته.

جامه‌دار **شال** و **پارچه** گلدار و پارچه پنبه‌ای رنگارنگ. همچنین: جامدار.

جامه‌وار **پارچه** پنبه‌ای الوان، **شال** یا **پارچه** گلدار.

جانی خانی **پارچه** خشن و کلفت که از موی بز بسازند.

جبه بُنداری نوعی **جبه** در زمان سلجوقیان خاص دانشمندان و فقها.

جُبه **قبایست** جلو گشاد که آن را روی **لباس** دیگری می‌پوشند و **آستین**‌های آن نسبتاً کوتاه است و در زمستان آن را از پوست **آستر** می‌کنند، اغلب **آستین**‌های آن تا مچ نمی‌رسد و لباس درازیست که از **ماهوت** رنگارنگ می‌سازند البته ممکن است گاهی **پارچه** آن ابریشمی یا پشمی نیز باشد، نوعی **پیراهن**، **جوشن**، **زره** و از انواع آن ۱. **جبه ملکی**،

جبه شامی (رومی)، جبه هَراتی، جبه قَبرجی، جبه مَرغزی، جبه بَغدادی، جبه مُرقعه، جبه شور کُله، این **بالاپوش** از سه قسمت تشکیل شده بود ۱. رویه پنبه‌ای **(اَبره، اَوره)** ۲. **آوره البَطانه (آستر)** ۳. الوَضعیه (پنبهٔ میان آستر) و ظاهراً این سه قسمت قابل تفکیک و جداسازی بوده است. از انواع آن در زمان قاجاریه می‌توان از **جبه خَز**، جبه **تِرمه** و **جبه** شَمسه‌دار نام برد.

جُبه‌پوش زره‌پوش.

جَرابه جوراب ساق کوتاه.

جَربا گریبان **پیراهن**.

جَرد جامه کهنه موده.

جَرز پوستین زنانه.

جَرموک نوعی **کفش** به رنگ سیاه، زرد وبیشتر سرخ، نوعی **کفش** برای بیرون رفتن از منزل در زمان عباسیان برای مردم عادی، (معرب کلمه سر **موزه**)، نوعی کفش که بالای موزه پوشند. همچنین: جرموق.

جِشه آستین پیراهن و قبا.

جِقه یکی نقوش ایران و عموماً در شرق مثل شبه قاره هند و کشورهایی چون افغانستان و تاجیکستان که در **جامه‌های ترمه** (بته جقه‌ای) نقش کنند، گل **کلاه** (پر) بته‌ای ساخته از پر پرندگان که بر بالای پیش کلاه پادشاهان ایران مانند سرو کوچک کرده و سرش به یک سوء افکنده می‌باشد و این یکی از نشان‌ها و نمادها در این مناطق می‌باشد.

جُل پوشش، در خراسان **جامه** خشن را جل گویند.

جُلباب ۱. چادر، ۲. **چادر** بزرگی که زنان هنگام بیرون رفتن از خانه می‌پوشند، ۳. نوعی **نیم‌تنه آستین‌دار** یا بدون **آستین** که آن را در زیر **لباس‌های** دیگر می‌پوشند و در موقع کار به کمر می‌بندند، ۴. **جامه** گشاد که زنان بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشند.

جَلنگ نوعی **پارچه** ابریشمی که آن را زرتار یا بی‌زرتار می‌بافند و ازآن **قبا، کلاه، شلوار** می‌سازند، نوعی پارچه ابریشمی زری‌دوزی شده.

جِلیقه نیم‌تنه با **آستین** یا بی‌آستین روی **پیراهن** یا زیر کت پوشند

(جلیقه)، نیم‌تنه کوتاه بی‌آستین. این **جامه** را روستائیان در خراسان و بلوچستان به صورت بلند می‌پوشند.

جُمجُم کفشی از الیاف نخی یا ابریشمی بافته شده، نوعی **گیوه** که کف آن از چرم و بدون پاشنه از **پارچه** کهنه درست می‌شده است و مخصوص صوفیان بوده در زمان سلجوقیان. همچنین: چمچم.

جَمشک نوعی **موزه** یا **کفش** ساق‌دار بلند که بسیار مرغوب بوده در زمان آل‌بویه. همچنین: شمشک.

جِنابی نوعی **دستمال** مرغوب که در گناوه تهیه می‌شده است.

جِناغ پارچه‌ای که نقاشی شده و بر روی زین اسب اندازند برای زیور آن.

جَنگل‌دوز قلاب‌دوزی در زبان فارسی دَری.

جُنه نوعی **برقع** زنان که با آن سر، روی، سینه و پشت به جز کمر پوشیده شود.

جُوال پارچه درشت که درویشان پوشند، لنگه‌بار بزرگی که از پشم بافند. همچنین: معرب شَوال و گَوال.

جوالحَق نوعی **پارچه** درشت که درویشان پوشند.

جوجو شهریست در خَتا(که اکنون در چین قرار دارد) که **پارچه‌های** ابریشمی نفیس را از آنجا می‌آورند.

جوخا چوخا، چوخه.

جودیا گلیم که آن را پوشند (معرب کلمه گواژه) به معنی **لُنگ**؛ **روسری** زنان.

جوراب پا تابه‌ای که از نخ‌های پنبه‌ای یا پشمی یا ابریشمی بافند و پاها را با آن بپوشانند. در قدیم **جوراب** بر روی **شلوار** می‌کشیدند و از انواع آن جوراب سفید نخی شیرازی است. (معرب کلمه گورب)که اصل آن گورپا بوده به معنی قبر پا، نوعی **کفش** و **موزه**.

جوراب‌بَند زانوبند و بندی که بر روی ساقه جوراب بندند.

جورب موزه، آنچه پای را پوشند.

جوزه گره گرهی که به شکل تکمه باشد، دکمه‌ای که از قیطان سازند و در **لباس‌ها** گذارند، نوعی گره

دکمه مانند که مانند قیطان از کلاه آویزان بوده است در زمان سلجوقیان و مخصوص **کلاه** عارفان و صوفیان.

جوساک تکمه. همچنین: جوسک.

جوسَن **جبه** چرمین.

جوشَک سوراخی که تکمه در آن داخل شود (جادکمه‌ای).

جوَشن نوعی **لباس** جنگ غیر از **زره** است زیرا **زره** تمام حلقه باشد و **جوشن** مرکب از حلقه‌ها و پاره‌های آهن باشد، و از انواع آن **جوشن** چینی، جوشن تبتی و جوشن غوری بوده است، **خفتان**. همچنین: خنگل، جلته.

جولَخ نوعی **پارچه** پشمی خشن که درویشان و قلندران پوشند. نوعی پارچه، پارچه پشمی که ازآن خرجین و جوال درست می‌کردند. همچنین: جولق.

جولَخی قلندر**شال** پوش و **جولخ** پوش.

جوما نوعی **پیراهن** زنانه بلند وگشاد بدون یقه که خاص زنان لر است. همچنین: جومه.

جهانگیر **شلوار** کوتاه سپاهیان.

جَهرمیه **جامه** **کتانی** که در جهرم بافته می‌شده است، نوعی گلیم.

جُهودانه **پارچه** زردی که یهودیان بر دوش می‌انداختند تا از دیگران بازشناخته شوند. همچنین: یهودانه.

جِیبْ کیسه که زیر گریبان می‌دوزند، کیسه **دامن**، گریبان گرد **پیراهن**.

جِیب کیسه‌ای که در **دامن** و یا سینه **قبا** و غیره دوزند و در آن چیزی می‌گذارند. همچنین: غدر، غدرک.

جِیر نوعی پوست دباغی شده نرم.

چ

چاَچله کفش چرمی.
چادر پوشاکی از **کتان** سفید یا پیچازی سفید و آبی که به دور خود می‌پیچند و همه بـدن را بـا آن مـی‌پوشـانند و گـاهی از **پارچه** نخـی بـا گـل‌هـای قالبی یـا پارچـه نخـی کـم‌ارزش یـا پارچه **موسـلین** سـفید، **بـالاپوش، حجاب، ردا.** بـرای بیـرون رفـتن از خانـه رنـگ آن سـیاه بـوده اسـت و جنس آن از **دبیت** مشکی یا ابریشـم یا پارچه موسوم به عبـایی و بـه نـوع سـفید وآبـی آن در خراسـان **چـادر** نخودی می‌گویند؛ خیمه و خرگاه.
چادر یک لَخت چـادر یـک شـقه، چادر یک تخته.
چادرترسا جامه زرد و کبود در هـم بافته.
چادرکمری نوعی **چـادر** بـه شـکل نیم‌دایره که به کمر بسته می‌شود.
چادرنماز جامه‌ای که از سر تا پا همـه بدن را فرا گیـرد و زنـان در خانـه در وقت نماز آن را بر سـر کننـد (بیشـتر رنگ آن سفید یا رنـگ‌هـای روشـن می‌باشد). زنان روسـتایی گـاه مهـره یا دگمه‌ای کوچک از نـخ بـر بـالای **چادر** نماز می‌دوختند تا قسـمتی کـه بایـد بـر بـالای سـر قـرار گیـرد مشخص باشد.
چادری حجاب زنان افغانسـتان کـه شامل یک **چادر** بلند سفید یا آبـی به همراه یک **روبنده** که بـه سـر خود آن چـادر وصـل مـی‌باشـد و اصل این لباس از هند است.
چادرِیزدی نوعی **جامه** نفیس که در یزد وکرمان بافند، نوعی پوشش و **چادر** سفید زنان کرمان و یزد کـه

به هنگام بیرون شدن از خانه بر سر می‌کردند.

چار آینه نوعی **لباس** جنگ که چهار تخته از آهن ساخته و در ثبات (نوعی **پارچه**) یا **مخمل** گرفته گرد پشت و سینه کشند و به صورت مستطیل در جلو و پشت و پهلوها قرار گرفت و روی **زره** پوشیده می‌شد. همچنین: چهار آینه.

چارَشب **شلوار** زنانه در زبان کردی.

چارخانه **پارچه‌ای** دارای خطوط طبیعی رنگارنگ.

چارق نوعی **کفش** مردم بیابان‌گرد و صحرانشین، نوعی **کفش** چرمی درشت (پوست ناپیراسته) که دوخته نمی‌شود بلکه دور هر لنگه آن بندهایی کشیده شده برای آن که به ساق پا بسته شود وقتی پا را درون آن می‌گذارند و بند را می‌کشند دور **چارق** به هم می‌آید و پا را محفوظ می‌دارد آنگاه بندها را به ساق پا می‌پیچند. اصل این کلمه ترکی است. نوعی کفش از پوست تازه گاو یا گوسفند که روستائیان و چوپان‌ها به پا می‌کنند و لبه‌هایش را با ریسمان به هم آورده و در خود پا خشک می‌کنند. همچنین: چارغ، شم.

چارَقب **پوشاک** مخصوص پادشاهان توران، **نیم‌تنه‌ای** که از **پارچه** **کمخا** (پارچه‌ای منقش و رنگارنگ که خواب آن اندک است) می‌دوزند و اطراف آن را زرکش می‌کنند.

چارَقد **پارچه‌ای** مثلث شکل از تور یا **حریر** گلدار یا ساده از **مخمل** در یک ذرع **پارچه‌ای** به شکل مثلث بریده به روی هم آورده تا زده و به سر می‌نمایند.و زنان زلف‌ها را از بالا و از دو طرف در زیر آن مرتب کرده از زیر گلو سنجاق می‌زدند و دستک‌های ان را بر روی سینه می‌انداختند و به دور سرشان زیورآلات می‌آویختند، پارچه چهارگوشه‌ای که زنان دولا کرده سر را به آن پوشند.

چارَقد قالبی نوعی **چارقد** که با نشاسته قالب سر درمی‌آوردند.

چارُگلی **چارقد** چهارگوش گلدار که در بیرجند، قائنات و بجنورد زنان می‌پوشند.

چاقچور پاپوشی از **پارچه** سیاه به جای **جوراب** برای بیرون رفتن از خانه و پوشاندن پاها و ساق‌های آن با کفی تا مچ مانند جوراب و از آنجا با چین‌هایی که تمام ساق را پوشانیده و در زیر زانو با گره‌بندهایی استوار می‌گردید (دو لاغ). در زمان آغامحمدخان قاجار **چاقچور** از **ماهوت** گلی جزء لباس رسمی بوده است. بانوان اعیان و اشراف غالباً چاقچور نمی‌پوشیده‌اند.

چاقشَر نوعی **جوراب** که از نوک انگشتان پا تا کمر را می‌پوشاند. همچنین: دولاغ.

چاک آستین چاکی که در **آستین** **لباس** باشد و آن دو نوع است یکی در طول که آن نیز دو قسم می‌باشد و دیگری در عرض ۱. یکی آنچه چاک تا سرآستین شود تا آستین گشاد شود ۲. آنکه در میان آستین چاک بلند باشد و در آستین مایست که دراز باشد. در عرض از جهت درازی آستین.

چام دگمه، چین.

چاموش نوعی **کفش** که در گیلان و مازندارن می‌پوشند و مانند **چاروق** امروزی روستاییان می‌باشد، نوعی **کفش** روستایی. همچنین: چوموش.

چَبغت **لباس** کهنه.

چَپ و رَاست بندهای ابریشمی طلایی و نقره‌ای که برحسب **جامه** دوزند این تکمه‌ها در ایران به (چپکن) و در هندوستان سپاهیان و جوانان به **قباهای** خود بخیه می‌زنند، آن چه از آهن و نقره ساخته بر تسمه یا کمربند نصب کنند، نوعی **بالاپوش** نقش‌دار صوفیان.

چَپان **لباس** کهنه،نوعی **جامه** که روی **جامه های** دیگر پوشند.

چَپدار سرموزه، نوعی **کفش** که در گذشته مردم ماوراءالنهر می‌پوشیدند. همچنین: چپدان، چپلان، چپداز.

چَپرباف پوست پاره‌هایی را گویند که بندبافان و نواربافان تار ابریشم را برآن کشند و هر مرتبه که پود را بگذرانند آنها را بگردانند و این قسم بند یا نوار را چپرباف گویند.

چَپرباف نوعی **پارچه**.

چَپرپیچ نوعی پیچیدن **شال** یا **جامه**

که از روی شانه چپ بگذرانند و به شکل حمایل درآورند.

چِپ‌لَک دمپایی.

چَپیه نوعی **پارچه** نقش‌دار که زنان و مردان عرب بر سر می‌اندازند و آن را با عقال یا یگال بر سر محکم می‌کنند. (البته اکنون فقط مردان می‌پوشند ولی در گذشته زنان نیز می‌پوشیده‌اند).

چَتا لباس خوش‌نما.

چَتر نیفه‌ای که در آن بند **شلوار** و **زیرجامه** را داخل آن کرده به کمر می‌بندند.

چَخچیره نوعی **پای‌جامه** گشاد با آن پاشنه را بندند.

چرخ قَبا دور **دامن قبا**، **قبای اطلس**.

چَرخ نوعی **اطلس** که به آن **اطلس** چرخی می‌گویند، نوعی **جامه** ابریشمی، گریبان؛ **پیراهن**.

چَرخی نوعی **جامه** نازک ابریشمی، نوعی **اطلس** سپید، نوعی **اطلس** نفیس.

چَرم پوست گاو، گوسفند، یا بز و شتر دباغی شده، پوست کلفت.

چَسبک در خراسان کفش **تیماجی** یک‌لایی سبک را گویند که رویه آن از **تیماج** به رنگ‌های مشکی و سفید و کف آن یک لایه چرم نازک بود، بند هم نداشت و پشت پاشنه‌اش می‌خوابید کفشی بود نرم، سبک و ارزان قیمت دوزندگان آن ترک‌های مهاجر عشق‌آباد بودند.

چَشم بُلبل نوعی **پارچه** که به صورت چشم بلبلان می‌بافند و به آن بلبل چشم یا چشم بلبلی نیز گویند.

چَشم‌آمیز نقاب توری مشبک که درگذشته زنان بر چهره می‌انداختند.

چَشم‌بَند چشم‌آویز، **روبنده** که از **پارچه** سیاه نازکی درست شده باشد، نوعی **کفش** زنانه در قدیم.

چَشمک کفش نوعی کفش شبیه **چارق** ایرانیان که از بیت‌المقدس می‌آوردند و اطراف آن دوخته نبوده است. همچنین: چشماک و حشمک.

چَغشور نوعی **چاقچور** یا چاقشور سرخ‌رنگ.

چَغل جوشن.

چَکمن نوعی **لباس** که روی دیگر

لباس‌ها پوشند.

چکمه موزه ساق بلند (**چکمه** واژه‌ای ترکیست)، **کفش** مسافران، پوششی برای پا به هنگام سواری و غیره.

چکن نوعی کشیده‌دوزی، زرکش‌دوزی و بخیه‌دوزی که با ابریشم رنگارنگ که بر **جامه** نقش دوزند. همچنین: چکین.

چکن‌دوزی ابریشم‌دوزی روی **پارچه** و **لباس** به این‌گونه پارچه چکن‌دار می‌گویند.

چل تریزه نوع **لباس**، **پیراهن** که مردان بلوچ در جشن‌ها می‌پوشند و **دامن** آن گشاد و پرچین می‌باشد و به هنگام چرخیدن کاملاً باز می‌شود.

چلوار **پارچه** پنبه‌ای سفید آهارداری که از آن پیراهن، **زیرجامه** و دیگر **جامه‌ها** دوزند، پارچه نخی سفید نازک.

چمتاک **کفش**، نوعی کفش مانند **گیوه**. همچنین: چمتک، چمناک، چمنک، چشمک.

چُمچُم **گیوه**، **پای‌افزاری** که ته آن را به جای چرم از کهنه و لته سازند، **کفش** کهنه نازک. همچنین: جُمجُم.

چموش نوعی **کفش**. همچنین: چوموش.

چنگ موزه نوک برگشته **موزه**.

چوبین روپاکی سرخ‌رنگ که بر سر بندند. همچنین: چوبینک، چوبینه.

چوپلنگ **پارچه** یا بندی که بر سر می‌بندند.

چوچم نوعی **کفش** که درویشان می‌پوشند.

چوخا نوعی **جامه** که از پشم بافند، نوعی جامه نصارا، **پارچه** پشمی ستبر، **لباس** راهبان کلسیا.

چوخابه **جامه** پشمین کوتاه که **لباس** فقیران است.

چوقه نوعی **پارچه** پشمی برای دوختن **قبا** در استان خراسان، **جامه‌ای** پشمین و کوتاه و خشن که مردان بر روی دیگر جامه‌ها پوشند. این کلمه در عربی جوخ شده است ودر ترکی جوغا وجوقا می‌باشد. **لباس** سلام عصر قاجاری به نام **چوقا**، بارانی که نوعی لباس مرغوب بوده است. همچنین: چوغا،

چوخه، چوخا، جوخا.

چهار ترک نوعی **کلاه** چهارگوشه.

چهارباف نوعی ابریشم اعلا.

چهارگوشه سربند.

چهلقد نوعی **جوشن**، **جبه** ستبر و دولایی سپاهیان. همچنین: چلقب، چلته.

چهلم نوعی **جوشن**.

چیت پارچه نقش‌دار پنبه‌ای هندی یا ایرانی، پارچه ابریشمی ترکی، کلاً پارچه نقش‌دار و از انواع آن **چیت** ناصرخانی است.

چیره دستار رنگین نقش‌دار (کلمه‌ای هندی است).

ح

حاشیه **دامن** لباس، سجاف و مغزی آن.
حَبره نوعی **چادر** یمانی.
حبیر **چادر** نقش‌دار، چادر حریر، **جامه** **نو**.
حجا **حجاب**، پرده.
حِجاب پرده، **نقاب**، **روبند**، **برقع**، روپوش.
حداد **جامه‌های** سوگ سیاه و کبود.
حریر **جامه** و **پارچه** ابریشمی.
حریر کوهی نوعی **پارچه** حریر.
حریم **جامه** که محرم پوشد، جامه که آن را محرمان از تن بیرون کنند و دیگران آن را نپوشند.
حسین‌قلی‌خانی نوعی **پارچه** گرانقیمت که درکاشان در زمان قاجاریه بافته می‌شده است
حشمک نوعی **کفش**.
حَضرمی نوعی **جامه** که در حضرالموت یمن بافته می‌شده و در واقع نوعی **کتان** بوده است.
حَفیه نوعی **جامه** و **پارچه** که در زمان سامانیان بافته می‌شده است، نوعی **عمامه**.
حقیبه **کمربند** **مرصع**، **زنار**.
حُلکاء نوعی **پوشاک** و **حجاب**. همچنین: حلکه.
حُله بُرجُد نوعی **پارچه** پشمی که زمینه آن سیاه با خطوط سرخ یا زمینه سرخ با خطوط سیاه.
حُله **برد** یمنی، **جامه**، **ازار**، **ردا**، **پوشاک** خواه از کمر به پایین را بپوشاند و یا همه تن را، **رخت** و از انواع آن ۱. **حله** برجه، ۲. حله عتابی ۳. حله یمانی است.
حُله عَتابی **پارچه‌ای** ابریشمی که در اصفهان تهیه می‌شده است در زمان آل‌بویه.

حمایل **پارچه** ابریشمی دوال مانندی پهن به رنگ سفید یا سرخ یا سبز یا آبی که به اعتبار درجات پادشاه به نوکرهای خود در ازای خدمات می‌دهد و در روز سلام آن را زیب پیکر خود می‌کنند.

حَنبل **پوستین**، پوستین کهنه.

حَوف **شاماکچه‌ای** از **ادیم** که آن را مانند دوال‌های پهن به اندازه چهار انگشت بریده و دختران بالغ پوشند؛ **ازار** مانندی از پوست که زنان حایض و کودکان پوشند.

حوله نوعی **پارچه** ضخیم.

خ

خاَتمی یک نوع دوخته دوزی روی **پارچه** که قطعات رنگارنگ و گوناگون از پارچه را با مهارت نزدیک به هم روی پارچه یکدیگر بدوزند.

خارا نوعی **جامه** ابریشمی که مانند صف موج‌دار است

خارای نوعی **بافته** ابریشمی که از انواع آن کاشی، یزدی و خراسانی بوده است.

خارِکش سر **موزه**.

خاروخیز نوعی **پارچه** پرزدار.

خاره نوعی **پارچه** که در نور آفتاب پاره شود چنانچه پارچه **کتان** در مهتاب.

خاز نوعی **جامه** **کتان** که مانند **متقال** سفت و پشت‌دار است.

خاصه نوعی **جامه** سفید پنبه‌ای که (خاصه **مخمل**) نیز گویند.

خاقونیه نوعی **نقاب** و **حجاب**، نوعی **پیچه** و **روبنده**.

خال نوعی **برد یمانی**، **جامه** نرم با لطافت، **پارچه‌ای** که با آن مرده را پوشند.

خالی **پوشاک**، **جامه**، **لباس**، گلیم بزرگ پرزدار.

خام جامه چرمین، پوست دباغی نکرده، **کرباس** نشسته.

خانه باف **پارچه** بافته شده در خانه، پارچه که غلامان و خانه زادان آن را بافته باشند چنانچه در اصفهان این‌گونه پارچه معروف بوده است.

خانه‌باف مروی نوعی **جامه** و تن‌پوش زبر و درشت در زمان سامانیان.

خُتُو **کمربند** از شاخ کرگدن.

خُجی نوعی **پارچه** که در خج شهری در حدود کابل(افغانستان کنونی) بافته می‌شده است.

خراسانی نوعی **جامه** و **قبا** که بلندی آن ظاهراً با ساق پا و یا حوالی زانوان می‌رسید و جلوباز و یک لبه روی لبه دیگر بر روی سینه می‌خوابید، نوعی **کتان** و نوعی کاغذکه از کتان درست می‌کردند.

خراقگین نوعی **جامه** جنگ.

خرپشته نوعی **جوشن** که در جنگ پوشند و سخت و ستبر بوده است.

خرخیز شهری در ختاو ختن که **پارچه** ابریشمی نفیس در آن می‌بافتند این منطقه اکنون در بین چین و روسیه واقع شده است.

خِرقه جامه فقرا که بیشتر از پیش گریبان چاک باشد، جامه کهنه **ردای** خشنی است که صوفیان و فقیران بر تن می‌کنند، **لباس** وصله‌دار متقدمان صوفیه و زهار که از جهت سادگی معاش بر تن می‌کرده‌اند و لباسی که صوفیان از پاره‌های رنگارنگ بر هم دوخته و به عنوان لباس خاص می‌پوشیده‌اند (خرقة‌التصوف) می‌گفته‌اند و جامه‌ایست پیش بسته که ز سر می‌پوشیده‌اند، **جبه‌ای** که آستر آن از پوست گوسفند و یا پوست خر و سنجاب باشد، هر جامه‌ای که از پیش گریبان چاک باشد، رنگ این لباس نخست کبود بود و سپس به رنگ‌های سیاه، سفید و ملمع در آمد. این لباس دارای شش قسمت داشته است ۱. قب (قسمت بالای گریبان **خرقه**)، ۲. دو **آستین**، ۳. دو تیریز (دو سوی **قبا** که روی سینه را می‌پوشانده است)۴. کمر ۵. گریبان ۶. فرآویز (نوعی سردوزی بر لبه آستین و جیب از پارچه‌ای دیگر).

خرید لایه‌ای که **کفش**دوز میان کف و آستر کفش گذارد (معرب خرده).

خریق **زره**.

خز شوشی نوعی **پارچه** در شهر شوش بافته می‌شده است. همچنین: سوسی.

خز نوعی **جامه** ابریشمی، جامه که از پشم و ابریشم بافند، نوعی **پوستین**.

خستونه **خرقهٔ** درویشان، خرقه‌ای که از **پارچه‌های** رنگارنگ دوخته شده باشد.

خسروانی نوعی **جامه**، نوعی **پارچه**. به معنی لطیف و نیکو و بزرگ باشد که در خور پادشاهان

است.

ِخشت خشت **جامه** آهاردار.
همچنین: خش خشت.

َخشتچه خشتک، پارچه چهارگوشه‌ای که در زیر بغل **جامه** و میان **تنبان** دوزند؛ **کتان:** ابریشم.

َخشتره نوعی **پارچه** که متن آن مانند خشت نقش شده باشد،پوست سمور

ِخشتک **پارچه** چهارگوش که زیر بغل **جامه** و میان پای جامه دوزند میان **تنبان** و **شلوار** نیز دوزند.

َخشن بارانی جبه که در باران می‌پوشند، **پارچه** کلفتی که شبانان می‌پوشند.

َخشن گیاهی که از آن **پارچه بافته** و فقیران و درویشان از آن **جامه** درست کنند و بپوشند، **خرقه**.

َخشوانه جامه پشمی که موی‌ها از آن آویخته باشد.

َخشیشی نوعی **جامه** پوشیدنی.

َخشینه پارچه‌ای است خودرنگ که آن را سفید نکرده باشند و هم چنان سفید بافته شده باشد.

َخصفه درز موزه و کفش.

ُخطایی نوعی **جامه** و **پارچه** که در شهر خُتا بافته می‌شده است که اکنون در آسیای میانه می‌باشد.
همچنین: ختایی.

َخطوایه جامه پشمین که درویشان آن را پوشند و از آن ریسمان‌ها و پشم‌ها آویخته باشد.

َخطی نوعی **برد یمانی** که خط هایی در آن بافته باشند و بسیار ساده اما قیمتی است.

َخف کرباس سوخته بود که بهر آتش زدن ترتیب دهند.

َخف کفش و نوعی پوتین از **تیماج** زرد یا سرخ است. (معرب کلمه فارسی **کفش**).

َخفا پوشش، پوشیدگی.

ِخفتان نوعی جامه سپاهیان، **قبای** جلو بازیست با **آستین‌های** بسیار بلند که روی **نیم‌تنه** تنگ زیرین پوشیده می‌شود، **لباس** درازیست از **پارچه** راه‌راه نخ و ابریشم، **جبه** روز جنگ و یکی از انواع آن **خفتان** رومی بوده است که به مرغوبیت شهرت داشته است. جامه‌ای است پنبه‌ای که بر روی زره پوشند. خفتان اگر از ابریشم باشد در فارسی قزآگند است.

خَفیه نوعی **جامه** در زمان صفاریان.
خَلاع جمع کلمه **خلعت.**
خَلشک پارچه شلوار رنگین.
خَلع بیرون کردن **جامه و موزه.**
خَلعت جامه دوخته که کسی را پوشانند، جامه که از تن خود بیرون کنند و به دیگری پوشانند، جامه که ملوک و امراء به کسی بخشند و آن کمتر از سه **پارچه** نباشد. معنی دیگر آن **خلعت** کفن است که در خراسان هنوز رایج است. از دیگر معانی آن هدیه‌هایی بوده است که در مراسم عروسی خانواده عروس برای کسان داماد جزء جهیزیه به آنان می‌دادند مثل جا نماز، **شب‌کلاه**، کیسه پول و غیره.
خَلعت حاجبی نوعی **لباس** ویژه حاجبان در دربار سلجوقیان که شامل **قبای** سیاه با **کمربندی** طلایی و از جنس **دیبا** و با **آستین‌های** بلند.
خَلَق جامه کهنه.
خَلقان جامه‌های کهنه.
خَلک بالاپوش نمدی چوپانان در قوچان.
خَمار روپوش زنان، **سرپوش** زنان، **روسری، مقنعه.**
خَمتوانه جامه پشمینه درویشان.
خَمره نوعی **روبند** سفید که تا شکم را می‌پوشاند خاص زنان.
خَمیصه نوعی **ردا.**
خِنک نوعی **جامه** درشت که فقیران پوشند.
خَنگ لباس سفید.
خَنگل جوشن.
خَنیف جامه‌ای سپید و ستبر از **کتان.**
خَنیک نوعی **لباس** خشن و درشت که درویشان پوشند.
خواب جامه لباس خواب.
خواب‌دار پارچه پرزدار مانند **مخمل.**
خود کلاه آهنی سپاهیان، **تاج** و از انواع آن **خود** پولاد و خود آهنی بوده است. همچنین: خوی.
خوی جامهٔ لطیف ابریشمی سرخ‌رنگ.
خوی چین زیرجامه، لباس به بدن چسبیده مانند **پیراهن، عرق‌چین.**
خِیش خانه پیراهن کتان، پارچه

نازک بافته ستبرتار از بدترین کتان.

خیش نوعی **پارچه** کتانی، پارچه‌ای که از پشم و پنبه با هم بافته شده باشد.

خِیش نوعی **جامه** که تارهایش ستبر باشد و از انواع آن **کتان** و **قصب** رومی‌باشد، **جلبابی** از کتان، جامه باشد از نیم آکنده خانه باف هروی (نوعی **پارچه**)، یعنی در بافت آن پنبه داخل کرده باشند، جامه ستبر کتان که تارهای آن گنده باشد، بدترین نوع کتان، **کرباس**.

خِییه **جامه** کلفت و درشت.

د

دارائی نوعی **پارچهٔ** ابریشمی که چند تار از آن پنبه باشد و مانند خارا موج‌دار باشد.

داَشن **جامه** نو که پوشیده نشده باشد.

دام سرانداز مشبک و تور مانند زنان. همچنین: دامک.

دامان کنار پایین **لباس**، حاشیه و سجاف لباس؛ **جامه‌ای** است که زنان بر روی دیگر **جامه‌ها** می‌پوشیده‌اند و از کمر تا پشت پای آنان را می‌پوشانیده است و گاهی با **شلوار** همراه بوده است. همچنین: دامن.

دامنی **چادر** باریک با یک عرض و بی‌درز، سرانه زنان، **مقنعه**.

دانه ِکیش یک نوع گردن پیچ (شال گردن) زر دوزی شده که در هوای سرد روی **جبه** پوشند. همچنین: دانه سمور.

داَهم دیهیم، **تاج** مرقع پادشاهان، **چتر** پادشاهی. همچنین: داهیم.

َدب نقش و نگار که بر **جامه** کنند.

َدبوذ **پارچه‌ای** که تارهایش رنگارنگ و مضاعف باشد.

َدبیق َبغدادی نوعی **پارچه** در بغداد بافته می‌شده است.

َدبیقی **حریر** نازک بافت دبیق مصر، نوعی **پارچه** بسیار لطیف و نازک (دیقی)،نوعی حریر بسیار گرانبها نوعی پارچه بسیار لطیف

َدثار هر **جامه** که به بدن متصل نباشد و آن را بر روی جامه دیگر پوشند مثل **چادر**، **جبه** و **عبا**.

َدخدار **پارچه** سفید و سیاه که در گذشته تخت پادشاهان را با آن می‌پوشانیدند معنی آن به فارسی

زیبا می‌باشد.
دَر دَامن حاشیه و کناره مزین **لباس.**
دُراحه جبه، بالاپوش، جامه دراز.
دُراعه بالاپوش گشاد، **جامه ای** از پنبه یا پشم که مرد و زن هر دو پوشند، **جبه** سپاهیان، **جوشن، چارآیینه،** جامه‌ای جلو باز که فقط ازپشم می‌باشد.
دُراعه نوعی **جامه** مشایخ که آن **فوطه** باشد که بر دوش اندازند، نوعی جامه که بیشتر از صوف (پشم) باشد، **لباسی** باشد که قسمت جلوی آن تا جلوی قلب گشاده است و مزین به تکمه و جا دکمه می‌باشد. در روزگار استیلای مغول قضات و فقیهان آن را می پوشیده‌اند، **بالاپوش** فراخ، **جبه.**
دُربافته در پارچه مرصع، **بافته** شده با در و جواهرات.
دَربه (دربی) پنبه و پاره‌ای که بر **جامه** دوزند. همچنین: درپه، درپی.
دَرز شکاف **جامه‌ای** که دوخته باشند. همچنین: درزه.
دَرزمایه سجاف **لباس.**
دَرس جامه کهنه. همچنین: دریس.
دَرع زره آهنی.
دِرفس حریر و جامه ابریشم معرب درفش.
دِرفش فوطه که بر بالای **دستار و خود** آهنین پیچند. همچنین: دروش.
دِرقه زره.
دَرک دستارچه، دستمال همان دزک می‌باشد.
دَرلک جامه کوتاه پیشواز **آستین** کوتاه که (درلیک) نیز گویند. همچنین: ترلک، ترلیک.
دَروش پارچه‌ای است که در روز جنگ بر بالای **خود** آهنین و **دستار** می‌بسته‌اند.
دَریشی لباس، رخت.
دَزک دستار، کلاه به نحوی که به دور آن **پارچه** بسته باشند، **مندیل، رومال، دستارچه.**
دَست پوشاک.
دَست کال کیف زنانه در زبان فارسی دری.
دَستا دستار، عمامه، مندیل، روپاک، دستمال، آن چه بر دور دستار پیچند.
دَستار بَست مندیل و عمامه

کتانی نازک.
دَستار پارچه‌ای که به دور سر پیچند و مانند **عمامه** باشد ولی منشا آن ایرانی است و بستن آن روشی خاص داشته است.
دَستار دَستان آستین.
دَستار ِدلبند یکی از انواع **دستار** که چون **پارچه‌اش** بسیار لطیف و ناب است به این نام معروف شده است و مانند کدوی پیچیده شده و یک پارچه از آن بیرون آمده و به یک دسته منگوله و ریشه منتهی می‌شود.
دَستار سَگزی‌وار نوعی **دستار.**
دَستار طَبری نوعی **دستار** که در آمل تولید می‌شده است و جنس آن بسیار خوب بوده است در زمان آل‌بویه.
دَستار قَصب نوعی **پارچه** قلاب‌دوزی یا زردوزی شده که راه‌راه بود و بر سر می‌پیچینند.
دَستار مَروی نوعی **دستار** که زبر و خشن و درشت بافت بود (**عمامه** مروی) و جنس از **کرباس** مروی بود.
دَستار مولوی عمامه کوچک و سبک که یک دو دور بیشتر بر گرد سر نپیچد، درویشان و مداحان غالباً این نوع **دستار** داشته‌اند.
دَستارچه دستمال، کمربند، عمامه کوچک، **روپاک.**
دَستبانه دستکش چرمین که بازداران به دست می‌کرده‌اند. همچنین: دستوانه، دستوان، دستینه، دستخجن.
دَست‌پاک دستمال، روپاک.
دَستکش نوعی **پوشاک** دست می‌باشد که از پنبه یا ابریشم یا پشم تهیه می‌کرده‌اند.
دَستکی دستکش جیری که شکارچیان جهت گرفتن مرغان شکاری بر دست می‌کردند. همچنین: دستگی، دستوانه.
دَستمال رومال، روپاک، پارچه مندیل، هر چه با آن دست‌ها را پاک کنند.
دَستمال ِقیصری نوعی **دستمال** که در بغداد تهیه می‌شده است.
دَستمال‌چه مندیل کوچک، **رومال** کوچک.
دَستی‌جامه خلعت.
دَسمیان کیسه‌ای که بر کمربندند و

غالباً از پوست باشد و در آن چیزی گذارند.
دفنی نوعی **جامه** خطدار.
دَق نوعی **لباس** پشمی که موها از آن آویخته باشد، نوعی **پارچه** نفیس و از انواع آن **دق** مصری و دق رومی بوده است.
دَگله **بالاپوش** آستین کوتاه، **قبای** سپاهیان. همچنین: تگله.
دِلاص نوعی **زره** کتانی که بیشتر ساخت ایرانیان و رومیان بوده است ولی اعراب از آن استفاده می‌کردند.
دِلبند نوعی **دستار**، **عمامه**، **تاج**، **کلاه**، **دیهیم**.
دَلق نوعی **پارچه** پشمینه که درویشان پوشند، گربه صحرایی که پوستی سفید دارد و معرب کلمه دله که به ترکی به آن قاقم می گویند و از پوست آن **پوستین** سازند، **جامه** وصله‌دار و کهنه، **خرقه** صوفیان که از پارچه‌های رنگارنگ و گاهی پوست به هم دوخته شده که آن را (**دلق مرقع**) می‌گویند درست شده است، **لباس** فقیران و داعیه‌داران مقام ولایت، یک نوع **ردای** دراز مرکب از تکه‌های پارچه به رنگ‌های گوناگون.
دَلق‌پوش کسی که **لباس** مندرس پوشد، درویش، زاهد و گوشه‌نشین.
دَله **لباس** پشمینه، **خرقه** مرقع درویشان که از آن پشم‌ها آویخته باشد.
دَمبز **پارچه** کلفت و درشت.
دَمقامس **دیبا**، **کتان**، ابریشم سفید، (معرب کلمه دمسه)، ولی برخی گویند که این نوع **پارچه** به شهر دمشق در شام (سوریه کنونی) منسوب است. همچنین: دمقس.
دَمه ابریشم سفید.
دَمیاطی نوعی **جامه** لطیف که از شهر دمیاط در مصر می‌آوردند.
دَمیقی نوعی **پارچه** ابریشمی.
دَنبومه **دستار**، **شمله**.
دَندا **کمربند**.
دَنیه نوعی **کلاه** خمره‌ای مخصوص قضات که حدود ۴۵ سانتیمتر یا دو وجب طول داشته و کنار و بالای آن طوری کنار می‌زدند که گوش‌ها معلوم باشد در زمان آل‌زیاد و این کلمه از کلمه دن یا خمره آمده است.
دو آستین **خرقه**.

دوبُد نوعی **پارچه** (دو بود)، (دو پود) **جامه** دو پوددار. همچنین: معرب کلمه دو پود، دیبود و دو بود

دو پود (دوپوده) **پارچه‌ای** که خطدار بافته شده باشد، پارچه‌ای که دارای خطوطی بود از دو رنگ.

دو تو جامه پنبه‌دار و دولا.

دو تَهی لباس آستر شده.

دو ذامی پارچه مخمل گلدار، گل‌های قلاب‌دوزی **پارچه**.

دو ذَر دکمه **قبا**، سگک **کمربند**.

دو ریسه حوله، رومال، دستمالی از **پارچه** کلفت موی‌دار، **روپوش**، پارچه **کتانی** دو ریشه چه ریسه به معنی ریشه می‌باشد، **جامه** دو نخه یا دو پوده.

دَواج جامه فراخی که همه بدن را بپوشاند، لحاف، رختخواب، بستر، **بالاپوش، لباس، قبا**

دُواج نوعی **قبای** گشاد در زمان عباسیان برای مردان.

دَوازده تَرک نوعی **کلاه** که دارای دوازده بخش بوده است که در زمان شاه اسماعیل صفوی به رنگ سرخ از **ماهوت** بوده که پیروان او بر سر می‌گذاشته‌اند. و برای همین به قزل‌باش معروف شده‌اند.

دَوال کمربند.

دَوال نَعلین بند چرمی **کفش** و هر چیزی که با آن **کفش** را بنندند

دور مَشعل نوعی رنگ **جامه.**

دوشکن پوشاک کوتاهی که از شانه‌ها آویزان می‌کنند.

دوشوان سینه‌بند آهنین که در جنگ پوشند، شکم بند.

دولاغ چاقچور، شلوار زنانه که در قسمت مچ پاتنگ و چین‌دار، **جوراب** سرخود. همچنین: دولاق.

دولبند کمربند، شال کمر، **دستار، عمامه.**

دَه تاس کفش چوبی.

دیبا پارچه حریر رنگارنگ، **کمخاب**، از انواع آن **دیبه** خسروی بوده است.

دیباج نوعی **جامه** ابریشمی و نقش‌دار (معرب کلمه دیبا) **پارچه‌ای** که تار و پود آن ابریشم باشد. گویند معنی این کلمه دیوباف می‌باشد یعنی بافته دیو.

دیباجی کسی که **دیبا** پوشیده باشد.

دیباچه نوعی **جامه** ابریشمی که **قباچه** سلاطین باشد و با جواهر تزیین شده است.

دیباه نوعی **پارچه** گرانبها و زردار، نوعی **حریر** رنگارنگ.

دیبای اَزرق دیبای کبودرنگ.

دیبای پُخته در پُخته دیبایی که تار و پودش هیچیک خام نباشد.

دیبای چین حریر چینی.

دیبای حریر تنک (نازک).

دیبای خسروانی دیبای خسروی.

دیبای خسروی حریر پادشاهی.

دیبای رنگ‌رنگ دیبای رنگارنگ.

دیبای رومی حریر رومی.

دیبای زَربفت حریر زربفت.

دیبای شب اندر روز دیبایی که رنگش سفید و سیاه باشد به آن دیبای شب‌افروز نیز می‌گویند.

دیبای شُشتری پارچه **حریری** که در شوشتر **بافته** می‌شده است.

دیبای صَنعا حریر یمنی.

دیبای مُعلم پارچه زردوزی شده.

دیبقی نوعی **پارچه** ابریشمی گرانبها منسوب به شهر دیبه.

دیبود پارچه دوپوده. همچنین: دیبوذ.

دیبه حریر تنک (نازک).

دیداری پارچه توری.

دیده گاو نوعی **جامه** که در جنگ پوشند.

دیم نوعی چرم (مختصر ادیم می‌باشد) به آن چرم بلغار نیز می‌گویند.

دیمه نوعی چرم.

دیناری نوعی **پارچه** ابریشمی.

دیناری نوعی **جامه** ابریشمی، نوعی **پارچه حریر**.

دیو جامه پشمین درشت و کلفت که در جنگ پوشند. نوعی جامه از **پوستین** که آن را وارونه پوشیده و پرها بر آن می‌بستند و با آن به شکار پرندگان می‌رفتند. نوعی جامه پشمین خشن که روز جنگ می‌پوشند. همچنین: دیوجامه.

دیوجامه جامه پوستین که وارونه پوشند و پرها بر آن بند کنند و با آن شب‌ها به شکار کبک روند، جامه از پلاس کنده که در جنگ پوشند، پوست شیر و پلنگ که بهادران در روز معرکه بر دوش اندازند. همچنین: دیو.

دیوسه نوعی **پوشاک**.

دیوگیری نوعی **پارچه** ابریشمی که

در دیوگیر می‌بافند (دیوگیر شهری در هند است که به آن دولت‌آباد نیز گویند و در قسمت دکن یعنی قسمت جنوب هند واقع است).

دیهیم تاج و افسر پادشاهان ایران (دهیم).

ذ

ذَنبی نوعی پارچه خطدار. **ذِیل** دامن.

ر

راخته نوعی **پارچه** در نیشابور **بافته** می‌شده در قرون اولیه اسلامی.
همچنین: راخنج، راختج.

رازقیه جامه **کتان** منسوب به شهر ری.

راسته َچپه پشت **پارچه**.

رانپا نوعی **لباس** نبرد ایرانیان مانند رانین.

راه‌راه **جامه‌ای** که خطوط رنگین داشته باشد.

َربس نوعی **پارچه** ضخیم پنبه‌ای پست که از آن **لباس** دوزند، نوعی **قماش** پنبه‌ای نازک‌تر از **دبیت**.

َربوسه سرپوشی چون **چادر** برای زنان، روی پوشه، **مقنعه**.

َربوشه **سرپوش**، **روپوش**، **چادر**، **مقنعه**، هر چیز که سر و روی را بپوشاند.

ُرخ **دیهیم**، **تاج** پادشاهان.

ُرخای **پارچه** ظریف زری.

َرخت **جامه**، **لباس**، آنچه با آن **پارچه** ساخته شود، هر چیز پوشیدنی.

َرخت َسلامی **لباسی** که برای رفتن به دربار به تن کنند.

َردا **چادری** که بر دوش گیرند، **بالاپوش**، **خرقه**، **عبا**، **لباسی** که روی لباس‌های دیگر پوشند و منشا آن ایرانی است که در اسپانیا در زمان مورسک (مسلمانان) پوشیده می‌شده است. و از انواع آن **ردای** مصری است.

َردای َبحرانی نوعی **ردا** که در بحرین بافته می‌شده است.

َرزمه بقچه **جامه** و **رخت**، بقچه

بزرگ.

رَش نوعی **جامه** ابریشمی گرانبها.

رُصافیه نوعی **شب‌کلاه** شبیه **قلنسوه** که در بغداد تهیه می‌شده است (در محله رصافیه بغداد).

رضائی نوعی **شال** کشمیری که در زمستان بر سر اندزاند.

رَغزه نوعی **لباس** پشمین که مردم بدخشان و کرمان و کشمیر پوشند، نوعی لباس که آن را از پشم گوسفند ببافند در کشمیر به آن پتوک می‌گویند.

رُفاده **پارچه‌ای** که بدان جراحت را بندند، رگ‌بند؛ **حوله**؛ توبره‌ای از چرم یا **قماشی** که بنایان برای ابزار و کودکان مکتب کتاب قلم خویش را در آن می‌گذاشتند.

رَفرف نوع **دیبای** نازک.

رَقم نوعی **دیبا**، نوعی **چادر**.

رَکو **جامه** کهنه، **کرباس**، **چادر** یک تخته. همچنین: رکوی.

رَگوک **کرباس**.

رَگوه پاره **جامه** آن را (رگو) نیز گویند، **چادر** یک تخته، پاره جامه که کهنه و سوده شده باشد، **پارچه** حیض زنان. همچنین: رگو.

رَندج چرم سیاه (معرب کلمه رنده).

رَنگ **جامهٔ** ژنده درویشان.

رَنگی **چیت** رنگ‌رو، چیتی که رنگ آن به هنگام شستن برود.

رو **جامه‌ای** دو تو که آن را (ابره) گویند، جامه بالای **آستر**.

رَوانین نوعی **شلوار**، **زرهی** که ران‌ها را بپوشاند و در جنگ پوشند.

روبان **پارچه** نوار مانند که در زینت و آرایش **لباس** به کار می‌برند.

روبند چهره‌پوشی سیاه یا سفید که از بالا با بندی به دور سر بسته می‌شود و تا نزدیک زانوان آویزان است در عرض نیم‌ذرع و شبکه‌ای از تور به عرض و طول ۵ تا ۱۵ سانتیمتر در برابر چشم قرار دارد تا صاحب آن بتواند بیرون را ببیند، **نقاب**، **پارچه** سفیدی مربع مستطیل که میان آن را از یک طرف مشبک کرده‌اند و زنان آن را بر رو بندند. همچنین: روبنده، روی بند.

روپاک **نقاب** زنان؛ **دستمال**، **رومال**؛ **دستار** زنان.

روپوش **روبندی** که تمام روی صورت را بپوشاند، روبند ابریشمی

عروسان؛ لباسی که بر روی لباسهای دیگر پوشند.
رودک جانوری که از پوست آن **پوستین** سازند. همچنین: وثق.
روزَف **دیبای** نازک.
روسری پوشش سر زنانه.
روسی نام **پارچه‌ای**.
روگاه طرف بالای **جامه**، حاشیه و سجاف جامه.
رومال **پارچه‌ای** که با آن روی را پاک کنند، **دستمال**. همچنین: روی مال.
رومال سیاه **پارچه‌ای** که زنان بر رو و چشم خود اندازند برای پوشیدن رو، چیزی که پیش **برقع** دوزند و آن شبکه‌وار باشد.
رومی **پارچه‌ای** **حریر** و **دیبا**.
روی اُستره نوعی **دستارچه** که صوفیان بر گردن می‌انداختند که هر دوسر آن را در پیش می‌بستند.
روی جای ملافه.
روی‌پوش آنچه روی را پوشاند.
روینه **نقابی** که بر روی اندازند، نقاب، **حجاب**. همچنین: رویوانه.
رویه **پارچه** رویین **جامه** برخلاف **آستر**.
ریجه بند **تنبان**.
ریسیده ریشه **دستار** باشد، **پارچه** **پرنیان** نقش‌دار که بر آن چشم‌ها تصویر کرده باشند.
ریش **بالاپوش** و **جبه‌ای** است که بر روی دیگر **لباس‌ها** بپوشند، لباسی که در روز جشن پوشند.
ریشه **سبحانیه** چیزی که مرشدان بر سر بندند.
ریشه **طره** **دستار**.
ریط **چادر** یک تخته. همچنین: ریطه.
ریماز نوعی **جامه** نفیس و لطیف. همچنین: ریمز.

ز

زَرایو روبنده، **نقاب** زنان.
زَرباف **جامه** زر.
زَربفت **پارچه‌ای** که تارهای آن میان زر باشد، زرتاری، زردوزی، **پارچه** از پشم یا ابریشم که با تارهای طلا بافته باشد. همچنین: زرباف، زربافته.
زَربفت حاتم نوعی **زربفت** خوب و اعلا.
زربون نوعی **کفش**.
زرتار چیزی که از تارهای زر بافند مانند **طره** زر تار که از گوشه **دستار** می‌آویختند.
زَرد **زره** (معرب کلمه زرخ).
زَردوزی **پارچه** نقش‌دار با تارهای زر و گلابتون.
زَرَغب **کیمخت**.
زَرمانقه **جبه‌ای** از پشم (معرب کلمه اشتربانه).
زَرندی نوعی **آستر**.
زَرنگار **پارچه** نقش‌دار با زر.
زِره **جامه** **زرهی** که بر روی **لباس‌های** دیگر پوشند.
زِره خود **کلاهخود**، **آستر** مغفر.
زِره کلاه **کلاهخودی** که از کناره‌های آن **پارچه** **زره** مانندی آویزان است تا گردن را در جنگ محافظت کند.
زِره نوعی **لباس** جنگ با **آستین** و **دامن** کوتاه از حلقه‌های فولاد **بافته** که بر زیر **لباس** پوشند و با **جوشن** تفاوت داشته است و انواع مختلف داشته که از انواع آن **زره** اندلسی، **زره** مصری، زره

خراسانی، زره خوارزمی بوده است.

زَری پارچه زربفت.

زَری قالبی نوعی **پارچه**.

زَرین‌کلاه نوعی **کلاه** از زر **بافته** یا ساخته شده.

زَرینه کفش نوعی **کفش** زرنگار.

زَژه آستر لباس.

زَعفوری نوعی **پارچه** ابریشمی.

زَغارَغس نوار پشمی که به کناره‌های **لباس** می‌دوزند از خز و سنجاب و غیره.

زَغره آن قطعه از پوست **آستر** که مانند حاشیه بر کناره‌های رویه **لباس** برمی‌گردانند.

زَغیر کتان.

زُنار کمربندی ویژه مسیحیان بوده و در کشورهای اسلامی برکمر خود می بسته اند تا از مسلمانان تشخیص داده شوند، نوار مانندی از **کتان** یا ابریشم که کشیشان از دور گردن خود گذارنیده و دو سر آن را در جلوی سینه آویزان می‌کنند و به صلیب وصل است و البته به معنی **کمربند** زرتشتیان نیز آمده است.

زَنبر نوعی **پارچه** نرم که دارای پرزهای دراز باشد.

زَنبوری جامه مشبک.

زَنجب کمربند (معرب زنجف).

زَنجف نوار پشمی و یا پنبه‌ای و ابریشمی که بر کناره‌های **لباس** دوزند، حاشیه.

زَنجیره چیزیست که بیشتر در اطراف **دامن** و گریبان **جامه** و **کلاه** دوزند.

زَندپیج جامه سپید آهاردار.

زَندپیچی جامه که در نهایت درشتی، کلفتی و سپیدی نوعی **پارچه** انباشته شده ضخیم که در (زندنه) یا (زند) که دهی است در شمال بخارا تهیه می‌شده است. همچنین: زندبیجی.

زَنگال نوعی **شلوار** رزمی ایرانی. همچنین: رانپا.

زورنیم تکه‌ای که برای گشاد کردن **جامه** در میان آن بگذارند،تکه یا پاره ای باشد که برجامه دوزند ازپشت.

زِه پیراهن رشته‌ای از ابریشم که دور دامن و سر **آستین** و گریبان دوزند و گاهی یک رنگ باشد و گاهی دو رنگ.

زِه خیار نوعی گریبان و یقه.

زِه زه گریبان **جامه**، حاشیه و نوار، ریشه و طراز، کناره و سجاف و دیگر آرایش‌های زری و یا ابریشمی گریبان.

زِه یکتایی رشته‌های ابریشم که با تارهای طلا و نقره تابیده می‌شوند و به دور **آستین‌ها** و یقه **لباس** دوخته می‌شد.

زَهلخا نوعی آرایشی که بر روی **موزه** و **کفش** دوخته باشند.

زِی **پوشش، پوشاک**.

زیبر پلنگ‌پوشی از پشم شتر.

زیچ **کفش، موزه**، یک نوع طرازی که در زردوزی استفاده می‌کنند.

زیح قسمت جلوی سینه **لباس** و**پیراهن** زنان در سیستان و بلوچستان که سوزن‌دوزی شده است.

زیر **پارچه کتانی**.

زیر پیچ **دستاری** که زیر **عمامه** یا **دستار** بزرگ‌تر بر سر نهند.

زیرپوش **لباسی** که در زیر دیگر **لباس‌ها** پوشند و جنس آن برای زنان در قدیم از **چیت** بوده است.

زیرجامه **ازار، پای‌جامه، جامه‌ای** که از کمر تا مچ پا را بپوشاند، نوعی **شلوار** کوتاه یا بلند که مردم متوسط **جامه** از **قدک** یا **متقال** به رنگ نیلی درست می‌کردند و اعیان برای تابستان از **قصب** (**کتان** نرم) و تاجران از **چلوار** به رنگ نیلی درست می‌کردند.

زیرجامه **زیرشلواری** نازک.

زینت **لباس** و هر چیزی که برهنگی را بپوشاند.

زَینت نوعی **پارچه** که در زمان عباسیان تهیه می‌شده است.

زینو **پوشاکی** پشمین که گدایان پوشند.

ژ

ژنـده خرقـه و **دلـق** کهنـه (ژنـد)، **لباس** پاره و پینه‌دار.

ژنده‌پوش کهنه‌پوش.

ژین برگستوان، **جامه‌ای** که در روز جنگ می‌پوشـند و بـر اسـب نیـز می‌پوشاندند.

س

سا (سای) نوعی **پارچه** ابریشمی بسیار لطیف و گرانبها . همچنین: ساو.

سابری بهترین نوع **جامه‌های** نازک، **زره** باریک بافت و استوار ساخت، نوعی **جامهٔ** ابریشمی گرانبها منسوب به ناحیه‌ای در فارس به نام سابور یا شاپور. همچنین: سابریه.

سابغه نوعی **زره** جادار و بزرگ.

ساج **بالاپوشی** که بر دوش می‌اندازند، **چادر** سبز یا سیاه که بر سر اندازند،**طیلسان** سیاه و سبز.

ساخت پوششی که در جنگ پوشند، **برگستوان.**

ساده **لباس** سپید تابستانی.

سارله نوعی **شال** زنان که به رنگ زرد می‌باشد و در کلات نادری استان خراسان پوشیده می‌شود.

ساره نوعی **چادر** که زنان یک سر آن را بر کمربندند و سر دیگر را بر سراندازند، **تحت‌الحنک** **عمامه**، نوعی **پارچه** خط‌دار هندی، نوعی **حجاب.**

ساز **لباس** و **پوشاک**، **خود**، **خفتان**، **زره.**

ساک **تاجی** باشد از گل‌ها و اسپرغم درست کنند.

ساماکچه **سینه‌بند** زنان باشد که پستان را در آن بندند، **جامه** کوچک که کودکان یا بزرگان در وقت کار پوشند. همچنین: حماخچه، سامانچه، سامانجه.

ساماکی **سینه‌بند** زنان.

سامری **کفش** مخصوص روحانیون بی‌پاشنه و بی‌پشت از چرم رنگ کبود و نوعی **قماش** لطیف که در

شهر سامرا می بافند(شهری در فلسطین و شاید شهری در عراق).

سان ِسفید کتان سفید.

ساود پوشاکی به بدن می‌چسبد.

ساویس پنبهٔ آکنده که در **جامه** نهند، جامهٔ پنبه آکنده در روز جنگ پوشند.

سای نوعی **پارچه** لطیف و گرانبها.

سایوکوبی روسری مربع شکل به رنگ بنفش یا سینه کفتری که به شکل مثلث در آورده و روی سر می‌بندند.

َسب دستار، معجر، کمربند، پارچه کتان نازک.

َسبجه جامه سیاه، گلیم سیاه، **پوستین** (معرب کلمه شبی).

َسبزپوش کسی که **لباس** ماتم پوشیده باشد.

َسبنجونه پوستینی از پوست روباه (معرب آسمانگونه).

َسبنی پارچه‌ای ابریشمی نقش‌دار که در آن اشکال ترنج باشد و منسوب به دهی است در بغداد به نام سبن.

سَبنی نوعی **جامه** زنانه فاخر که از **پارچه** پنبه زیبایی در کابل تهیه می‌شده است در زمان سامانیان.

ِسپردرک دستارچه و عمامه کوچک. همچنین: سپردک.

ِسپرش دامن و کناره، **رومال، دستمال، نقاب و حجاب.**

ِسپندی نوعی **چارقد** که در شهر طبس زنان پوشند.

ِستا نوعی **چادر** که به آن (شامیانه) نیز گویند؛ تار **جامه.**

ِستر حجاب، نقاب، روپوش، پوشش، پرده.

ِسترپوش شلوار زنانه.

سترنجی زیلو، گلیم، جاجیم در زبان فارسی دری. همچنین: سدرنجی.

َستره نوعی **پوشاک آستین‌دار** که تا کمر را می‌پوشاند، نوعی **لباس** بلند تا زانو که در مراسم رسمی مردان لر می‌پوشند و یکی از کهن‌ترین لباس‌های ایرانی است، **پیراهنی** که از پشت چاک داشته باشد.

ِسجاف آن چه بر اطراف رویه **جامه** دوزند خواه از **آستر** باشد یا **پارچه** دیگری، کرانهٔ **جامه.**

َسجلاط پارچه از پشم شتر، **کتان** نقش و نگار.

سَحولی جامه‌ای که در شهر سحول

یمـن بافتـه شـده باشـد، نـوعی **پارچه.**

سَختان پوست دباغی شده.

سَختیان پوسـت بـز دبـاغی شـده.
همچنین: سختان.

سَخش چیز کهنه مانند **پوستین، جامه و کلاه.**

سُدره پیراهن یقـه گشـاد، و **بی‌آستین از ململ** سفید کـه زرتشتیان می‌پوشند تـا زانـو ادامـه دارد و در وسـط تـا انتهـای سینه چـاکی دارد و در انتهـای چـاک کیسه کوچکی دوخته می‌شود کـه بـه کیسـه کرفِه (ثـواب) معـروف است و این کیسـه گنجینـه پنـدار نیـک گفتـار نیـک کـردار نیـک شـمرده مـی‌شـود و هـر شـخص زرتشتی که به سن پانزده سـالگی برسد باید آن را بپوشد.

سَرسَر نقاب، حجـاب، پوشـش، سرپوش.

سُر کفش، موزه، یک نوع **کفش** که روسـتائیان خراسـان مـی‌پوشـند و روی آن را ریسمان سازند.

سَر موزه کفشـی کـه روی **مـوزه** پوشـند و در مـاوراءالنهر (آسـیای میانه امروزی) رایج بوده است.

سَر نقاب، پوشش، نعلین، کفـش ترکمنی.

سَرآقوج نوعی **کلاه** تاتاری.

سراپا خلعت که عبـارت از **دسـتار، جامه** و غیره باشد.

سراسـر نـوعی **پارچـه** زردوزی و **زربفت.**

سَراغچ: گیسو پـوش زنـان مـزین بـه مروارید و تارهـای طلایـی، کیسـه دراز باشـد بـه درازی ۳ گـز ماننـد همیان که بر سـر آن **کلاهی** است و زنان با هزاران زیور و زر به ماننـد محراب و بر پیشانی می‌گذارند و بر دیگر آن زنجیر مسلسلی بود کـه از زیر بغل راست گذرانیـده بـر کتـف چپ اندازند. کیسـه‌ای کـه بـر سـر نهنـد و گیسـوها را در آن اندازنـد، گیسوپوش، **روپاکی** برای زنان کـه ماننـد دام. همچنـین: سـراغوچ، سراغورش.

سَرافکندگی چادر و **حجابی** که بر سر اندازند.

سَـراگوش سـرانداز، **مقنعـه** زنـان.
همچنین: سراغوج، سراغج.

سَـرانداز مندیلی کـه بـر بـالای

پیشانی اندازند.

سَراویزه چارقد، کله‌پوش، **مقنعه**.

سَربال پیراهن زنانه و هر چه پوشیده شود، پیراهن.

سَربَند عمامه، دستار، بندی که زنان بر دور سر می‌بندند، در بین زنان بختیاری نیز مرسوم است.

سَرپارگ سر پاچه‌های **شلوار** زنان بلوچ که سوزن‌دوزی شده است.

سَرپای نوعی **کفش** همچنین: سرپائی.

سَرپایان کلاهی از زره که در جنگ بر سر گذارند، **عمامه، دستار، شمله**، علاقه دستار، **کلاه خود، شلوار، تنبان، تنکه**، هر چیز نرمی که در زیر **کلاهخود** یا کلاه **زره** دوزند تا سر را آزار نکند.

سَرپَنگ کلاه، زره.

سَرپوش چادر، سرانداز، مقنعه زنان، هرچه سر و صورت را بپوشاند، چارقد. همچنین: سرپوشنه.

سَرپوشنه سرپوش زنان.

سَرتاج گیسوپوش زنان.

سَرتاق پوشاکی که در زیر لباس رویین و **جبه** و **قبا** پوشند.

سَرحدی قسمی **دستار** بستن که در بالای سر حالت ذوزنقه‌ای پیدا می‌کند و بیشتر در خراسان متداول است.

سَرداری پوشاکی مردانه چین‌دار که بر روی دیگر **لباس‌ها** پوشند و تا زیر زانو بوده است، البته زنان نیز نوعی **سرداری** داشته‌اند که **کمرچین** بوده و در خانه می‌پوشیده‌اند که از **ماهوت، ترمه** کرمانی و یا **برک** می‌دوختند و خاص زنان اعیان و اشراف بود.

سَردستار عمامه، دستار، سربند، تحت‌الحنک عمامه.

سَرش درواقع رش است یعنی **چارقد** و **مقنعه‌ای** که سه گز باشد چه رش به معنای گزاست.

سَرشکوان پرده‌ای که شب عروسی بر روی صورت عروس آویزند. همچنین: سرشکون.

سَرق شقه‌های **حریر** سفید یا خود حریر (معرب کلمه سره).

سَرگز قواره **پارچه**.

سَرگیس موی مصنوعی که بر سرگیس طبیعی می‌بندند.

سَرموزه پوتین گشادی که روی پوتین

دیگر پوشند، **کفش** گشادی که بر بالای **موزه** یا **کفش** دیگر پوشند.

سَرنگ پارچه ابریشمی غیرخالص.

سِرنگ پارچه‌ای که دارای سه رنگ باشد.

سَروال شلوار.

سَرواله شلوار، ازار، زیرجامه، پای‌جامه. همچنین: سروال.

سَره پا لباس فاخر.

سَره پارچه‌ای پنبه‌ای.

سِری صاف نوعی **جامه** سفید باریک و نازک.

سعیدی نوعی **پارچه** در زمان عباسیان.

سَفته جامه درشت و ستبر.

سَفَط مصری نوعی **پارچه** در مصر بافته می‌شده است.

سَقرلات جامه‌ایست پشمین که در فرنگ بافند.

سَقط دامن خیمه.

سَقلاط جامه صرف که به آن نبات نیز گویند، **پارچه** پشمی گرانبها که در روم می‌بافته‌اند.

سَقلاطون بَغدادی نوعی **پارچه** ابریشمی و زرباف و رنگ آن سفید و یا آبی روشن بوده است در زمان سلجوقیان.

سَقلاطون عَضدی نوعی **قبا** که در زمان خوارزمشاهیان مردان می‌پوشیدند. (سقلاطون در عربی به معنی سگ آبی است).

سَقلاطون یک نوع **پارچه** پشمی، **جامه** نخجوانی، نوعی ابریشم زری‌دوزی شده که در بغداد بافته می‌شده است و این کلمه در تمام اروپا مشهور بوده است. همچنین: سقلاطین.

سَکمه شبکیه **روبنده** زنان.

سِکه پوشاک، لباس.

سَلاب جامه ماتم و سوگواری.

سَلب نوعی **لباس** درشت مثل جوشن و **خفتان** که در جنگ پوشند.

سُلطانی نوعی **پارچه** عریض، نوعی از **پارچه** ابریشمی که به‌آن متقالی و بیرم نیز گویند.

سَلطقی نوعی پوشش مخصوص قلندران که از آن پاره‌ها آویخته باشد.

سَمط چادر بی‌**آستر** که بر دوش اندازند، **چادری** از پنبه، **جامه‌ای** که از **زیرجامه** نمایان باشد.

سَمندر جانوری که از کرک آن **دستمال** می‌سازند و از پوست آن

کلاه و چتر درست می‌کنند (معرب سمندل).
سَمور جانوری که از پوست آن **پوستین** گرانبها سازند.
سَنبوسه لچک زنان، **پارچهٔ** سه گوشه‌ای در کنار **آستین ارخالق** که آن را بر روی ساعد برمی‌گردانند.
سَنجاب جانوری از موش بزرگ‌تر و خاکستری‌رنگ که از پوست آن **پوستین** سازند.
سَنجق کمربند.
سَنجق کمربند.همچنین: سنجوق.
سَند لک کفش، نعلین. همچنین: سندل.
سُندس نوعی **دیبای** بسیار گرانبها و بسیار نازک و لطیف، نوعی **دیبای** نازک و **پارچه** ابریشمی که با زر و سیم بافته باشند، **کمخاب، زربفت.**
سَندیه زره.
سَواد نوعی **روپوش** سیاه که در زمان عباسیان رواج داشته است برای مردان.
سِواس کفش زنان بلوچ که از سیف درختی صحرایی به نام یورگ تهیه می‌شود و این **کفش** تا مچ پا می‌رسد و کاملاً قالب پا است.
سُوچه خشتک جامه، بغلک جامه، **پارچه** مثلثی که از سرترین **جامه** ببرند و **خشتک** را به جای آن دوزند. همچنین: سوجه.
سوخته جامه سنجیده و موزون مرد و زن، **لته** وپنبه که آتش در آن گیرند و به عربی به آن حرلق گویند.
سوزه پارچه مربع که در زیر بغل **پیراهن** دوزند. همچنین:تریز جامه.
سوزه تریز جامه، خشتک پیراهن و جامه، **پارچه** مثلثی که از سرترین **جامه** ببرند تا بغلک را بر آن دوزند.
سوسن کُرد نوعی سوزن‌دوزی روی **پارچه.**
سوسنجردی نوعی **پارچه** که در سوسنگرد فعلی می‌بافته‌اند، نوعی **جامه.**
سوف جامه‌ای که از ابریشم و چند تار پنبه بافته باشند.
سُول نوعی **کفش** چرمی که در قوچان پوشند.

سُومی پارچه‌ای که از ابریشم و پنبه بافته باشند.

سه چاک فرجیه که از پشم تهیه می‌شد و بدون **شال** و **کمربند** به کار می‌رفت.

سه‌دافی جامه حریری که سه چاک داشته باشد دو تا از پیش و یکی از پشت.

سِیداره سربند که زیر **مقنعه** و **دستار** اندازند تا مقنعه و دستار چرک نشود (معرب ستاره)، نوعی **چادر**، پشه‌بند.

سِیرش حجاب، **نقاب**، **روبنده**، خصوصاً روی پوش چین‌دار سرخ رنگی از **پارچه‌های** نفیس که بر سر عروس می‌اندازند.

سِیرمان حریر نقش‌دار.

سِیفور نوعی **جامه** لطیف ابریشمی سیاه‌رنگ.

سِیکه کلاه نمدی درویشان مولویه هنگام چرخ زدن که بوقی شکل و بلند است و شتری رنگ.

سِیله نوعی **پارچه** پنبه‌ای.همچنین: شیله.

سینه بند پارچهٔ برای بستن سینه و پستان زنان که بصورت سه گوش بوده است.

سِینیز نوعی **پارچه** منسوب به سینیز شهری در ناحیهٔ پارس.

ش

شاپور چارقد.
شاپوری نوعی **جامه** که در شهر جندی‌شاپور فارس بافته می‌شد.
شاد خواب رخت خواب.
شادروان پرده بزرگی است که در پیش در خانه پادشاهان و وزیران و همچنین بر کنگره‌های قصر و خانه آویخته می‌شود. (در عربی شاذروان).
شاذکونه **جامه‌های** درشت دوخته که در یمن می‌سازند (معرب شادگونه).
شار **پارچه** بسیار نازک و رنگین که زنان از آن **لباس** دوزند و **جامه** فانوس نیز گویند.
شارگونه **جبه** و **بالاپوش** که پنبه آکنده باشند.
شاره **دستار** نقش‌دار بزرگ، نوعی **جامه** نازک و رنگین، **دستار** هندی، **چادری** رنگین، نازک و لطیف که زنان هند از آن جامه سازند ، **پارچه** نازکی که از آن جامه فانوس کنند. همچنین: شازه، شار.
شاشوله **شمله** و علاقه **دستار**. همچنین:شاغوله.
شاک **سینه‌بند** زنان و **پارچه‌ای** باشد چهارگوشه از **حریر** یا **کتان** که پستان‌های خود را با آن بندند.
شاکلین نوعی **لباس** خاص زنان که یقه ندارد و جلو باز است و در ابتدا بلند بود و کم‌کم قد **دامن** آن کوتاه شد و به **نیم‌تنه** تبدیل شده و به وسیله دکمه بسته می‌شود.
شال پُوشی **جامه** مردم فقیر.
شال طُوس نوعی **شال** رنگین.

شال نوعی **چادر** رنگارنگ که در کشمیر از موی دنبه بافند، **پارچه‌ای** دراز و با عرض کم که به دور کمر یا گردن پیچند و زنان به جای **عرق‌چین** **شال** ظریف کوچکی بر سر می‌بستندکه به صورت‌های مختلف به پشت یا روی شانه‌ها می‌افتاد. و دیگر اینکه زنان بختیاری بر روی سربندهای خود **شالی** می‌پوشیدند که آن را دور سر و گردن می‌پیچیدند روی شانه‌ها می‌انداختند، نوعی **پارچه** پشمین که صوفیان می‌پوشند، نوعی پارچه نقش‌دار رنگارنگ بسیار اعلا که در کشمیر از پشم و کرک بزهای تبت می‌بافند، پارچه‌ای مویی سفید، پارچه‌ای پنبه‌ای یا پشمی و یا **کتانی** که مانند **کمربند** بر کمر می‌بندند.

شال و کُلاه **کلاهی** که به دور آن **شال** کشمیری گرانبها پیچیده شده باشد و به شکل **عمامه** در آید. از **پارچه** دراز **موسلین** یا پشمی که آن را چین می‌دهند و چندین دور به دور طی بوش **(فیقه، شب‌کلاه)** می‌پیچند، ثروتمندان شال را از نوع کشمیری می‌بندند.

شاماخ **سینه بند** زنان. همچنین: شاماخ چه، شماخ.

شاماک سینه‌بند زنان.همچنین: شاماکی.

شاماکچه شکم‌بند، **سینه‌بند**، **پیراهن بی‌آستین**، **کرته**، **جلیقه**، **بالاپوش**. همچنین: شاماهنچه.

شامر **مقنعه**.

شامش بند **عمامه** و تحت‌الحنک آن.

شامه **مقنعه** و **روپاکی** که زنان بر سر کنند، **نقاب**، **حجاب**.

شامه **مقنعه**.

شامی **جبه** رومی.

شان نوعی **پارچه** سفید که از هند آورند.

شانه‌باف **پارچه** درشت و کلفت بافته شده.

شاه جامی **پارچه** لطیفی که در مرو تهیه شده است.

شاه جانی نوعی **پارچه** که در زمان ساسانیان بافته می‌شده است.

شاه َغرجکان یک نوع **پوشاک** پادشاهی از **پارچه** سپید اعلا.
شاه نام **جامه** **پارچه**ایست که از هند آورند.
شاهانه **لباس** و **پوشاک** عروس و داماد.
شایاک **جامه** کوچکی که مردم هنگام کار کردن در هوای گرم پوشند، **سینه‌بند** زنان، **جامه** کوتاهی برای زنان که تا نصف ساق پا را می‌پوشاند.
شایه نوعی **لباس** که اعراب اسپانیا می‌پوشیدند، **جلیقه** ضخیم و ستبر **آستین‌دار** که از **ماهوت** یا **خز** و پنبه سازند و در هنگام نبرد جهت جلوگیری از زخم شمشیر می‌پوشیدند.
َشب اَندروز نوعی **جامه** ابریشمی که سیاه و سفید باشد، **پارچه** ابریشمی رنگارنگ.
َشب‌اَفروز **پارچه** **زربفت** که زمینه‌اش نقره باشد.
َشب‌پوش **جامه** خواب؛ **کلاه**، **طاقیه** که شب‌ها بر سر نهند.
َشب‌پوش **شب‌کلاه**، **کلاهی** که شب‌ها بر سر می‌گذارند، **برقع** و حجاب زنان؛ **پلنگ‌پوش**.
َشب‌خوابی **پوشاک** و **لباس** شب.
َشبستانی **پوشاک** شب.
َشب‌کلاه **کلاهی** که شب هنگام خواب بر سر گذارند، **کلاه** سیاه، کلاهی است دست‌باف به صورت **عرق‌چین** که در خانه بر سر می‌گذاشتند.
َشبنم **جامه** سفید و لطیف و نازک.
َشبی نوعی **جامهٔ** دوخته شده، **پوستین**، **جامه** که شب بر تن کنند، **پیراهن** شب.
َشتوی نوعی **پارچه** که در زمان ساسانیان بافته می‌شده است.
َشخش **پوستین**، **جامه** کهنه.
َشخشیر گونه‌ای **شلوار** (معرب چاهچور).
شر **کفش**.
َشرابی نوعی **عمامه**.
َشرافی **جامه** سپید، **جامه** نفیسی که از ایران به عربستان می‌بردند.
َشَرب نوعی **کتان** مصری اعلاء نفیس زری‌دوزی بسیار لطیف و نازک که بر میان می‌بستند.
َشربتی نوعی **جامه** ابریشمی نازک و لطیف.

شَربُوش معرب **سرپوش** نوعی **کلاه** شبیه **تاج** که تقریباً به شکل مثلث ساخته می‌شد که آن را بدون **عمامه** بر سر می‌گذاشتند. این **کلاه** ویژه امیران بود و فقها هرگز بر سر نمی‌گذاشتند. در زمان عباسیان، **روسری**. همچنین: طربوش، تربوش، معرب کلمه سرپوش.

شَرداغ **جامه** پیشین باز **باآستین**. **جامه** آستین کوتاه. همچنین: شیر داغ.

شَرشَف ملافه‌ای که بر روی فرش گسترده شود تا فرش چرک نگردد (معرب کلمه چارشب و چادرشب).

شَرطه سیاه پوش، **لباس** سوگواری پوشیده.

شَرک **جامه**.

شَروال **شلوار**، که اصل آن سربال است به معنی سر و بال به معنی قامت می‌باشد.

شُستری نوعی **دیبای** نقش‌دار که در شهر شوشتر بافند.

شَسته **دستمال، رومال، روپاک**.

شَطومی **جامه** **کتانی** که در شطاه مصر می‌بافته‌اند.

شَطوی نوعی **پارچهٔ کتان** نازک که در کازرون تهیه می‌شده است.

شِعار **جامه** که زیر **جامه** دیگر پوشند، جامه که متصل به بدن باشد مثل **قبا**، **ازار** و **کلاه**، جامه‌ای که بر تن ساید مانند **پیراهن**.

شَعر نوعی **جامه** ابریشمی نازک اعلا،**چادر**،نوعی جامه ابریشمی سیاه رنگ.

شَف **پارچه** یا پرده نازک.

شَفوار **شلوار، ازار**، **زیرجامه**.

شَقایق **نَمط** نوعی **جامه** که گلدوزی شده باشد.

شَقه **پارچه** **جامه**، جامه پیشین شکافته.

شِکرآویز نوعی **دستار** که گوی یا گلوله‌های آویخته داشته باشد و خاص بزرگان بوده است.

شِکلک قسمی از **پارچه** **دستار** که به صورت افقی روی دستار قرار می‌گیرد و شکلی خاص به آن می‌دهد و بیشتر در استان خراسان متداول است.

شَکوب **دستار، مندیل**.

شَلم **کفش** مسافر، **چکمه**.

شَلوار **ازار، تنبان، زیرجامه،** تنبان پاچه کوتاه، **پای جامه‌ای** که مسافران پوشند، نوعی از آن شلوار دبیقی است، گاهی شکل این پوشش به شکل بلند با دم پای گشاد و گاهی دم پای مچ مانند بوده است گاهی اوقات شلوار زنان را شلوار نظامی نیز می‌گفته‌اند. زیرا این‌گونه شلوارها در مچ پا تنگ تر می‌شده است. در شبه قاره هند و در کشورهایی مانند هند، پاکستان و بنگلادش شلوارهایی پوشیده می‌شودکه بسیار شبیه (یا می‌شود این‌طور گفت که عین آن می‌باشد)، شلوارهای مردمان خراسان، بلوچستان، کردستان در ایران می‌باشد با همان چین‌های بزرگ و زیاد و با همان گشادی‌های خاص آن که در ایالت پنجاب هند و پاکستان به این‌گونه لباس‌ها پنجابی می‌گویند که شامل یک شلوار بلند گشاد و پرچین به همراه یک پیراهن نسبتاً بلند که بلندی آن به سر زانو یا کمی پایین‌تر از آن می‌رسد و یک شال که روی سر یا دور گردن قرار می‌گیرد که البته این لباس خاص بانوان می‌باشد. و بسیار پرطرفدار و جزء اصلی لباس زنان هندی است و آن را یکی از لباس‌های ملی هند می‌دانند. زیرا زنان هند و پاکستان از آن همه روزه استفاده می‌کنند و از نوع ابریشمی آن با سنگ‌دوزی‌های بسیار ظریف تا کتان و پشمی آن را می‌توان یافت که نوع آخر آن را در ایالت جامو و کشمیر مورد استفاده می‌باشد.

شَلوار خُمره **شلوار** سنتی زنان بلوچ.

شَلوار دَرپ سرپاچه‌های و خمره‌های **شلوار** زنان بلوچ.

شَلوارَبند بند **شلوارو** بهترین آن در آسیای صغیر، توس، ارمنستان به دست می‌آمده است.

شِلیته دامنی در دو نوع کوتاه و بلند با چین و شکن و دالبرهای بسیار در دور کمر و پایین و سوزن‌دوزی‌های هنرمندانه که جوانان کوتاه آن را می‌پوشیدند و پیران بلند آن را، یک نوع دامن ویژه زنان، زنان معمولی و طبقات پایین **شلیته** کوتاه

نمی‌پوشیدند.

شَلیل **جامه‌ای** که زیر زره پوشند، **زرهی** کوتاه که در زیر زره بزرگ پوشند.

شَم **پاپوش، نعلین** چرمی، **کفش** چوبین، کفش چرمی که از چرم گاو یا شتر دباغی نکرده که ریسمان بر آن بندند و بر پا کنند.

شِمشک نوعی **کفش.**

شَمل کفش چوبین ، کفشی که روستائیان پوشند و کف آن چرم وآن را با ریسمان بندند. همچنین: چاروق.

شَمله **شالی** باشد که بر دوش اندازند و بر سر پیچند، مانند **دستار** و علاقه دستار، نوعی چادر که بر خود پیچند، نوعی **فوطه.** همچنین: شاشوله.

شَنگله ریشه دامن جامه و دستار و روپاک از ابریشم و غیره.

شِنل یک نوع **لباس** سینه‌باز بی‌آستین و گشاد که روی دیگر لباس‌ها پوشند.

شَوارک **خرقه.**

شَوازِک تکه‌های رنگین خرقه. همچنین: مُشَوزَکات، مُصَبَغات.

شَوال **تنبان** کلفت و گشاد.

شُوبند پیش‌بند اسب، مرکب از کلمه شوب به معنی **دستار** یا **دستمال** و بند.

شوذر **چادر، شاماکچه، پیراهن** زنانه، پیراهن بی‌آستین، ملحفه، پیراهن بی‌یقه و بی‌آستین (معرب کلمه شادروان).

شُوره زیر بغل **پیراهن، خشتک** زیرجامه.

شُوشی نوعی **خز.**

شُولا **جبه** که روستاییان از پشم درست می‌کنند و در زمستان می‌پوشند.

شُون **تریز پیراهن.**

شَوی **پیراهن.**

شِیر و شِکر نوعی **جامه** ابریشمی نفیس، نوعی ابریشم.

شِیرداغ نوعی **جامه** آستین کوتاه.

شِیروانی **لباسی** که مردان پارسی (زرتشتیان هند) در هند می‌پوشند و عبارت از یک لباس بلند تا بالای زانو به رنگ‌های متنوع و جلو باز که با دگمه بسته می‌شود.

شیروشکری **پارچه‌ای** است ابریشمین به رنگ سفید یا نخودی

که برآن با ابریشم قهوه‌ای یا زرد تیره سوزن‌دوزی می‌کردند که عمامه شیروشکری بسیار معروف بوده است.

شیرین‌باف نوعی **جامه** لطیف که نه بسیار نازک و ظریف باشد و نه بسیار کلفت و ستبر که به هندی به آن میشا گویند.

شیله نوعی **پارچه** در هند.

ص

صاجی جامه ابریشمی خطدار و نقش‌دار.

صُحاری نوعی **جامه** که در صحار یمن بافته می‌شده است.

صدار نوعی **جامه** که سرش مانند مقنعه است و دامن آن دوش و سینه را می‌پوشاند. همچنین: پیرهن‌چه.

صُدر لباچه . همچنین:صدریه.

صُدره سینه‌پوش، **کرته** کوچک، پیراهن نیم‌تنه، **لباچه.**

صِفیق جامه محکم بافته شده که آن را تنک بافته باشند.

صقایی نوعی **پارچه** که در شهر صنعا در یمن می‌بافته‌اند، نوعی **جامه.**

صندل کفش راحتی، **نعلین،** دم‌پایی، کفش زنان.

صورت‌بند نقاب.

صوف پشم، نوعی **جامه** خشن و گنده پشمی، نوعی پارچه ابریشمی که کمی پنبه دارد و نوع خوب آن را در یزد می‌بافند.

صوف رومی نوعی پارچه خشن که زاهدان و صوفیان می‌پوشیدند.

صوفی چه لباس صوفیان.

ض

ضَريح خز سرخ (معرب آسرنج).

ط

طابقی نوعی **دستار** که آن را بدون تحت‌الحنک بر سر بندند.

طارونی نوعی **جامه** ابریشمی، نوعی پارچه **خز**. همچنین: خزطارونی.

طاس بقچه مجموعه اسباب حمام شامل **لنگ**، **لباس‌ها**، وسایل شستشو.

طاس **جامه** زردار.

طاس **کلاه** نمدی.

طاق نوعی **جامه** پوشیدنی، **فرجی** و **جبه** پنبه‌دار، **ردا**، **طیلسان**، پارچه‌ای سبز که بر دور گردن بندند، جامه علما و زهاد.

طاقه یک عدد **جامه**.

طاقی نوعی **کلاه** بلند تاجدار، نوعی **کلاه**؛ **قبای** بلند دوتایی.

طاقیه **عرق‌چین** کوچکی که زیر **عمامه** بر سر گذارند، در ایران نوعی پوشش سراز پارچه که به شکل نوار می‌باشد نوعی از آن طایقه مخروطی، **طیلسان**، نوعی کلاه بلند مخروطی شکل شبیه کلاه درویشان. طاقیه ترکمانی را کلاه سپاهیان عثمانی می‌گفته‌اند.

طَبری نوعی **لباس** که در ولایت طبرستان پوشیده می‌شده است.

طِراز حاشیه و کناره، قسمتی از پارچه کم‌عرض و مستطیل‌شکل که به رنگ دیگر بافته یا سلسله‌دوزی کرده باشند و یا از پارچه دیگری روی زمینه اصلی پارچه دوخته باشد، جامه پادشاهی، جامه قیمتی فاخر که برای زینت پوشند، نگار جامه (معرب کلمه تراز).

طَربوش **سرپوش**، **روسری**.

طَرطور نوعی **کلاه** بوقی‌شکل زنانه

که بالای آن نوک‌دار نبود.

طَرغو نوعی **پارچه** که ابریشمی و سرخ‌رنگ بود. همچنین: ترغو.

طَرف بند زر و نقره که بر کمربندند، کمربند.

طُره تارهای طلایی که یک‌جا کرده بر گوشه دستار زنند، نگار جامه.

طَمیم بُرد سپید که از آن لباس فاخر دوزند، نوعی پارچه و جامه فاخر مانند اطلس.

طَیلسان نوعی **ردا** و **فوطه** که خطیبان و قاضیان بر دوش می‌اندازند. پرده ساده‌ایست که روی سر و شانه می‌اندازند، لباس فقرا و استادان علوم الهی بوده است، چادر، جامه‌ای که بر دوش اندازند (تالشان فارسی).

ظ

ظَافیه زره.

ظَرائفی نوعی پارچه که در زمان عباسیان رواج داشته است.

ع

عَبا نوعی پوشش، **روپوش** از پارچه نازک یا کلفت پشمی دست‌باف که بلند، باز و فراخ دوخته شده است و بر شانه انداخته می‌شود و تا مچ پا را می‌گیرد و جز لباس‌های سنتی اعراب می‌باشد، نوعی روپوش کوتاه و جلو باز است که آستین ندارد ولی سوراخ‌هایی در آن قرار دارد که دست‌ها از آن می‌گذرد. و در قدیم برخی شهرها به فراهم آوردن عباهای ممتاز شهرت داشته‌اند نظیر عبای نایینی، عبای بوشهری، عبای کرمانی و قزوینی و همچنین عبای جنابی (منسوب به جنابه در سواحل خلیج فارس)، عباهای چاچ (شهری که اکنون در آسیای میانه می‌باشد) عباهای گواشیر و شام.

عِبادیه نوعی **کلاه** بلند دراز در زمان سامانیان.

عَتاب نوعی **جامه** قیمتی که آن را خارای عتابی نیز گویند.

عَتابی نوعی **خارا** که جامه‌ایست معروف، نوعی پارچه ابریشمی گرانبهای موج‌دار که در محله عَتابیه بغداد بافته می‌شده است.

عَجائبی جامه که در زیر جامه دیگر پوشند.

عَدل ِشکن نوعی **پارچه** مشکی که در سبزوار برای دوختن **شلوار** به کار می‌رود.

عَدنی نوعی **پارچه** که در شهر عدن تهیه می‌شده است.

عَراقی نوعی **جامه** در زمان امویان.

عَرق‌چین نوعی **کلاه** که در زیر دستار پوشند، کلاه بافته نخی که در گذشته زیر کلاه می‌پوشیدند تا

عرق سر را بگیرد و این کلاه گاهی چرمین یا پارچه‌ای و ابریشم‌دوزی شده بوده است. **عرق‌چین** زنان همراه با سکه و سنگ‌های قیمتی بود. در ایلات زنان برای پوشش سر کلاه یا عرق‌چین زربفت بر سر می‌گذارند و روی آن **دستمالی** می‌بندند و گاه چندین دستمال.

عَرق‌گیر دستمال، رومال، پارچه‌ای که با آن عرق از بدن پاک کنند.

عَرقیه دستارچه و روپاک ابریشمی.

عَسلی پارچه زرد که یهودیان در گذشته برای امتیاز بر دوش جامه می‌دوختند، **جامه‌ایست** مخصوص گبران، بیشتر فقیران هندو بدان رنگ جامه پوشند. همچنین: گرده، جهودانه، غیار.

عَصابه نوعی **پارچه** که به سر و پیشانی بندند، دستار، سربند.

عَطف سجاف دامن جامه.

عَفه پوستینی از پوست بره که موی نرم داشته باشد. همچنین: غفه.

عَقل نوعی نگار جامه.

عَلاقه دستار طره دستار.

عَلَم نقش و نگار جامه.

عَلی رَنگ جامه درویشان.

عَمامه اُبلی نوعی **عمامه** که در غرب دجله (عراق) بافته می‌شده و بسیار شهرت داشته است.

عَمامه الکبیره نوعی **دستار** بزرگ که علما و فقها بر سرمی‌گذاشتند در زمان آل‌زیار.

عَمامه توزی نوعی **عمامه** که در زمان سلجوقیان مردان بر سر می‌گذاشتند.

عَمامه دستار، عرقچینی با قطعه پارچه که به دور آن پیچیده می‌شود و بیشتر سفید رنگ است و از پارچه موسلین درست می‌شود اما از ابریشم سیاه با خطوط طلایی و از **شال** کشمیر یا شال کرمان و از پشم سفید یا سرخ نیز تهیه می‌شود، سادات و بازماندگان پیامبر(ص) عمامه سبز بر سر می‌گذارند این پوشش مخصوص مردان می‌باشد، پارچه‌ای دراز که به دور سر می‌پیچند، تاجران پارسی عمامه شیر و شکری بر سر می‌گذاشتند و روسای تجار عمامه ترمه یا آقا بانویی.

عَمامه سَحاب نوعی **عمامه**، نام

عمامه حضرت محمد(ص)، نام پرچمی مربوط به دوره ابومسلم خراسانی.

عمامه َشرابی نوعی **عمامه**.

عَمانی نوعی ازار.

َعنوان نوعی **جامه** که غلامان بلند مرتبه در دربار سامانیان می‌پوشیدند.

ُعودی نوعی **جامه** ابریشمی سیاه رنگ.

ُعوشر اِستبرق که در اهواز به آن عوشر گویند.

ِعیبه جامه‌دان، صندوقی که از چرم ساخته شده و در آن رخت و جامه و سلاح نگه دارند، **جوشن**.

غ

غُبادیه نوعی **کلاه.**

غدنی نوع **پارچه** و **جامه** طبرستان پوشیده می‌شده است.

غَراره **خود** آهنی باشد. همچنین: غراده.

غَرغن نوعی چرم غیر از **کیمخت،** ساغری که از آن کفش سازند.

غَزنه‌ای نوعی **جامه** که در شهر غزه بافته می‌شده است.

غَژدی **چادر،** خیمه. همچنین: تاژ.

غَفه **پوستین** بسیار نرم و لطیف از پوست بره.

غَلاله **جامه** که به بدن وصل باشد، جامه که در زیر **زره** پوشند، جامه کوچک که در زیر جامه دیگر پوشند، بالش‌چه‌ای که زنان بر سرین بندند تا کلان نماید، نوعی پیراهن آستین کوتاه، نوعی پوشاک نبرد در زمان طاهریان، چیزی که عروسان روی خود را زیر آن پنهان می‌کردند.

غُولتاش **کلاهی** آهنین که روز نبرد سپاهیان بر سرگذارند، **کلاهخود.**

غِیار **پارچه** زردی که یهودیان بر دوش جامه خود بدوزند.

ف

فاختی نوعی **خفتان** از جنس **کرباس** در زمان صفاریان.
همچنین: فاخته‌ای.

فَتان جامه پیش‌باز فراخ، **فرجی**.

فَتح‌پیچ نوعی از پیچیدن **عمامه**.

فتوحی نوعی **قبای** بی‌آستین.

فَدکی نوعی **عبا**.

فَر مخفف افرا است، **تاج**.

فَراویز سجاف دامن **جامه**، سجاف جامه، طراز جامه، ریشه و آویزی که بر دور گرداگرد جامه باشد، نوعی تراز جامه که بر سرآستین یا گریبان دوزند از پارچه دیگری یا رنگ دیگری.

فَرجی نوعی **قبای** بی‌بند گشاده از پیش که گاهی تکمه هم دارد و بیشتر بر روی جامه دیگر پوشند، قبای گشاد موج‌داریست که آن را از پارچه پشمی دوزند آستین‌های آن گشاد و دراز است و کمی از نوک انگشتان می‌گذرد و هیچ شکافی در آستین آن نیست، جامه‌ای که مشایخ بر تن کنند.
همچنین: فرجیه، فروج.

فَرخ نوعی **پارچه** پشمی از موی بز که در یزد تهیه می‌شده است در زمان آل‌بویه.

فَرسان هر جانوری که از پوست آن پوستین سازند.

فَرسَب **جامه‌ها** و **پارچه‌های** رنگارنگی که در نوروز و روزهای جشن در و دیوار، دکان‌ها و خانه‌ها را با آن آرایش کنند. همچنین: فرسپ.

فَرغل قبا، ملافه، لحاف و **بالاپوش**.

فَرغیش گریبان و دامن و آستین

رفته، **پوستین** کهنه‌ای که موی‌های آن از درازی بر زمین کشیده شود.

َفرگل نوعی **پیراهن** برای سرما.

ُفرو نوعی **پوستین** که از پوست روباه سازند، **جبه** مانندی که آستر آن از پوست برخی جانوران باشد. چادر شب. همچنین: معرب پروه، فروه.

َفروز جامه‌ای که از رنگ دیگر گرد آن جامه درگیرند (معرب َپروز) یعنی پیرامن جامه، طراز جامه، این کلمه از کلمه اَفریز نیز گرفته شده است به معنی دیوار.

َفش شمله و دنباله **دستار**، سردستار که به مقدار یک وجب یا کمتر فرد گذارند، گلیم درشت باریک تار (معرب کلمه َپش)، پرزهای **حوله** و مانند آن، **طره**، دنباله هر چیزی، **ازار، زیرجامه.**

ِفقه زره.

َفندقی بَرد.

ِفنک جانوریست که پشمش سفید رنگ می‌باشد و از پوستش پوستین درست می‌کنند، نوعی **پوستین** و **جبه** از پوست روباهی بسیار لطیف و پرمو.

ُفوته شالی که نوعروسان در کلات نادری خراسان بر سر اندازند (معرب پوته).

ُفوطه َبصری نوعی **فوطه** که در شهر بصره در عراق بافته می‌شده است.

ُفوطه کمربند، جامه نادوخته، **لُنگ حمام، دستار، فوطه** در اصل دارای ۴ معنی است ۱. نوعی **شلوار** نازک و قطعه پارچه‌ایست که برای پوشاندن عورت و ران‌ها به کار می‌رود و برای مردان لنگ است ۲. نوعی **عمامه** یا قطعه پارچه‌ایست که به سر پیچند ۳. قطعه پارچه‌ایست که برای حفاظت در برابر آفتاب به پشت می‌اندازند ۴. پارچه نازک یا پیش‌بندی است که هنگام داخل شدن به حمام به کمر می‌بندند، حوله، جامه نگارین، چادر خط‌دار، نوعی جامه که از هند آورند. نوعی جامه نقش‌دار هندی که به جای ازار بر کمربندند، حوله، جامه‌ای نگارین، چادر خط‌دار، نوعی جامه که از هند آورند (فوته)، نوعی

جامه‌ای نقش‌دار هندی که به جای ازار بر کمربندند، از انواع آن فوطه بصری و فوطه اهوازی است که نوع دوم آن ابریشمی بوده است که زنان در بر می‌کرده‌اند. و نوعی منسوج بوده است که خاص زاهدان و صوفیان. همچنین: فوته.

فِینه کلاه پشمی که مصریان و ترکان عثمانی بر سر می‌گذارند شکل آن بلند و مخروطی دارای منگوله است و البته در تمام شمال آفریقا رایج بوده است معمولاً به رنگ سرخ و گاهی به رنگ سفید نیز بوده است.

ق

قادری نوعی **لباس** تنگ.
قأقم پوش آن که **لباس** سپید تابدار پوشیده باشد.
قاُقم جانوریست که از پوستش پوستین می‌سازند و بسیار سفید و نرم است.
قَب قسمت بالای گریبان **خرقه**.
قَبا پوستین **پوستین** مانند **قبا**.
قَبا **جامه** دولایی، جامه‌ایست که بر روی لباس‌های دیگر یا بر روی پیراهن پوشند و دارای تکمه و قیطلانی است که با مادگی یعنی حلقه قیطانی از زیر و رو بسته می‌شود و گاهی کمر بر روی آن می‌بندند و پیش باز است و مانند خرقه پیش بسته نیست، لباسی ساده با یقه‌ای باز و دو جیب با دهانه عمودی از دو طرف تا زیر زانو ساده و کمرچین که روی پیراهن پوشند جلوهایش را روی هم آورده بر روی آن شال می‌بستند، لباس روی مردانه‌ایست که ایرانیان پوشند و به طور مورب از زیر بغل باز می‌شود و گاهی آن را با پوست آستر می‌کنند و مانند یک پاچین زنانه گشاد می‌باشد ولی قسمت بالای آن بسیار تنگ است و دوبار از روی شکم می‌گذرد و در زیر بغل بسته می‌شود به این صورت که بار اول زیر بازوی چپ و بار دوم قسمتی که روی اولی می‌افتد و در زیر بازوی راست، یقه باز است و آستین‌هایش تنگ ولی بیش از حد لازم دراز می‌باشد و بالای بازوها آن را چین می‌دهند و به مچ آن

تکمه می‌دوزند و روی باسن به بدن می‌چسبد و با یک شال (کمربند) دولا به پهنای چهار انگشت پاکیزه و فاخر روی آن را می‌بندند، نیم‌تنه بلندیست که بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشند و پارچه آن نخی نازک است رنگ آن زرد، سبز یا سرخ می‌باشد و بسیار صاف دوخته می‌شود و تا نیمه ساق پا می‌آید یقه آن باز و هلالی است طرف راست آن روی شکم می‌افتد و در زیر بغل چپ با بندهایی بسته می‌شود و طرف چپ لباس روی آن و به وسیله چهار بند در طرف راست بسته می‌شود اما یکی از این بندها هرگز بسته نمی‌شود بلکه روی بندهای دیگر آویزان است و تا روی کمر بسیار تنگ و به بدن قالب می‌باشد و از کمر به پایین گشاد است و نمای آن از پایین به شکل یک زنگ گرد درمی‌آید آستین‌های آن کاملاً چسبان و بسیار دراز است و به همین علت آن را چین می‌دهند که از مچ دست نگذرد و بیشتر آن را با مچ بسته بدون تکمه می‌پوشند جنس آن از پارچه ساده‌ای است اما گاهی افراد عالی‌رتبه از **اطلس** یا **پارچه زربفت** درست می‌کنند و در تابستان از پارچه بدون کرک است، جامه کوتاه پیش گشاده جامه که روی ارخالق پوشند (قباه) و انواع مختلف دارد ۱. قبای داوری ۲. **قبای خلعتی** ۳. قبای دارایی (نوعی **پارچه** ابریشمین به این نام)۴. قبای گیلانی یا اُریده گیلانی ۵. قبای قَدک آبی که در مرو مخصوص عوام‌الناس بوده است ۶. قبای اَشرفی ۷. قبای قَدک حُسینی۸. قبای **بَرک** ۹. قدک بیدگلی۱۰. قبای **قَدک** کاشی ۱۱. قبای قدک یزدی ۱۲. قبای سه چاک۱۳. قبای زَری که خاص زنان زرتشتی یزد بوده که در زمستان می‌پوشیده‌اند ۱۴. قبای قَطنی (پنبه‌ای).

قَبا کردن چاک کردن **جامه** و **پیراهن**.

قَبا نمد **بالاپوش** بارانی نمدی.

قَباچای **قبای** کوچک (قباچه)، نوعی کلاه زمستانی.

قَباچه قبای کوچک، **جامه** کوچک، نوعی کلاه که برای دفع سرما پوشند. همچنین: قابچا ـ قباچای.

قَباع مقنعه‌ای که در اسپانیا زنان مسلمان به کار می‌بردند.

قَباُمحمد بالاپوش نمدی.

قَبای پیشواز قبایی که پیش آن گشاده باشد مانند **پیراهن.**

قبای عَتابی نوعی **قبا** در زمان سلجوقیان که در محله عتابیه بغداد بافته می‌شده است و دارای خطوط عمودی یا جامه مخطط می‌باشد.

قَبای غَزنی نوعی **قبا** به رنگ سفید برای زنان.

قَبایه کهنه و پوشش که برای قنداق بچه‌ها به کار می‌رود.

قَبایی.زره زره ای مانند **قبا.**

قَبرَصی نوعی **جبه** خشن و پشمین.

قُبقاب نوعی **نعلین** چوبین در زمان سلجوقیان که عرفا و صوفیان می‌پوشیده‌اند.

قُبنی نوعی **جامه** از کنف که در حوالی شوشتر و اهواز تهیه می‌شده است.

قَدک جامه کرباس رنگین؛ پارچه غیر ابریشمی رنگین.

قُرام پرده رنگین نقش‌دار، پرده باریک و نازک، جامه از ابریشم رنگین نگارین.

قَردمانیه زره ستبر، کلاهخود، قبای لایه‌دار ستبر (معرب کلمه کرد ماند).

قَرطاط جامه پشمین، گلیم، پلاس(کوردین).

قُرَطق نوعی **جلیقه** که جلو و پایین آن به صورت منحنی و بدون زاویه بوده است و در زمان سلجوقیان مردان می‌پوشیده‌اند.

قُرطه فَتحی پیراهن سبز که به سرخی زند.

قُرطه معرب **کُرته**، نیم‌تنه، نوعی **جامه** کوتاه زنانه که شانه‌ها را می‌پوشانیده است و تا میانه بدن می‌آمده است و از انواع آن قرطه چینی و قرطه رومی بوده است و در زبان عربی به آن **قرطق** نیز گویند. قبای یک‌لا، پیراهن. (کرتک در زبان کردی).

قِرطی نوعی **پارچه** سبز و سیاه.

قَرقری نوعی پیچیدن **دستار.**

قَرقل نوعی **جامه** مخصوص زنان.

قَرقوبی جامه‌ایست که در عراق

عرب بافند.

قَرقومی نوعی **جامه**.

قِرمز دانه‌ای که با آن ابریشم را رنگ می‌کنند.

قِز جامه ابریشمین.

قِز خُطائی نوعی **حریر** سرخ‌رنگ که در مغولستان بافته می‌شده است و در ایران طرفداران بسیار داشته است.

قَزآکند جامه که از ابریشم خام آکنده کنند و در جنگ پوشند و شمشیر بر آن کارگر نیست، خفتان، جامه خواب. همچنین: قزاغند، کزآکند، کژآکند، کژآگند.

قِزآگند زره، جامه که از حلقه‌های آهن درست شده است و در روز جنگ پوشند جامه پنبه و ابریشم آگنده‌ای که در روزهای جنگ در زیر زره پوشند. همچنین: قزآکند، معرب کلمه قزآگند.

قَزین نوعی **پارچه** که در زمان سامانیان در مرو بافته می‌شده است.

قَسبند کمربند. همچنین: معرب کلمه کسبند.

قَشبانیه جامه کهنه، برگرفته از کشه و بان به معنی پالان‌دار.

قَشیب جامه نو.

قَصب جامه از **کتان** و ابریشم بافند، نوعی پارچه ابریشمی نازک و لطیف، جامه کتان نازک، و **قصب** بافته می‌شده است و در دوره زرتشت است و این کلمه معرب کسب می‌باشد و این پارچه در هند بسیار مشهور بوده است واحد آن قصبی می‌باشد.

قَصب رَنگین حریر نقش‌دار رنگارنگ.

قَصب سه دَامنی جامه چاک‌دار.

قصب مصری نام پارچه‌ایست که در مصر بافند.

قَصبچه پارچه **کتانی**.

قَطوائی نوعی **عبا** که در زمان خلفای راشدین پوشیده می‌شده است.

قَطی پارچه پینه‌ای.

قَطی کرباس، جامه که تار آن از ابریشم و پود آن ریسمان پنبه باشد.

قَطیفه جامه پرزدار خوابناک که با آن پس از بیرون شدن از گرما به تن خود را خشک کنند.

قَطیفه نوعی **پارچه** گرانبها؛ **حوله** بزرگ حمام.

قَفاز نوعی **دستکش** پنبه‌دار آستین مانندی که در سرما دست‌ها را در میان گذارند.

قُفطان نوعی **لباده** که از ماهوت سیاه یا کبود که بلندی آن تا نیمه ساق پا بود و از داخل طرازدوزی شده بود و آستین آن تا حدود آرنج بود و در زمان عباسیان تجار و صنعتگران می‌پوشیدند.

قَلمکار نوعی **پارچه** که به نقوش رنگارنگ تزیین شده باشد و **قلمکار** اصفهان بسیار مشهور است.

قَلمی نوعی **بَرد** که خط‌دار باشد به خطوط راست.

قَلندرا نوعی **پارچه** ابریشمی.

قَلنسوه نوعی **کلاه** ایرانی که اشکال گوناگون دارد که بلند و نوک‌تیز بوده است و اعراب از ایرانیان اقتباس کردند، شب‌کلاهی که در زیر عمامه بر سر می‌نهادند (**طربوش** در زبان عربی)، کلاه ساده بی‌لبه مانند عرقچین که در مشرق زمین پارسایان بر سر می‌گذاشته‌اند. همچنین: معرب کلمه کله‌پوش.

قُماش جامه ابریشمی، به معنی **پارچه** می‌باشد و جمع آن اقمشه می‌باشد.

قُماط **قنداق** کودکان.

قَمیص یک نوع **پیراهن** که مردان روی شلوار می‌اندازند و سفیدرنگ است آستین‌های آن گشاد و بلندی آن تا مچ می‌رسد دامن آن تا نیمه ساق پا می‌آید و در قسمت جلو تا روی ناف باز است، پیراهن، پارچه‌ای پنبه‌ای سپید، نازک و لطیف که از آن پیراهن سازند در هند و پاکستان به آن کمیس گویند و زنان نیز پوشند در واقع در پاکستان یک پیراهن نسبتاً بلند که تا روی زانوها را می‌پوشاند و لباس سنتی زنان آنجا محسوب می‌شود این پیراهن با شلوار سنتی گشاد (مانند **شلوار** مردان بلوچ یا خراسان می‌باشد) پوشیده می‌شود و در واقع این لباس برگرفته از ایرانیان و افاغنه بوده است که به تدریج در شبه قاره هند به صورت لباس سنتی و ملی درآمده است.

قِناع پوششی که بالای **مقنعه** باشد، مقنعه، پرده.

قَناویز **پارچه** ساده ابریشمی.

قَنتوره نوعی **جامه** رنگین که دامنش کوتاه باشد و بند بسیار دارد.

قَنداره نوعی **کفش** روباز با چرم سیاه و براق برای زنان در دوره قاجاریه.

قُندر سگ آبی که از پوست آن لباس تهیه کنند. همچنین: قندس، معرب کلمه گندسگ.

قَندز پوستی که سلاطین از آن **پوستین** و **کلاه** درست کنند.

قَواره **پارچه** گرد که خیاط وقت پیرایش پیراهن از محل گریبان بر می‌آورد.

قُوقه تکمه کلاه و گریبان. همچنین: قوقو.

قُوهی **جامه** که در قوهستان (قهستان، کوهستان)، (شهرستانی میان نیشابور و هرات است) درست شده باشد و بسیار نیکو است.

قِهزی یک نوع **پارچه** پشمین سرخ که گاه سرخ که گاه ابریشم نیز دارد.

قِیطون آن‌چه از نخ ابریشم بافند و برزه دامن و گریبان **جامه** دوزند.

ک

ِفروکبل پوستین کوتاه.

کاتبی نوعی جامه، نیم‌تنـه کوتـاهی که به مناسبت فصل با آسـتین و یا بدون آستین بود و با آسـتین و جلو بسته آن را کاتبی مـی‌گفتنـد که با زنجیره همـراه بـوده اسـت. همچنین: کادبی.

کارپیچ لفافه که زری‌دوزان از پارچـه سازند.

کارگیر نوعی **پارچه** درشت و ستبر.

کالا پارچه ابریشمی.

کالا لباس، پوشاک در زبان فارسـی دری.

کالک نوعی **نعلین**.

کاله پیراهن کوتـاهی کـه در دو طـرف چاک دارد و **شلیته** از زیر آن نمایـان است و زنان در سبزوار پوشند.

کالیار نعلین و **پاپوش**.

کبوترُدم علاقه دسـتار و **کمربنـد** که به روی طرف راسـت ایسـتاده باشد.

کَپره نوعی **پارچه**.

کَپنک بالاپوش نمدین که چوپانان و درویشان در زمستان مـی‌پوشـیدند این لباس گشاد با آستین‌های بلنـد بوده است که جلوی آن باز بوده و در تبریز تهیه می‌شده اسـت،نوعی قبای نمدی، پوششی پشـمین کـه مردمـان فقیـر در زمسـتان مـی پوشند و ان تا کمر است و آسـتین هم ندارد.همچنین: پرمک.

کُتابه پارچه نقش‌دار گران‌قیمت.

ِکتابه کناره **پارچه** و حاشـیهماننـد و باریک آن.

کَتان ِمثقالی نوعی **کتـان** بسـیار نفـیس که بسیار نازک و لطیف می‌باشد.

کَتان نوعی **پارچه** نازک که از پوست گیاهی بـه همـین نـام بافنـد و در

برابر نور ماه می‌پوسد و پاره می‌شود و طبیعت آن سرد و خشک است و پوشیدنش باعث خارج شدن رطوبت و عرق از بدن می‌شود و گویند اگر کسی خواهد لاغر شود در زمستان جامه **کتان** نو پوشد و در تابستان کتان شسته و اگر خواهد لاغر نشود در زمستان جامه کتان شسته پوشد و در تابستان جامه کتان نو.

کُتج کمربندی که اهل ذمه بر کمربندند.

کَترا نوعی **کفش** که در سیستان و بلوچستان می‌پوشیده‌اند و از لیف درخت خرما تهیه می‌شده است.

کَتراک کفش حمام در بیرجند.

کِتی ریسمانی باشد که کشتی‌گیران خراسان بر کمربندند و زناز نیز گویند، ریسمانی باشد که ترسایان و هندوان بر کمربندند و گاهی بر گردن افکندند.

کَجک پری سیاه و کج که زنان و شاطران بر سر می‌زنند.

کَجیم برگستوان را گویند و آن پوششی است که در جنگ پوشند.

کَجین گستوانی باشد که درون آن را ابریشم کج (نوعی ابریشم کم‌بها) نهاده باشند و در روز جنگ پوشند.

کُحلی جامه سیاه که بیشتر زنان در ایران می‌پوشیدند، جامه سرمه‌ای‌رنگ.

کَخا نوعی **کفش**.

کَراد جامه کهنه و پاره‌پاره.

کَراده جامه کهنه و پاره.

کَراره جامه کهنه و پاره‌پاره.

کَرباس جامه سفید، جامه که از پنبه درست شده باشد، مشابه پارچه متقال با بافت درشت‌تر برای **آستر یا** رویه قبا برای فقرا، پارچه سفید ململ، **پارچه پنبه‌ای** سفید، پارچه کتانی.

کَربلایی نوعی **جامه** و پارچه خط‌دار.

کُرتَک جامه کوتاهی که مانند زره می‌پوشند و آستین‌های آن به آرنج می‌رسد.

کُرته پیراهن، جامه و قبای یک‌لایی، نیم‌تنه، در زبان عربی به آن قرطه گویند، در هند و پاکستان به آن کورتا می‌گویند، که مانند **کمیس** یا تمیس زنان پاکستان می‌باشد و اکنون جزو لباس‌های سنتی زنان کشور هند

محسوب می‌شود که البته اصل آن از ایران می‌باشد و همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد با یک شلوار بلند و گشاد یا با یک شلوار بلند و تنگ چسبان که به آن در زبان هندی چوری‌دا یا چوری‌دار می‌گویند (زیرا در زبان هندی چوری به معنی النگو می‌باشد و در واقع وقتی به این پاچه این شلوار نگاه می‌کنیم مانند النگوهایی است که روی هم افتاده است و فقط قسمت زانو به پایین آن بسیار تنگ می‌باشد و قسمت زانو به بالای آن نسبتاً گشاد تا بتوان به راحتی نشست).

کَرج گوی گریبان، چاک جامه، پارچه‌ای که از گریبان جامه بریده بیرون آورند.

کَردبیته قبای کوتاه نیم‌آستینی که تا میان ران را می‌پوشاند.

کُردی نوعی نیم‌تنه کوتاه که جلوباز بوده بدون آستین و نوع یعقوب‌خانی آن که ابریشمی بوده بسیار مشهور بوده است.

کَرزن تاجی که از دیبا درست شده باشد، نیم‌تاج که پادشاهان گذشته گاهی بر سر می‌نهاده‌اند و بیشتر بر بالای سر خود جهت تبرک می‌آویخته‌اند (معرب کلمه گرزن).

کَرسف پنبه (معرب کلمه کرشف).

کُرفه کُرته، پیراهن بلند. همچنین: کرتک.

کِروی نعلین. همچنین: نالی.

کَری پاشنه.

کَزاد جامه کهنه پاره‌پاره. همچنین: کراد، کراره.

کَژاغنه جامه باشد که درون آن را ابریشم پر کنند و بدوزند و در جنگ پوشند. همچنین: کژ آغوش، کژآکنه، کژ اکندش، کج آغنو.

کَژیم پوششی است که در جنگ پوشند و درون آن را ابریشم کج پر کنند و دوزند. همچنین: کژین، کجیم، کجین.

کَسا جامه.

کَسای رودباری نوعی **کسا** که در شهر رودبار تهیه می‌شده است.

کِسب نوعی **پارچه کتانی** که در کازرون تهیه می‌شده است.

کَسب نوعی **پارچه** هندی که معرب آن قصب است.

کُستج بند پشتواره که از لیف خرما

سازند (معرب کسته).

کُستین کمربند (کستی) کمربن زرتشتیان مرکب از هفتاد و دو نخ از پشم سفید گوسفند که به دست زن موبدی بافته شده باشد و ۷۲ نخ آن به شش رشته تقسیم شده و هر رشته دارای ۱۲ نخ می‌باشد که عدد ۷۲ اشاره ۷۲ بخش یسنا که مهم‌ترین بخش اوستاست برمی‌گردد و ۱۲ مربوط به ۱۲ ماه سال و ۶ مربوط به ۶ گهنبار (اعیاد دینی سال ۹ می‌شود. کستی را باید سه بار بر دور کمر بست به نشانه سه اصل پایه دین زرتشتی. (کستیج).

کِسوت جامه پوشیدنی، جامه عرفا و اهل تصوف.

کَش‌کُلله نوعی **کفش** که سیاحان و شاطران پوشند، و پیاده‌روان و قاصدان و پیک‌های پیاده، نوعی نیم‌چکمه.

کِشمیره پارچه پشمی در زبان فارسی دری.

کِشیده نوعی نقش که روی پارچه می‌دوزند.

کِشیده‌دوزی نوعی زردوزی با نخ‌های طلایی.

کَفچه نوعی **قبای** پیش‌باز.

کفش بی‌مَرغی کفش مخصوص زنان که فقط پنجه داشته است و در استان خراسان پوشیده شده است.

کفش جامگی گیوه.

کفش جَسته کفش نعلداری که پاشنه‌اش بلند باشد.

کفش چُوبی نوعی **کفش** که از چوب مسطح و تقریباً بیضی‌شکل که بر قسمت پیشین آن تسمه‌ای از چرم نصب کنند تا پنجه پا در آن رود و غالباً قسمت زیرین این چوب دو برجستگی دارد تا گل و خاک بر آن ننشیند. این قسم کفش را بیشتر در گیلان و مازندران زنان می‌پوشیده‌اند و در نواحی دیگر در حمام بر پای می‌کردند.

کفش زَرین کفشی که خود آن یا قسمت‌هایی از آن از زر ساخته شده باشد، اکثراً پاشنهٔ آن.

کفش سَده نوعی **کفش** برای جلوگیری از گلی شدن و سرما که در زمستان در بیرجند پوشیده

می‌شده است.

کفش گرگوی **کفش** با تخت چرمی یا لته‌ای که رویه آن جیر بود به شکل ضربدر و در استان خراسان نواحی بیدخت و بجستان پوشیده می‌شده است.

کفش گوهرنگار **کفشی** که با جواهرات وگوهرها تزیین شده باشد.

کَفگوگ **کلاه** کهنه و مندرس.

کَفن **جامه‌ای** که مرده را در آن می‌پیچند.

کَفه حاشیه پیراهن، طره بالایی جامه که ریشه نداشته باشد.

کَفی نوعی **لباس** فرسوده برای درویشان.

کُلاپُشت **جامه** سیاه و سبز که پشم گوسفند بافند و مردم گیلان و مازندران پوشند. همچنین: کلاه پشته.

کَلاپشت **جامه** پشمی سیاه مخلوط.

کَلاُپشت جامه سیاه و سبز که از پشم گوسفند بافند و مردم گیلان و مازندارن پوشند. همچنین: کلاپشته.

کَلاخی **عصابه** و سربندی ابریشمین نازک و رنگارنگ که زنان بر روی چارقد بر سر بندند. همچنین: کلاغی.

کَلاش نوعی **کفش** مخصوص مردان در کردستان که با قلابدوزی و از پوست می‌باشدکه تخت این کفش به راحتی قابل ارتجاع است یعنی بسیار نرم می‌باشد.

کلاغی: چارقدی است بزرگ که زنان بر سر کنند، سربند، روسری بزرگ سیاه گاهی با چاپ باتیک که دور سر بسته می‌شود و بیشتر در میان روستاییان و ایلات و عشایر رواج دارد. همچنین: کلاخی.

کُلاله **پیراهن** زیر و سینه‌بند.

کُلاه استوانه‌ای **کلاه** بلندی که در ایران باستان مردان بر سر می‌گذاشتند.

کلاه بارانی **کلاهی** که از **سقرلات** (نوعی پارچه) درست می‌کردند و در روزهای بارانی بر سر می‌گذاشتند.

کلاه بَندار **کلاه** بی‌لبه زنان.

کلاه بُوقی **کلاهی** که به شکل بوق و نوک تیز است.

کلاه پوستی **کلاهی** که از پوست جانوران تهیه شده باشد.

کلاه تاتاری کلاهی که تاتارها بر سر می‌گذارند. همچنین: تتری.

کلاه تاج پادشاهی، **افسر**، چیزی باشد که از پوست یا **پارچه زربفت** و غیره دوزند و بر سر گذارند، **سرپوش**، **دستار**، سربند، **عصابه**، و هر چیز بر دور سر پیچند.

کلاه ترکمانی نوعی **کلاه** دراز و مخروطی شکل ویژه ترکمانان که در انتهای خود قدری کج می‌شد و در زمان سلجوقیان مردان بر سر می‌گذاشتند.

کلاه توپی نوعی **کلاه**.

کلاه َجوار نوعی **کلاه** مخروطی که دو یا سه دستار گرداگرد آن می‌بستند و روی همه آن **دستارها** دستاری به رنگ سیاه بسته می‌شد و در زمان سلجوقیان مورد استفاده بوده است.

کلاه چهارَپر نوعی **کلاه** خاص غلامان غزنویان.

کلاه خسروی تاج پادشاهان.

کلاه خسروی **کلاه** و **تاج** پادشاهی.

کلاه دو شاخ نوعی کلاه در زمان سلجوقیان توسط مردان پوشیده می‌شده و از آن به منزله اجازه مخصوصی بوده است یا مانند امتیاز به کسی که دارای رتبه سپاهی‌گری و یا والی‌گری بوده است و به صورت دوشاخه بوده، نوعی کلاه مخصوص درباریان غزنوی.

کلاه دوپر نوعی **کلاه** خاص غلامان غزنویان.

کلاه َزنگله **کلاهی** است که از آن زنگله و دم روباه از آن آویزان باشد و محتسبان بر سر کم‌فروشان نهند و در بازار بگردانند جنس این کلاه چوبین بوده است. همچنین: کلاه شیطانی، تخته کلاه.

کلاه َسموری نوعی **کلاه** که در زمان سلجوقیان پوشیده می‌شده و خاص مردان بوده از پوست **سمور**.

کلاه سیاه نوعی **کلاه** که در دربار غزنویان رایج بوده است.

کلاه َشب‌پوش **کلاهی** که شب پوشند، شب‌کلاه.

کلاه َشته‌دار نوعی **کلاه** با مهره‌های رنگین برای زنان در

استان خراسان.

کلاه شَقه کلاه مستطیل شکافته از میان.

کلاه قاضی نوعی **کلاه** خاص قضات و چون به شکل خمره بوده است اعراب آن را دنیه می‌نامیدند.

کلاه قُبه نوعی **کلاه** خاص صوفیان در زمان سلجوقیان.

کلاه قَجری کلاهی از جنس ماهوت با رنگ‌های گوناگون تزیین یافته با ترمه‌دوزی، پادشاهان جواهری روی این کلاه نسب می‌کردند سپس شکل کلاه نمدین بلند استوانه‌ای در میان مردم رواج یافت.

کلاه قَرص نوعی کلاه محکم و لایه‌دار با نوار زری‌باف در استان خراسان برای مردان.

کلاه قِزلباش کلاهی که در زمان صفویه دراویش و صوفیه بر سر می‌گذاشتند و ۱۲ ترک داشت. از نوعی ماهوت کلفت قرمز رنگ با آستر پنبه‌ای درست شده است، دهانه آن تنگ و قد آن نیم‌پا است و در بالا حدود و دارای چین‌خوردگی است و در زمان شاه اسماعیل اول صفوی سربازان قزلباشی بر سر می‌گذاشتند و بعدها کلاه درباریان و فرمانداران شد.

کلاه قُندوز نوعی **کلاه** از پوست سگ آبی و رنگ آن سیاه یا خرمایی بوده است که همراه با ترک بر سر می‌گذاشتند در زمان سلجوقیان.

کلاه کِیانی کلاه پادشاهان.

کلاه مُزدوجه نوعی **کلاه** که صوفیان بر سر می‌نهادند و شکل آن مخروطی بود از کاغذ و کرباس درست می‌شد و در واقع دو نوع کلاه مجزا بود که میانشان از پنبه یا کاغذ پر می‌کردند.

کلاه مَزیجی باشلق، نوعی **کلاه** که در زمان هخامنشیان مردان بر سر می‌گذاشتند.

کلاه مُشیرالدوله‌ای کلاهی مشکی مقوایی قیفی که پایین آن پهن و بالای آن تنگ بود و میرزا حسن مشیرالدوله رسم کرده بود و بر سر گذاشتن این کلاه نشانه تشخص بود.

کلاه مولوی کلاه دراز که درویش بر سر نهند.

کلاه نَخی عرق‌چین در استان خراسان ناحیه فردوس به این نام خوانند.

کلاه نَمدی کلاهی که از نمد درست شده باشد و قدمت این کلاه در ایران بسیار کهن می‌باشد و بیشتر روستائیان بر سر می‌گذارند.

کلاه نوروزی نوعی **کلاه** خاص حکام و بزرگان.

کلاه هزارمیخی نوعی **کلاه** که روی آن سوزن‌دوزی شده بود و خاص صوفیان در زمان سلجوقیان و ترکان.

کلاه‌َحلقه‌ای کلاهی است که شاهنشاهان هخامنشی برای سواری یا شکار بر سر می‌گذاشتند و شکل آن مدور و کوتاه بوده است.

کلاهخود کلاهی که در جنگ به کار می‌رفته است، از آهن یا فولاد درست شده است.

کَلج نوعی پوشش که از پشم بافند و از کشمیر آورند، **پوستین** پشمی کلفت. همچنین: کلچ.

کُلجه جامه بی‌آستین کوتاهی که بر روی قبا پوشند.

ِکلک پشم نرم بز که از آن شال بافند. همچنین: کرگ.

ِکلکینه جامه مخمل، نوعی **پارچه** ابریشمی که مخمل دو خوابه نیز گویند.

ِکلل پری از مرغ که پادشاهان و جوانان بر دستار یا کلاه نهند.

کَلوته کلاهی گوشه‌دار و پر پنبه که برای کودکان دوزند و گوش‌های آن را در زیر جامه ایشان بندند، **مقنعه**، و این برای دخترکان به منزله کلاه است ، کلاه صوفیان. همچنین: گلوته.

کَله‌بَند نوعی **روسری** سربند زنان که از پارچه نخی زیر گلو با بندک بسته می‌شده است و در نواحی تایباد، تربت جام و خاف (خواف) پوشیده می‌شده.

کَله‌پوش شب‌کلاه، کلاه چهارگوشی که دختران بر سر گذارند.

کُلیجه جامه شبه‌دار آجیده، جامه نیم‌آستین کوتاه‌تر از قبا که در روی قبا پوشند (کلیچه) نیم‌تنه‌ای بلند ولی کوتاه‌تر از لباده و سرداری که دامن آن تا روی ران می‌رسید و کمرش نسبتاً تنگ و چسبان بود و آن را از **ماهوت** یا **برک** یا **مخمل** سرخ یا عنابی

درست می‌کردند و بـا یـراق آن را می‌آراستند. زیـر بغـل آن شـکافی داشت که حرکت دست‌ها را آسان مـی‌کـرد و در اصـفهان کلیجـه پوسـتی تهیـه مـی‌شـده اسـت. همچنین: کلجه.

کَما آستین، آستین گرد بـالش‌مانـندی کـه خمیر تنـک کـرده نـان را بـر روی آن گذاشته بر دیوار تنور چسبانند.

کَمخـا جامـه نقـش‌دار ابریشـمی یک‌رنگ.

کَمخاب پشم باریک و نـازک، جامـه نقـش‌دار و زری‌دوزی رنگارنـگ. همچنین: کمخا.

کَمخر جامه نقش‌دار که به رنگ‌های گونـاگون بافتـه باشـند، جامـه نقش‌دار یکرنگ.

کمر دَوال کمربند چرمی.

کَمرا زنار که زرتشتیان بر کمربندند.

کمربند چیزی که بر میان بندند مانند تسـمه چربـی یـا **پارچـه** کـه بـر کمربندند.

کمربند غُباره نوعی **کمربند** خـاص زنان کرد.

کمربند لیره نـوعی **کمربنـد** کـه از سکه‌های طـلا درسـت مـی‌شـده است خاص زنان کرد.

کَمرچین نوعی **پوشاک** که کمـر آن چین‌دار است، نیم‌تنه چین‌دار، نـام قدیمی خرقه. همچنین: کمرچینی.

کَملـه نـوعی **پارچـه** کـه از آن پتـو می‌مالند.

کَملی جامه پشمی است که درویشان و مردم فقیر پوشند و بسیار خشـن و درشت.

کَمه نوعی **کلاه** قلنسوه گرد و دراز.

کِمیخت نوعی **پارچه**، پوست دباغی شده چین‌دار، پوست کفل حیوانات اهلی (اسب و خـر کـه بـه نـوعی خاص دباغی شده باشد).

کَن بخیه که خیاطان بر جامه زننـد و به عربی به آن غَرزه گویند بـه آن کله نیز گویند.

کُنادار نوعی **کفش**.

کُناغ تار ابریشم و ریسمان بود کـه از او بیرم و دیبا بافند.

کَنبوش گلیم ستبری که در زیر زیـن اسب گذارند (معرب کون‌پوش).

کُندکی نوعی **جامه** و **فوطه** پهـن در زمان آل‌بویه، نوعی جامـه کـه در آرجان (آرگان) که در حدود بهبهان کنونی تولید می‌شده است.

کَندیز نوعی دامن بلند که در ایران باستان خاص مردان بوده است که این نوع دامن اولین دامن بلندی بوده است که در ایران باب شده بود.
کَندیس قبا با آستین گشاد که پارس‌ها، آشوری‌ها و بابلی‌ها در قدیم می‌پوشیدند.
کَنیس نوعی **پارچه** و **جامه** که در زمان ساسانیان بافته می‌شده است، پارچه زربفت.
کُوج جبه جامه که در جنگ پوشند.
کُودخ نوعی کفش که در بجنورد در زمان قاجاریه می‌پوشیدند.
کودر چرم نازکی که آستر موزه یا کفش کنند.
کوردی جامه پیشین. همچنین: کوردین، گوردین.
کوردین جامه پشمین. همچنین:کوردی.
کوس گوشه جامه.
کوفیه حریر نوعی **حریر** که در کوفه بافته می‌شده است.
کوفیه نوعی کلاه که مردان مسلمانان در کشورهای اسلامی بر سر می‌گذارند و بیشتر به رنگ سفید می‌باشد.
کوکوز نوعی **پارچه** ابریشمی زردوزی.
کَول پوستینی از پوست گوسفندان سال‌دار و درزهای آن را تسمه‌دوزی کنند. همچنین: کبل.
کِولین‌جا نوعی **بالاپوش** بلند که با سکه تزیین می‌شود خاص مردمان لرستان.
کومَخ نوعی **کفش** که در گیلان زنان می‌پوشند، نوعی کفش که در بجنورد، قائنات و بیرجند نیز رواج دارد.
کِویک تکمه.
کَهکاهی نوعی **کلاه** درویشان.
کُهن جامه جامه کهنه.
کِیج نوعی **پارچه** ابریشمی.
کِیش نوعی **جامه** که از کتان بافند؛ جانوری که از پوست آن پوستین سازند.
کِیل نوعی **پوستین** درویشی. همچنین: کول.
کِیلون جامه که از هفت رنگ بافته باشند.
کِیمال جانوری که از پوستش پوستین سازند رنگ آن کبودرنگ بود و بیشتر از طرف شروان می‌آوردند (شروان شهری است که اکنون در جمهوری آذربایجان می‌باشد).

کیمخـــا پارچــه ابریشــمی زردوزی. **کیمخته** نوعی **پارچه** پشمی.
همچنین: کیمخاب، کیمخواب.

گ

گَبر خفتان، خود.

گَداد لباس فرسوده و پاره، جامه پهن و گشاد. همچنین:گراد.

ـِگراس نوعی **پیراهن** کوتاه تا بالای ران‌ها با آستین بلند و یقه گرد و ساده که با دو، سه دکمه در سر شانه بسته می‌شود برای مردان که در بجنورد پوشند.

گَرج پارچه.

گُرچ شکاف گریبان و کرته و پیراهن.

گُرد پارچه از ابریشم سره،نوعی ابریشم نفیس.

گَرد نوعی **لباس** از پارچه ابریشمی.

ـِگردگریبان پیراهن، هر پارچه سفید.

ـِگرده پارچه زرد گردی که یهودیان جهت امتیاز جامه خود می‌دوختند.

گَردی نوعی روسری نازک زنانه مانند تور که در بیرجند پوشند.

گَرزن تاجی بزرگ که پادشاهان ایران تا عهد انوشیروان آن را داشتند، آن تاج به قدری بزرگ و سنگین بود که با زنجیر بر بالای تخت می‌آویختند و در آن صد دانه مروارید بود به اندازه تخم گنجشک. همچنین: مانند تاج امیرمسعود غزنوی، کرزن.

گَرکینه پوستین.

گَرگ ـِدیزه نوعی **جامه** ابریشمی پرزدار که اطلس نیز گویند.

گَرگابی نوعی **کفش و نعلین.**

گَرگاو نوعی **کفش** که شاطران (پیادروان چالاک) و پیاده‌روان پوشند.

گَرگاو نوعی **کفش** که قاصدان و غلامان پیاده پوشند.

گَرم سوت نوعی **جامه** ابریشمی که

پود آن ریسمان باشد اصل این کلمه هندی است به معنی میان ریسمان چون گرب به معنی پود و سوت به معنی ریسمان می‌باشد که در زبان فارسی گرم به گرب تبدیل شده است.

گره‌بَند **کمربند شلوار.**

گریبان کُردی نوعی پوشش، **جامه‌ایست** که پیش از فصل زمستان پوشند و در زمستان گاهی پوشند.

گَریبانی **پیراهن و کرته، پوستین** که گریبان آن کاتبی دوزند، نوعی پیراهن گشاد، پوستی که بر گریبان پوستین و گرد می‌دوزند.

گُزینه **کرباس** خشن که مردم معتبر از آن لباس می‌دوزند.

گُغر **پارچه** پشمی لطیف که از موی بز به دست می‌آید و از آن **شال** بافند.

گَفت **پارچه** ستبر کلفت. همچنین: هنگفت.

گُل کفش گلی که بر تیماج و سقرلاط کفش دوزند با ابریشم یا گلابتون و گاهی از چوب سازند و در پاشنه کفش تعبیه کنند و گل‌های عاج در آن پرچین نمایند وآن را کوکب **کفش** نیز گویند.

گُلابتون‌دوزی نوعی زری‌دوزی با نخ ابریشم و زر و سیم روی لباس یا کلاه.

گُلاله **پیراهن، قمیص.**

گُلبدن نوعی **پارچه** ابریشمی.

گُلبند نوعی **جامه** رنگین.

گُلچه نوعی زینت به شکل گل کوچک که از ابریشم بر جامه و دیگر چیزها دوزند.

گُلریز نوعی **جامه** ابریشمی که گل‌های سرخ در آن بافته باشند. همچنین: گلریزان.

گُلسون شبکه‌ای که زنان گیسوان خود را در آن پنهان کنند.

گل‌وانی **کمربندی** که روی تارا (تاره) بسته می‌شود خاص عروسی‌ها و مهمانی‌ها. این کمربند جزیی از لباس مردمان لرستان می‌باشد.

گَلوبند **جامه‌ای** که زنان برای حفظ زیور و مو بر سر کنند و در زیر چانه آن را بندند.

گَلوته نوعی **کلاه** بنددار که بند آن زیر گلو بسته می‌شده است و

مخصوص اطفال بوده است.

گُلیون پارچه هفت‌رنگ. همچنین: بوقلمون.

گواز شلوار و دامنی که مانند لنگ باشد.

گواَشمه مقنعه و **روپاکی** که زنان بر سر اندازند.

گوَرب نوعی **کفش** که از ریسمان بسازند و آن چه که زیر چاقچور پوشند از پشم و متقال، چاقچور ساق‌کوتاه پشمی که در زمستان در زیر کفش و **موزه** پوشند، **کفش** نمدی.

گورچشم جامه‌ای که بر آن چشم گور خر بسیار نقش کرده باشند.

گوردین جامه پشمین خشن.

گوزکانی چرم و **تیماج** که در گوزکانان درست می‌شده است که شهری است در ترکستان و ماوراالنهرو امروز در آسیای میانه. همچنین: جوزجان.

گوش پیچ پارچه چهارگزی که برای دفع سرما بالای **مندیل** بندند چنانکه گوش را بپوشاند.

گُوگه تکمه **کلاه**.

گُول جامه پشمینه‌ایست با موهای آویزان که درویشان و فقرا پوشند.

گوهتان جیب لباس سنتی زنان بلوچ (گواتام).

گُوهر بفت پارچه‌ای که در تار و پود آن گوهر به کار برند.

گُوهرتاب لباس تابستانی شفاف که بانوان می‌پوشند، سربند و **عصابه‌ای** که به دور سر می‌پیچند، **نقاب** آراسته زرنشان.

گُوی اَنگله تکمه و حلقه که بر گریبان دوزند (انگله حلقه که در آن تکمه اندازند).

گوی گریبان تکمه که بر گریبان جامه دوزند.

گُهربفت پارچه زردوزی که در آن جواهر دوخته باشند.

گیسوبند کیسه‌ای که زنان در آن موی خود را قرار می‌دادند.

گیله تاج و نیم‌تاجی که از موم و پولک و منجوق، گل و برگ درست کنند و بر سر عروس بزنند.

گیمیا نوعی **جامه** و **پارچه** لطیف و نفیس به آن (ریماز) نیز گویند.

گیوه نوعی **کفش** نمدی آن را کفش (جاهگی) نیز گویند زیرا روی آن از ریسمان است و ته آن از لته،

گیوه انواع مختلف دارد ۱. گیوه آجیده که گیوه‌ایست با تخت چرم نرم که روی آن با نخ چندلای کلفت گلچه‌زده آج‌دارش کنند وکف آن را از برون با ریسمان محکم کنند و خانه‌خانه بافته باشند. ۲. گیوه ملکی که گیوه‌ایست اعلا و مخصوص داش‌مشدی‌ها، اعیان و اشراف با رویه‌ای ریزباف و نوعی زیره پارچه‌ای با پاشنه و سرپنجه‌ای از چرم خام و نوکی باریک و برگشته دارد ۳. گیوه سینه‌جانی گیوه‌ایست شبیه گیوه آجیده با رویه بلندتر برای چارواردارها ۴. گیوه کرمانشاهی گیوه‌ایست لطیف با رویه دست‌باف و زیره چرم بدون آج (جمجم) و نوک آن پهن است و زیر چرم ستبر و از انواع دیگر آن گیوه شیرازی، گیوه شهری، گیوه پیکانی، گیوه سَدهی، گیوه کَشه‌ای، گیوه محمدآبادی، گیوه جوراب‌تخت، گیوه سَنجافی، گیوه قمی، گیوه بروجردی، گیوه اَردبیلی، گیوه مهابادی، گیوه زنجانی، گیوه یزدی، گیوه قُمشه‌ای، گیوه پاوه‌ای، گیوه اِستهبان، گیوه جهرمی، گیوه کازرونی.

ل

لاد نوعی **دیبای** نازک و لطیف و خوش جنس و نرم. نوعی **جامه** سرخ ابریشمی که از چین آورند، دیبای سرخ. همچنین: لاذ، لاذه.

لاس ابریشم پاک نکرده، ابریشم فرومایه.

لالس نوعی **پارچه** ابریشمی خوش‌جنس، نازک و لطیف که سرخ‌رنگ باشد.

لاَلک **تاج**، افسر؛ **کفش**.

لالکا **کفش**؛ **تاج**؛ **نعلین**.

لام نوعی **کلاه** نمدی که فقرا بر سر گذارند، **خرقه** درویشی، **کمربند**، ژنده درویشان.

لام و لاف نوعی **دستار** بستن توسط صوفیان.

لاَمک **پارچه** چهارذرعی که بالای دستار بندند، **چارقدی** که بر بالای دستار بندند چنان‌که معمول هندیان است.

لاه نوعی **پارچه** ابریشمی سرخ‌رنگ.

لای نوعی **پارچه** ابریشمی رنگین و غیررنگین که در چین و گجرات بافند. همچنین: لایه.

لایفی **جامه** کوتاه که درویشان و فقیران پوشند، جامه پشمی که غیر درویشان نیز پوشند، جامه پشمین که در وقت کار پوشند، **پیراهن** کوتاه آستین تنگ کهنه.

لَباچه **بالاپوش**، **مزجی**، نوعی **قبا**، **جبه**، **جامه** پیش باز، **خرقه**. همچنین: لپاچه.

لَباچه صوف نوعی **بالاپوش** کوچک درویشان.

لَباد **جامه** بارانی از نمد، بالاپوشی از

نمد که در باران پوشند. همچنین: لباده.

لَباده جامه مردانه دراز که روی دیگر جامه‌ها پوشند، بالاپوش گشاد.

لباس جامه، پوشش، **پوشاک**، هر چیز که بدن انسان را پوشاند و او را از سرما و گرما حفظ کند.

ِلباس داغمه لباس کهنه.

ِلباس راهب پوشاک سیاه زیرا راهبان این‌گونه لباس می‌پوشیدند.

ِلباس روغنی این نوع **لباس** بر دو قسم می‌باشد ۱. یکی آنکه برای محافظت از آب در موسم باران جامه‌ها را در روغن کتان تر کرده و سپس خشک سازند ۲. دوم آنکه زنان و مردان رعنا جامه‌های خود را که بسیار باریک و تنک باشد رنگین به روغن خوشبو و عطریان چرب سازند. این روش در هند بسیار معمول بوده است.

ِلباس َعباسی لباس سیاه زیرا خلفای عباسی به رنگ سیاه لباس می‌پوشیدند.

ِلباس َعنبرها پوشاک سیاه.

ِلباس َقلمی جامه قلمکاری شده.

ِلباس ُمرصعی لباسی که از گریبان و زه دامن آن گوهرها و جواهرات آویزان باشد.

ِلباس ُملکی لباس عادی.

ِلباس میمون پارچه پنبه‌ای ضخیم و درشتی که در زمان سامانیان مورد استفاده بوده (لباس القرود).

ِلبس جامه، پوشش، نوعی جامه.

َلبکی حاشیه دور قالی در زبان فارسی دری.

َلت کتان سبز ابریشمی، به معنی توپ پارچه نیز آمده است.

َلته پارچه کهنه.

لَچک معجر و **روپاک** مربع، **پارچه** باشد مربع که زنان هر دو گوشه آن را بر بالای هم اندازند به شکلی که مثلث شود و دور آن را گلابتون‌دوزی و جواهر می‌کنند و سپس در زیر جامه محکم می‌کنند. پارچه چهارگوشه که آن را دولا کنند به نحوی که سه گوشه کرد و زنان بر سر بر بالای چارقد بندند.

لَحَت کلاهخود آهنین، **کفش**، **موزه**، **سرموزه**، سرموزه‌ای که بر روی کفش می‌پوشند تا آن را پاک نگهدارد، چرمی که بر کف پاها می‌بندند.

لَعل قَبا جامه‌ای که تارهای آن ارغوانی باشد.

لَک لباس کهنه، **جامه** ساده و کم‌بهای روستاییان، رنگ سرخی که با آن پوست بز را رنگ می‌کنند.

لَکا نوعی **کفش**، چرمی که دباغی نکرده باشند و مسافران بر پای می‌بندند. همچنین:چاروق، لخا.

لُمباس لباس ابریشمی گل برجسته چینی.

لَندره نوعی **پارچه** سرخ کم‌بها.

لُنگ فوطه، جامه‌ای که در حمام بر کمربندند و عورت را با آن بپوشانند این پوشش در زورخانه نیز به کار می‌رفت که از جنس ابریشم بوده و در کاشان و یزد بافته می‌شده است و هنگام کشتی گرفتن بر روی **شلوار** می‌بستند. همچنین: لنگی.

لَنگوته دنباله **دستار** بلوچان که مردان بر صورت کشند، لنگی کوچک که فقیران و درویشان بر کمر بندند.

لِیبرت کلاهخود آهنین، خود، غراره که نوعی سلاح است که در روز جنگ پوشند. همچنین: لیبرد.

لِیفه سجاف **شلوار** که بند شلوار از آن می‌گذرد.

م

ماتمی سیاه‌پوش.
ماجوشون نوعی **پارچه** رنگارنگ، جامه رنگ کرده (معرب کلمه ماه گون) به معنی به رنگ ماه.
ماشاد جامه پشمینه.
ماشو نوعی بافته پشمی که فقیران و درویشان پوشند، نوعی **پارچه** پشمی خشن.
مامونیه نوعی **پوشاک**.
ماهوت نوعی **پارچه** پشمی.
مُبرم پارچه دو تا بافته شده.
مَبره روی **قبا** و **کلاه**.
مَبطن جامه آستردار.
مِتقال پارچه دست‌باف نخی یا پنبه‌ای با رنگ آبی در دو نوع ریزباف اعلا و ریزباف متوسط برای **پیراهن** مردانه و لباس زیر.
مُتوکلی نوعی **جامه** که متوکل خلیفه عباسی پدید آورد که برگرفته از لباس ایرانیان بوده است که در واقع دو پارچه یکی آستر و دیگری رویه بود که بین آنان پنبه می‌دوختند.
مِتیل آستر بالش و تشک یعنی پارچه زیرینی که در میان آن پر و پنبه نهند و بر روی آن **پارچه** ظریفی کشند که رویه می‌نامند.
مَحرمات پارچه راه‌راه که یک راه آن سفید و راه دیگرش سیاه باشد، نوعی پارچه راه‌راه.
مَخمل دوخوابه نوعی **مخمل** که هر دو طرف آن پشم‌دار و رنگین و نرم است.
مَخمل نوعی **پارچه** نخی یا ابریشمی که یک روی آن صاف و روی دیگر آن دارای پرزهای لطیف و

نزدیک به هم می‌باشند و این پرز به یک طرف خواب دارند و بر پنج نوع است ۱. مخمل یک‌رو ۲. مخمل دورو ۳. **مخمل** منگنه ۴. مخمل پنبه‌ای ۵. مخمل زرباف.

مَداخل پارچه‌ای که در کنار لباس‌ها برای زینت می‌دوزند، نوعی بافته که در زینت لباس استفاده می‌شود.

مِدرعه لباس ملاحان که پشمی و خشن بود در زمان عباسیان.

مَدهون پوست دباغی شده و چرم رنگ شده.

مَردابگی نوعی **قبا** با یقه بسته و لبه‌دار مانند فرنج نظامیان با سوراخ‌ها و تکمه‌هایی تا پایین شکم و با چین‌هایی ریز سرتاسری پشت در قدی کوتاه تا نزدیک زانوان در رنگ‌های تیره.

مَرزایی قبای بلند آستین سر دست گشاده، جبه.

مِرط نوعی **کسایی** ابریشمی نفیس.

مَرطی نوعی **ردا** به رنگ سیاه و از جنس پشم.

مُرغک خشتک شلوار.

مُرَقّع نوعی **لباس** که از پارچه رنگارنگ بوده است که راهبان آواره و قلندران هند می‌پوشیده‌اند و دارای نوارهای سفید و سیاه نیز بوده است.همچنین: مرقعه.

مَـرگ پیچ نوعی پیچ **دستار** و آن‌چنان باشد که یک پیچ از دستار را تاب داده و حلقه‌وار به طرف گوش و گردن آویزند و این کار معمول بهادران است.

مَرمَر نوعی **پارچه** سفید اعلا، نوعی چادر زنان.

مَروزی نوعی **پارچه** که در شهر مرو می‌بافته‌اند.

مَروی نوعی **جامه** که در مرو می‌بافته‌اند.

مُزدوجه نوعی **کلاه** نقش‌دار صوفیان.

مَسحی نوعی **موزه** که امیران و صالحان پوشند، پوشش شبیه جوراب ساقه بلند که از تیماج درست می‌کردند.

مَسوح نوعی **پارچه** و **جامه** خاص راهبان و زاهدان.

مُشتی جامه حریر بسیار نازک و لطیف، پارچه نازک و لطیف ابریشمی یا پنبه‌ای.

مَشروع نوعی **پارچه** آمیخته از ابریشم و پنبه که نماز گزاردن با

آن روا می‌باشد.

مَشعلی نوعی **پارچه** ابریشمی.

مَشقل پارچه با الیاف سیم و زر که روی آن گلدوزی شده باشد.

مُشمع پارچه‌ای که به روغن آغشته شده تا در مقابل آب مقاوم باشد.

مِصری نوعی **کتان** و **جامه** سفید که در مصر بافته می‌شده است.

مُصعبی نوعی **پاپوش** مرغوب در زمان امویان.

مَصمت نوعی **پارچه** در زمان سامانیان،پارچه یک رنگ سفید از ابریشم.

مَطبق نوعی **پارچه** که از خلخ می‌آورند (شهریست در ترکستان).

مَطرد جامه که زیر جامه دیگر پوشند.

مِطرز جامه با طراز و نگار.

مُطرف بندی از زر و نقره که بر کمر بندند؛ حجاب و پرده.

مِطرَف ردایی ابریشمی با خطوط چهارخانه مشکی و حاشیه‌دار در زمان امویان.

مَعافر نوعی **پارچه** عربی که با آن خانه خدا را می‌پوشانیدند.

مَعجر نوعی **پوشش** سر برای زنان، چارقد؛ پارچه یمانی.

مَعدنی نام **جامه‌ای** سرخ‌رنگ، نوعی پارچه گرانبها منسوب به شهر معدن که در نزدیک نیشابور بوده است، نوعی **اطلس.**

مَعدنی نوعی **پارچه** گرانبها منسوب به معدن.

مُعلم نوعی **پارچه** هشت‌خانه نشاندار.

مُعین پارچه‌ای که بر روی آن نقش‌هایی مانند چشم گورخر باشد.

مَغربی نوعی **جامه** ابریشمی.

مَغفر زره خود که زیر کلاه پوشند، زره پاره‌ای که مردان جنگاور در جنگ بر روی افکندند.

مُغولی نوعی **پارچه** و **جامه** که در زمان خوارزمشاهیان رواج داشته است.

مُقدم نوعی **پارچه** ابریشمی اعلا که بر سر یا کمر بندند.

مِقراضی نوعی **پارچه** گرانبها، نوعی اطلس.

مُقرنس نوعی **عمامه** و **کلاه.**

مُقفص پارچه خط خطی مانند قفس، پارچه راه‌راه.

مَقناع روسری، **سرپوش** زنان، **مقنعه.**

مَقنعه **چادر** باریک یک عرض که زنان برمی‌اندازند، تکه پارچه‌ایست که زن و مرد هر دو به سر می‌بندند، یک قطعه پارچه موسلین که یک قسمت آن را در زیر ازار روی سر می‌اندازند و بقیه آن را از جلو تا روی شکم می‌افتد و کاملاً صورت را می‌پوشاند و از ابریشم با تارهای زربافته درست می‌شود.

مَکنو **مقنعه**، نوعی سرانداز زنان زرتشتی ایران (به خصوص یزد) با طول ۳ متر و از ابریشم و گلابتون بافته می‌شود. و آن را به طرزی خاص می‌بندند.

مَکور **عمامه.**

مَلاء نوعی **ردا.**

مُلحم **پارچه‌ای** که تارش از ابریشم نباشد و بر دو نوع است ۱. ملحم خراسانی ۲. ملحم مرغزی.

مَلحَم خراسانی **ازار**، نوعی **پارچه** با تارهای نخی که در خراسان نیشابور و مرو بهترین نوع آن تهیه می‌شده است در زمان ایلخانیان.

مُلحم مَرغزی **پارچه‌ای** که تار آن از ابریشم و پود آن ازکرباس یا پنبه بود و رنگ آن سیاه یا سبز بود و در زمان سامانیان.

مَلکی نوعی **پارچه** گرانبها، نوعی **گیوه** نوک‌دراز که تخت آن را با پارچه و دگمه به هم فشرده به نام (شیوه) سازند.

مَلمل نوعی **پارچه** در نهایت نرمی و صفا، نوعی پارچه سفید و نخی.

مُمزج **جامه کتانی** و بسیار قیمتی، جامه که از زر ممزج می‌بافتند.

مَملخت نوعی **کفش** چرمی. همچنین: هم‌لخت.

مَنخل نوعی **پارچه** و جامه.

مَندله نوعی پارچه ابریشمی که از آن سایبان و خیمه سازند.

مَندیل دَبیقی نوعی **دستار** در زمان عباسیان که کاتبان بر سر می‌پیچیدند.

مَندیل **دستار، دستارچه** که بر میان بندند، پارچه ندوخته، دو معنی دارد ۱. عمامه که از پارچه نخی یا ابریشمی لطیف راه‌راه با رنگ‌های گوناگون درست شده است و چندین‌بار به دور سر پیچیده می‌شود و چین‌های آن را خیلی

نرم کوک می‌زنند یا با یک نخ گلابتون کوک‌دوزی می‌کنند و کلاه روحانیون ایران می‌باشد گاهی اوقات مردم بر **مندیل** یک منگوله ابریشمی آویزان می‌کنند که از پشت تا روی شانه‌ها آویزان است و سیدها نیز یک منگوله ابریشمی سبز رنگ بر عمامه دارند ۲. **کمربند، دستاری** که با آن دست پاک کنند (**مندل**) از خلعت‌های فاخر دوره صفوی از مندیل زرد چهارذرعی طلاباف نام برده شده است.

مَنسوج **پارچه** زری.

مَنطقه نوعی پوشش سر، **کمربند،** میان‌بند.

مِنطقه نوعی سرپوش **لچک** مانند برای زندانیان.

مِنطقه نوعی **کمربندی** طلایی یا نقره‌ای. همچنین:مَنطق.

مُنیر نوعی **پارچه** که در ایران خصوصاً در شهر ری بافته می‌شده است و دو پوده بوده استاز انواع آن (منیر رازی).

موئینه **پوستین،** به خصوص پوستین بی‌پشم از جنس سمور و سنجاب.

موج نوعی **پارچه** و **جامه.**

مورمی نوعی **پارچه** ابریشمی، نوعی پارچه ریسمانی.

موزج جوراب ساخته شده از پشم، ابریشم، یا چرم برای مردان در زمان عباسیان (معرب کلمه موزه).

موزه **چکمه،** نوعی **کفش** ساق‌دار که تمام یا نیمی از ساق پا را می‌پوشاند و از انواع آن، موزه چینی، موزه ساغری شیراز، موزه ساغری تبریز (موزج) در ساق موزه گاهی **دستمال** یا نامه می‌نهادند.

موزه دُنباله‌دار کفشی که پشت آن دنباله اضافه شده بود و خاص شعرا در زمان هارون‌الرشید خلیفه عباسی بود.

مُوصد نوعی **پیراهن** کوتاه خاص دختر بچه‌گان بدون آستین.

موصلیانه نوعی **جامه** که در شهر موصل تهیه می‌شده است.

موم جامه **پارچه** مواندود شده.

موی‌کلاه مویی که گرداگرد کلاه دوزند از پوست قاقم و سمور و غیره.

مُویین نوعی **جامه** و **پارچه** پشمی، پوستین و هر چیز ساخته شده از

پوست.

مهربانی نوعی **جامه** لطیف و بسیار نازک و خوش‌جنس.

مُهلهل نوعی **جامه** باریک و لطیف و نازک.

مهنا **چادری** مثل **عبا** که در بلوچستان زنان می‌پوشیده به رنگ‌های تیره سیاه و خاکستری می‌باشد.

میان بند بند **شلوار** و **زیرجامه**، کمربند، آن چه بر میان بندند.

میان‌بستن و میان‌بند نوعی کمربند صوفیانه.

میانی نوعی **پارچه** که در میان مصر بافته می‌شده است.

میخی نوعی **جبه** و **خرقه** درویشان، نوعی جامه جنگ، به آن هزارمیخی نیز گویند.

میردینی **پارچه** حریری را گویند که زنان از آن پیراهن درست کنند.

میزر **زیر جامه، شلوار، دستار و مندیل** که بر سر بندند، این کلمه سه معنی دارد ۱. **زیرشلواری** کوتاه از پارچه نازک که عورت و پایین بدن را می‌پوشاند و پایین می‌افتد، لنگ ۲. **ردای** بزرگی از پارچه سیاه که آستر سفید ندارد و بدون یقه می‌باشد ۳. نوعی **کلاه** پارچه‌ای از ابریشم لطیف با حاشیه‌های رنگارنگ و کناره‌های ریشه‌دار.

میمون نوعی **لباس**.

نَ

نائج نوعی **حریر** زربافته، نوعی پارچه اعلا که آن را پارچه هشتی نیز گویند. همچنین:ناسنج.

نارین قُماش **پارچه** ظریف خوب.

نَبات **سقرلاط، سقرلات.**

نَخ پارسی نخ ظریفی که از آن جوراب برای مردان در زمان صفویه تهیه می‌کرده‌اند.

نَخ نوعی **جامه** گرانبها.

نَرجل نوعی **جامه** ابریشمی که در حبشه بافند.

نَرگسی نوعی **جامه** نازک که مانند گل نرگس نازک باشد یا رنگ آن مانند گل نرگس باشد.

نَرم دست نوعی **پارچه** نازک و نرم که نرمه نیز گویند.

نَسترن نوعی **جامه.**

نَسیج نوعی **حریر** زرباف، نوعی پارچه ابریشمی زردوزی شده؛ توی پارچه **اطلس.**

نَشیمه پوست خام پیراسته.

نَصیف **چادر** نادوخته که یک عرض باشد.

نَطاق **کمربند،** نوعی **جامه** زنانه که میانش به کمر بسته شود، پارچه‌ای که زنان پوشند به این صورت که آن را بر کمر بندند و طرف بالایش را بر جانب زیرینش بیاویزند تا به زانو برسد و طرف زیرینش تا به زمین آید.

نَطع پوستی که درویشان بر میان بندند.

نَطقمی **تنبان** چرمی که استاد کشتی‌گیران پوشد.

نَظیف **جامه** جامه پاکیزه.

نَعال سَندیه نوعی **کفش و صندل**

که در هند تهیه می‌شد.
نَعال کفش.
نَعلین چوبین آن چه مانند **کفش** از چوب بسازند و به وقت وضو در پا کنند.
نَعلین کفش عربی بی‌پاشنه، کفش چوبین، کفش دم‌پایی.
نَقاب پرده که زنان بر رخ آویزند، پرده سوراخ‌داریست که به عنوان **حجاب** زنان به کار می‌رود.
نَقده‌دوزی گل و بوته‌دوزی با نقش و به خصوص با نخ‌های ابریشمی زری یا نقره‌ای بر روی پارچه گرانبها، دوختن پولک‌های خرد سپید یا زرد بر جامه و از ثعلب قلاب‌دوزی است، پولک‌های خرد سپید یا زرد که بر جامه می‌دوختند یا بر پیشانی می‌چسبانیدند، مانند زینت.
نَکاب دستکش و آستین مانندی که در هوای سرد دست‌ها را در میان آن گذارند، دستکشی از تیماج که شکارچیان بر دست کنند تا بازو شاهین را بر روی آن نگه دارند. همچنین:جهله.
نَکاف دستکش.
نَمد جامه‌ای که از پشم خشن درست شده باشد، بارانی، پوشاکی که در وقت باران بر سر می‌کند.
نَمد کَره نوعی تن‌پوش بدون آستین یا آستین کوتاه برای چوپانان.
نَمدمال نوعی تن‌پوش چوپانان که آستین دارد و در طرفین چاک که نقشی به شکل شاخ قوچ به پشت آن نقش شده است.
نَمرق بالچشه، پالان (معرب کلمه نرماک) هر چیز نرم و نازک.
نَمط بالاپوش، ابره سر پوشاک.
نَورد دامن پیراهن، پیراهن، درز پیراهن. همچنین: نورده.
نَورده پیراهن زنانه و تنه پیراهن.
نوروزی پوشاکی در نوروز می‌پوشند.
نوژه گریبان **جامه.**
نوک آهنی که بر سر **موزه** گذارند از جهت محکمی آن.
نَهادگی جامه‌ای که گاهی پوشند یعنی برای عید یا دیدن بزرگان و دیگر روزها آن را نگه دارند، لباس رسمی.
نَیدفه لیفه شلوار(ندیفه).
نیفه پارچه سفید و کتان اعلا، **پوستین** از پوست روباه.
نیقه پوستین، پوستی که از پوست

ناف روباه سازند و بسیار نرم می‌باشد، آن‌جا که از ازار بند را از آن گذرانند جای گشاد شلوار که بند شلوار را از آن گذرانند. (عربی آن نیفق می‌باشد).همچنین: نیفه.

نیم جامه خواب، **پوستین** کهنه، **جامه** نرم.

نیم‌آستین نوعی قبا که آستین‌های آن تا آرنج می‌باشد و پارچه آن زری است و روی لباس‌های دیگر می‌پوشند.

نیم‌تاج نوعی **تاج** که از **دیبا** بافند و به جواهر تزیین کنند، تاج کوچک جواهردار.

نیم‌تن **جامه** آستین کوتاه و دامن کوتاه باشد، **ارخالق**، جامه کوتاهی که تا نیمه بدن را بپوشاند، جامه‌ای آستین‌دار که مردان و زنان پوشند و دو نوع نیم‌تنه در قدیم وجود داشته است ۱. آن که روی پیراهن می‌پوشیدند و از پارچه پنبه‌ای بود و روی شکم با دگمه بسته می‌شد و دامن آن تا ران‌ها می‌رسید ۲. نیم‌تنه بی‌آستین یا با آستین کوتاه که کردی نامیده می‌شد و آن را روی **قبا** می‌پوشیدند. کردی در بالا تنگ بود و در پایین عریض وآن را از **ماهوت** یا **ساتن** می‌دوختند.همچنین: نیم‌تنه.

نیم‌چکمه **چکمه** کوتاهی که ساق آن کوتاه باشد.

نیم‌چه **بالاپوش**، **جامه** کوتاه.

نیمچه وبهار **قبایی** است که از مخمل سبز یا زری دوزند و در زمستان روی پیراهن پوشند.

نیم‌داشت **لباس** کهنه دست دوم.

نیم‌ساق نوعی پوتین که در بیرجند زنان پوشند.

نیم‌شلوار نوعی **شلوار** کوتاه که از جنس نرم و لطیف به رنگ سفید به مردان هخامنشی آن را زیر لباس خود می‌پوشیدند.

و

وات پوستین، لباس پوستی. همچنین: وت.

واتگر پوستین‌دوز.

وادیج شلوارمانندی رنگارنگ و آجیده شده که شاطران و پیاده‌روان پوشند. همچنین: بادیج.

واشامه معجری و **روسری** باشد که زنان برسر اندازند، **مقنعه**، نوعی سرانداز که افراد زاهد و گوشه‌نشین بر سر می‌اندازند و آن را از پشم سفید و یا پشم شتر درست می‌کنند.

وال نوعی **جامه** ابریشمی نازک که زنان پوشند.

والا نوعی بافته ابریشمی لطیف.

واله نوعی **حریر** ابریشمی نازک، **پارچه** سفید خودرنگ و رنگ نکرده.

وَبر جانوریست شبیه گربه اما دم ندارد که از پوستین سازند.

وُخشی نام **جامه‌ای** لطیف منسوب به وخش که شهری است در ماوراالنهر در نزدیک بدخشان و ختلان(اکنون در افغانستان).

ورپوَشنه سرپوشی مانند **چادر**، **مقنعه** چادر زنان.همچنین: ورپوشه.

وردَک‌دوزی نوعی تکه‌دوزی و گلدوزی که خاص لباس زنان در افغانستان و پاکستان می‌باشد که گاهی به همراه آیینه‌دوزی است که جلوی یقه وآستین‌ها و پایین دامن لباس را با نخ‌های رنگی و پولک یا ملیله نقش می‌اندازند.

وزَنگ آرایش **پوستین** و **جامه**، تکه‌ای که بر جامه دوزند، وصله و

پینه **لباس**، سجاف جامه که بر دور گریبان، سرهای آستین و دور دامن از پوست که بسیار مشهور بوده است.

وش نوعی **پارچه** ابریشمی گلدار، شمله دستار، دنباله **دستار**، نوعی **اطلس** که آن اطلس‌وشی گویند، دیبای‌وش (وش شهریست در ترکستان).

وشاح کمربند پهن چرمی مزین به جواهرکه زنان ثروتمند در گذشته از دوش تا باسن حمایل می‌کردند.

وَشق جانوریست شبیه روباه که از **پوستش پوستین** سازد جامه ساده بی‌آستر. همچنین: وساق.

وَشمک کفش چرمی.

وَشی نوعی **جامه** ابریشمی لطیف گلدار که گاهی آن را زری‌دوزی می‌کردند در شهر وش بافند **جامه** رنگین که در اصفهان می‌بافتند، پرند.

وقایه معجر زنان، نوعی **چادر** ابریشمی یا پنبه‌ای که زنان محترم شرق بر سر می‌انداختند و صورت را تا زانو می‌پوشانید.

ویذار نوعی **پارچه** نخی به رنگ زرد زعفرانی که در نرمی چون ابریشم و خز بود و در دهی نزدیک سمرقند بافته می‌شد.

ویذاری نوعی **جامه** و**پارچه** که در زمان سامانیان بافته می‌شده است.

ویری پارچه، جامه.

ویل پوششی شبیه کت اما بدون یقه و جلو باز با تکمه‌های زیاد از بالا تا پایین و آستین‌دار از مخمل و سرآستین‌ها، یقه و لبه‌های جلو گاهی در طرف روی سینه را ملیله‌دوزی و غیره می‌کنند.

ه

هَجری نوعی **پارچه.**
هِدم **جامه** کهنه.
هِزارمیخ نوعی **جامه** فقرا که به رشته‌های کنده جابه‌جا دوزند، خرقه درویشان نوعی پوشش برای جنگ. همچنین:هزارمیخی.
هزارمیخی نوعی **خرقه** و **کلاه.**
هَفت‌کار **پارچه‌ای** که از هفت رنگ بافته شده باشد.
هَلاهل **پارچه** لطیف و نازک.
هَم‌لَخت نوعی **کفش** چرمی.
هَنگفت **پارچه** ساده و هموار و سخت بافته شده و ضخیم، نوعی بالاپوش زنان.
هِیش **پارچه** ازکتان که بیشتر در هند بافند.

ی

یخَن یقه در زبان فارسی دری.

یرمغان پارچه پشمی بهادار (معرب کلمه ارمغان)، پارچه ابریشمی را از آن روی بدین نام خوانده‌اند که غالباً آن را به رسم هدیه و تحفه به یکدیگر می‌داده‌اند.

یرندج چرم سیاه (معرب رَنده).

یزدیات نوعی **پارچه** بسیار لطیف و فاخر که در شهر بخارا در زمان سامانیان تولید می‌شده است.

یسال تاجی که از گل و ریاحین بسازند و روزهای عید و جشن و سرور بر سر گذارند.

یشمه چرم و پوست خام که به وسیله مالش دست آن را نرم کرده باشند. همچنین:تیماج ـ پرنداخ.

یغناغ کلاه زردوزی شده.

یقه گریبان.

یکتا جامه بی‌آستر.

یک‌تهی جامه یک‌تو (یک‌لا) چنان‌که در گرما پوشند، زیر **پیراهنی**‌زنان، پیراهن.

یک‌لخت کفشی که دارای یک پارچه چرم باشد.

یکون نوعی **جامه** از حریر رنگارنگ.

یل ارخالق، نیم‌تنه، نوعی پوشش ویژه زنان که از پارچه نسبتاً کلفت می‌دوختند و دارای آستین بود مانند ژاکت‌های امروزی. همچنین: یلی.

یلک کلاه ملوک و پادشاهان، نیم‌تنه خاص پادشاهان که فراخ آستین‌های بسیار گشاد و بلند، جلیقه کوتاه آستین‌دار، **کلاه** گوشی ویژه پادشاهان.

یلمه نوعی **جامه** پوشیدنی دراز که

قبا نیز گویند.

یَلو دستار کوچکی که دور سر بندند در استان خراسان.

یَمنی نوعی **پارچه** نقش دار رنگارنگ که در یمن می‌بافند.

یون نمد.

یَهودانه پارچه زردی که یهودیان بر جامه خود از جهت امتیاز با مسلمانان می‌دوختند تا از مسلمانان شناخته شوند.

منابع و ماخذ

غیبی، مهرآسا. ۱۳۸۵. *تاریخ لباس*. چاپ اول. تهران: انتشارات هیرمند.

۱۳۴۹. *پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش از آغاز دوره شاهنشاهی پهلوی*. تهران: وزرات فرهنگ و هنر.

ضیاءپور. ۱۳۴۹. *پوشاک باستانی ایرانیان* (از کهن‌ترین زمان تا آغاز شاهنشاهی ساسانیان. تهران: اداره هنرهای زیبا و موزه‌ها.

معین، محمد. ۱۳۵۷. فرهنگ *برهان قاطع*، محمد حسین ابن‌خلف تبریزی. تهران.

پوشاک زنان از کهن‌ترین زمان تا آغاز شاهنشاهی پهلوی، ضیاءپور، تهران وزارت فرهنگ و هنر، بی‌تا.

تاریخ پوشاک ایرانیان (از ابتدای اسلام تا حمله مغول)، دکتر محمدرضا چیت‌ساز، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۷۹.

تاریخ لباس، روت ترنر ویل کاکس، ترجمه شیرین بزرگمهر، انتشارات نوین، چاپ ۱۳۷۲.

فرهنگ *البسه مسلمانان*، رینهارت دزی، ترجمه حسین علی هرونی، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۹.

فرهنگ معین، تالیف دکتر محمد معین، ۱۳۶۲.

فرهنگ دوجلدی *عربی - فارسی لاروس*، تالیف دکتر خلیل جر، ترجمه حمید طبیبیان، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

فرهنگ *امیرکبیر*، تالیف علی‌اصغر شمیم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۴۳.
فرهنگ *آنندراج*، تالیف محمد پادشاه، زیر نظر دکتر محمد دبیرستانی، تهران، خیام ۱۳۵۵.
فرهنگ *جهانگیری*، تالیف میرجمال‌الدین حسین‌بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی، مشهد دانشگاه فردوسی ۵۱-۱۳۵۴.
فرهنگ *صحاح الفرس*، تالیف محمدبن هندوشاه نخجوانی، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۶– ۱۵.
فرهنگ *نفیسی*، تالیف علی‌اکبر نفیسی (ناظم‌الاطباء) تهران، انتشارات خیام.
لغت فرس، تالیف اسدی طوسی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۵۶.
لغت‌نامه، تالیف علی‌اکبر دهخدا، تهران، چاپخانه مجلس، و دانشگاه ۱۳۵۲– ۱۳۶۲.
مجمع‌الفرس، تالیف محمدبن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری تهران ۱۳۱۴.
فرهنگ *تحفة الالباب*، تالیف حافظ سلطان علی اوبهی هروی موسسه چاپ و اسکارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۵.
سرمه *سلیمانی*، تالیف تقی‌الدین اوحدی بلیانی، مرکز نشر دانشگاهی تهران ۱۳۶۴.
فرهنگ عمید، تالیف حسن عمید، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۴.
مجله *چیستا*، سال چهارم شماره ۵، ۱۳۶۵، به کوشش، جمشید صداقت‌کیش.
فرهنگ *غیاث‌اللغات*، تالیف غیاث‌الدین محمدبن جلال‌الدین‌بن شرف‌الدین رامپوی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
فرهنگ *جعفری*، تالیف محمد مقیم تویسرکانی مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۶۲.
دیده، دست و *دل*، تالیف ناهید امیری مشهد ۱۳۸۲ انتشارات به نشرآستان قدس رضوی.

یادداشتهایی در زمینه فرهنگ و تاریخ، تالیف دکتر غلام‌حسین یوسفی، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۱.
واژه‌های فارسی عربی شده، تالیف السید شیر، ترجمه حمید طبیبیان انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۶.
فرهنگ *فارسی دری*، دری *فارسی*، تالیف ورژ خاچاطوری پارسادانیان انتشارات فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۵.
فرهنگ *انجمن‌آرا*، تالیف رضاقلی هدایت طبرستانی، به اهتمام عبدالله منشی طبری، تهران ۱۲۸۸ ه. ق.
۰۹۳۸۴۳۳۱۷۴۵

A Dictionary of Clothes and Costume in Iran

(From Ancient Time to Pahlavi Period)

Nassim Company

Institute for Humanities
and
Cultural Studies
Tehran, 2012